منتخب التواریخ

کتابیست همچون نسخهٔ فصل خزان حال سنین ماضی و استقبال بمنتقل نوال

بهاریه بهار معانی گلزار انوار خوش بیانی دُرّة التاج بلاغت گوشوارهٔ جبین فصاحت درج جسم متانت مهر سپهر سلاست مسلم

بتحریر دبیر منیر پرهنر منشی دانشور صاحب رای سلیم و منتخب الناس ملا مل صفا و وقت سعید دوران حمید

نول کشور بطبع گرامی زیور حسن طبع یافت

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

تمت

بیمن قفل‌کشای خزینهٔ احوال سنین ماضی و استقبال بمفتاح جدول نقول

بهار از بهار معانی گلزار آرا و از خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت [illegible]

مفتاح التواریخ

نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر منیر پرور منشی دانشور [illegible] رای سلیم [illegible]

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی انزوی حسن طبع یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متأخرین تاریخهای منظومه وغیره که مورخان صاحب فصاحت و بلاغت در باب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای دار اهتمام مساجد و امکنهٔ عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند بنظر می‌آمد بلحاظ اینکه چنین تاریخهای خوب و مرغوب هر وقت بسهولت میسر نمی‌آیند و نیز برای رفع شک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقایع و سوانح انداخته اند بهتر ازین ندید که بیت بر پرچه‌های کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ و دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی بربست و هر یکی را که جابجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشتهٔ ترتیب کشید و سپس شمهٔ از احوال هر کس که تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبهٔ صاحب کمالان و کرامات غریبهٔ درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره چیده بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری ماند چون بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف ✣ بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیث صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که مائهٔ سیزدهم مات از هجرت است بنابران این کتاب هم بسیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ✣ هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست ✣ از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد بر کجمج زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح بران جاری دارند **بیت** بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن ✣ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ✣ اگر ناظران این نسخه خواهند که بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد طامس ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ سماط و بعد ازان ای بی نظیر ✣ چار حرف اولین را از وی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از سلسبیل ✣ میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوبه برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه برمی آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت درباب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو لفظ لطف تاریخ دیدند * پی باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع درباب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز برهمان قسم است اما درین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطور معنوی سال هجری از روی حساب ابجد برمی آید مصرع بگفت هشتصد یکهزار و سه سال *

ذکر آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصهٔ هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که دران است پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس ابلیس ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابین نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آوارهٔ دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث موجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند او را پسری بود متوشلخ نام و از متوشلخ لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی ازجهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهان را آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی طیار ساخته بافرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

ناحور و از ناحور تارخ پیدا شد و اورا آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزاده ابراهیم است
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی اورا موسوم باسرائیل ساخت از آن است که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده اورا در چاه کنعان انداختند و تجاران اورا از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست قطفیر که اورا عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجهٔ قطفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش برادش نرسید اورا متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر اورا از قید رهائی بخشید و یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد از این است که اورا کلیم الله میخوانند از معجزه او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود در آن دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمد و الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از آن که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بهم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت بعد از آن روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشته‌ای یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایهٔ خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خوانده خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیصابات که زوجهٔ زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی ششماه است که از قدرت کاملهٔ حق سبحانه تعالی باردار شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بیست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیم موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ رومی

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و آن بهجی بود
عشرت افزا در روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول اینکه عید فسح یهودیان بود دویم اینکه نیر اعظم دران روز شرف
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم اینکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف بهره شده بجلوه گری تمام رخ برافروزد و جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی المسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی المسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بنهاده
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسن سی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و نه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پرالم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آنروز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمد و
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود اشاره
بر محمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابوالبشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت بغایت سال یکصد از سنه مذکور
ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و درانوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل بارادهٔ تهدیم و تخریب
خانه کعبه بمکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و نه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در زمان

سال پنجاه و پنج روز بعد ازان سانحه از مادر بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق است
با بیستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها + همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند بیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبدالله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بود و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائة اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجهٔ او خدیجه بود بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که درآنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبدالله و چنین آورده اند که پدرش عبدالله نزدیک وفات
خود عبدالمطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبدالمطلب نیز رشتهٔ حیات
به برید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه درانوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبدالله مخزومی بود و از و یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابو هاله و برا بخواست و از و نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابوطالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم برداشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه درحیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده

اسامی زوجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او درمکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه درنکاح عبیدالله ابن جحش بود وازو دختری داشت حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخوانند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمه وچهار زوجگان دیگر ازانجمله درحین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبدالرحمان جامی دریافت گردد +

رباعی + + +

نه جفت نبی که پاک بودند همه + بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب + میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم وازپسران طاهر وطیب وقاسم وازکنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اندر رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است + پس طیب وطاهر ز سر تنظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم + زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

ابراهیم که درماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود وبعد ازیک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اندکه همدران روزکه او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را ازمعجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هریکی ازین پسران که مذکور شد درکودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه درنکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب درنکاح ابوالعاص بن ربیع بود ورقیه درنکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویندکه چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان درخشم شد وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را درنکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول درحضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول زنده بود الحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسیدند اهل اسلام آغاز سنه هجری ازهمین سال مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق است با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویندکه رسول بعد وحی سیزده سال درمکه مقیم بود وبعد هجرت ده سال درمدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم برداشت ومدت عمر واقامت او در یثرب وبطحا که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد بیت +

زعم نبی ۶۳ سال بنوت ۲۳ سال است + به مکه ۱۳ و در مدینه ۱۰ است ایضا عمر النبی کله ۶۳ دفی النبوة ۲۳ + دفی مکة ۱۳ دفی المدینة ۱۰ و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بیست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول شل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی ازان تاریخها اینست به تعمیه خارجی + **تاریخ به تعمیه** + + + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا	+	شد ز دار الفنا بقصر بقا	+	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	+	ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز مولود نقل آن محمود	+	گفت شاه نجف دوشنبه بود	+	سال نقلش خرد به تعمیه خواند	+	از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی	+	حیف بی احمد است دین خالی	+	باز تاریخ نقل او برخوان	+	گفت شد از فراق او بی جان
سال نقلش بگو به ناله و آه	+	کز مدینه بشد نبی الله	+	چون آن مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ		

در وفات اوست + **تاریخ از مولف** + + + + +

وقت ترحیل روان بخواند رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه و سلم اول غزاء بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد سیوم غزاء خندق بود و رئیس لشکر کافران ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و هزیمت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدر شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند چهارم غزاء بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاد درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به پادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزاء خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد و بشر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهن نهاده هر چند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خوانده حال پرسید زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود داند و اگر نیست مردم از و خلاص شوند ششم غزاء وادی القری بود و آن هم درین سال بود بعد از غزاء خیبر در زین سفر جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامدادشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد هفتم غزاء خبطه بوده و امیر لشکر ابو عبیده بود و مردم در آن وقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و ایشان بدان آسوده شدند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابو عبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود از هجرت هشتم غزاء مونه بود و در و میان هزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار مرد جمع کرده مکه را گرفت و در آن روز ابو سفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر عبد المطلب عبد المطلب را سیزده پسران بودند ابو طالب و عباس و حمزه و حارث و ابو لهب و الغداک و عبد الله پدر محمد و ابو جهل و المقوم و زبیر و قطام و ضرار و عبد الکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ هفتدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مجمع الواصلین بسلخ ماه ذیقعده واقع شده همدرین جنگ امیر حمزه بشهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است این ابیات تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست + که خدا و رسول هر دو گواست + بر ره شرع مصطفی بوده + عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده + پیشوای همه سعید شده + سلخ ذیقعده روز دو شنبه بود + که شهادت بیافت آن مشهود
عمر او بود پنجه و نه سال + کان زمان رفت زین جهان ملال + سال انتقالش نه کم نه افزون شد + اهل دین از زمانه بیرون شد ۴۲

فاطمة الزهرا بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر سال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده در آن سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر فاطمه نهزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دو شنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مجمع الواصلین ضمیمه

فاطمه آنکه سید زنی + برگزیده ست بضعة نبی + در شرف بهتر از همه نسوان + دختر مصطفی است میدانی
اوست بی اشتباه بنت رسول + لقب او صفیه است و بتول + بعد شه شاه و سید کونین + نقل کرد آن عفیفه ازین
بود تاریخ سیوم از رمضان + که شده فاطمه بعدن جنان + سال فوتش ز نعمیه بر خوان + ماند دنیا بماتمش بیجان ۱۱
قبر او جنب روضه سرور + گفته اند اهل دین بفضل و هنر + لیک بر مدفنش خدا است علیم + این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او بمره بن کعب به نسب رسول پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی وعشرة الہجرة واقع شد مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازینجهان انتقال فرمود وفاتش در سال سیزدهم از ہجرت در ماه جمادی الآخر به عمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او را دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده بر سریر خلافت از تقدیر		یار پیغمبر خدا بوده پنج ماه و دو سال ماند امیر عقل سال وصال و فرمود		عمر آن شاه صادق الاقوال بست و دویم جمادی الاخری بود در سن ۱۳ جو و رفت صاحب جود		بود بی اشتباه شصت و سه سال که بدار البقاش نقل نمود

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله فرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول پیوندد دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد ازان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از ہجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از ہجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین کرد شاهی بدولت و اقبال بسکه در عدل سعی و کد میکرد		چون ز دنیا بشد بخلد برین بست و نه روز شش مه و ده سال در سنه ۲۳ رحلتش فرمود		همچو صدیق صادق الاقوال شنبه و عشره محرم بود سال نقلش خرد بحسرت خواند		عمر او نیز بود شصت و سه سال که عمر نقل زینجهان فرمود وای صد وای عدل ۲۳ بیکس ماند

۲۳
۲۴

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت ازانجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بوده دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفدهم رجب سنه سی و دو ہجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

درجهان بود آنکه خیر الناس		نام نامی او بگو عباس		آن فروغ چراغ مطلبی		عم یار محمد عربی

روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان	ابن جوزی دو و کم نود فرموده

امیر المومنین عثمان ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف به نسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ

وفات از مخبر الواصلین نوشته شد +	تاریخ	+ + + + + + +

آنکه او صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفی بوده جمعه و هجدهم ذی حجه بود	ده و دو سال در خلافت ماند چونکه او دال خیر و جهان بود	خلق را در ره شریعت خواند در سنه دال رحلتش فرمود

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با ترا با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفتدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین هست که از آن سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتعمیه +×+×+×+×+×+×+×+×+×+

عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان حزن و ملال در سنه سی و هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناصری گفت سال رحلت او	او بسوی علی مدد فرمود فرقهٔ منکر از شهادت او است سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود متفق بر وفات و رحلت او است حیف هادی برون شده ز جهان

امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجه

عم زادهٔ رسول است و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بیست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بیست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابو بکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و بمخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علی با خر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شکوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان رو داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مژده رابکوفه رسانم ورخصت شده بکوفه آمد وخبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف ونی ازان می آمد
جمعی زنان را دید بزیور آراسته وزنی جمیله نام او قطامه درمیان ایشان نشسته چون نظر بر وافتاد آتش عشق او درسینهٔ
عبدالرحمان شعله زدن گرفت وآن زن ازقبیلهٔ تیم الرباب بود وآن قبیله خوارج بود وعلیؑ در جنگ نهروان ایشان رابه قتل
رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرط آنکه قتل علیؑ ابن ابیطالب اختیار نمائی
که او پدر وبرادرم را کشته است او قبول نمود وآن زن دوکسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد وآن سه کسان ازانجا روانه گشته بجست
وقت می جستند روزی وقت شام این هرسه کسان درمسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد وسجدهٔ اول
بجا آورد همینکه سر ازسجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد وچنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد ازان آن هرسه کسان ازانجا
گریختند چون حضرت امام حسنؑ وامام حسینؑ را خبر شد گریه وزاری کنان آمدند وامیر را درگلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طائر روحش
بسوی عالم قدس پرواز نمود واین مقدمه بشب بست ویکم ماه رمضان سال چهلم ازهجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت وسه
سال ومدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال ونه ماه بود تاریخ تعمیه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علیؑ تاریخ دیگر ازمولف
ابن ملجم سر علیؑ چو برید سال فوتش ازان عیان گردید واین چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد ۴۰

تاریخ			
گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چرا نگوسے	باز سال شهادتش که جلی است	بیگمان آخر حرف علیؑ است
سال فوتش دگر تعمیه خوان	وای صد وای زیب شد زجهانؑ	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از وست

۴۰
۴۰
۴۰

وعلیؑ را هیزده پسران وهیزده دختران بودند ازانجمله شش پسران درحین حیات علیؑ فوت شدند ویازده پسران همراه امام حسینؑ ۴۰
درکربلا شهید گردیدند ازجمله فرزندان یکی امام حسنؑ دوم امام حسینؑ سوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که درجزیره دریای شور جنگ
کرده شهید شد درکتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بمصاحب قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت
دران شب جسدش را درنجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده درموضعی که حالا مطاف طواف عالم است
مدفون ساختند وبحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا درسنه خمس وسبعین ومائة یعنی بسال
یکصد وهفتاد وپنج هجری روزی هارون رشید که درانوقت خلیفهٔ بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند بپشته که مدفن
آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید وجانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند وبازگشتند هارون
متعجب گردید پیری که دران حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علیؑ درانجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم
طواف بجا آورد ومردم مجاور شده روز بروز آبادانی وجمعیتی دست بهم داد تا بعد از صد وهشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در سنه
ست وستین وثلث مائة بر زبر قبرش عمارت عالی ساخت وپس از وغازان خان عمارات بران افزود وخواجه عبدالکریم
در نسخه بیان واقع می نویسد که درزمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است وعظمت عمارت کوفه
در تواریخ سلف مرقوم است فاما بنحوست افعال ساکنان بدشش بنحوی خراب شده که حالا اثری ازاثار مبانی آن پیدا نیست
مگر مسجدی که درمحراب آن امیرالمومنینؑ را مجروح نموده بودند برقرار است وازمدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است ودر
محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیرالمومنین علیؑ ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط ودر کتابی دیده شد
که خواجه خیران که از اقرای بلخ است مرقدش رانجاست درزمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبیده مشورتی در میان نهاد واز روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او در همین زمین است بعد از توجه و تردد حفره ظاهر شد که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هٰذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله فقط سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمهٔ بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است در روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد مدینه تاریخ پسر جانی است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد ازان ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از آن حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر رفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بدو فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد و این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ از مولف		ایضاً	
بگیرای مومنان پای حسن را	شود تاریخ فوتش زان هویدا	به شکل گل حسن بن علی بود	ازان تاریخ فوتش آمد «گل»

و این چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن بادشاه کون و مکان	کنیت او ابو محمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	سفر پیش در مه صفر بود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال حلیت شاه	هاتفم گفت سال نقل امام	حیف آفاق ماند بی اسلام

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است در روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سرور دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت بر یزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه در آیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در مکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستادند که زود بیاید که ما تو را بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روان شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر او فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده نزد

یزید بشام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده
و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعان روز شهادت او را روز عزا گرفتند
و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش را گویند و مار بحمای و جات او که علما نظم
کرده نیز یکعدد کم از سال وفات میشود و چندی از ان اینست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود
۶۰ سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدبی دینی ایضاً من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از سر ذات
و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود و باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت
است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف
این اوراق است درباب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ❊ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن احمد و فاطمه و حسین و علی حسن تاریخ فوت شان مجمع الاریاحین		هر غنچه را کشودم و جستم ز هر گلی اول دو حرف بهر محمد و فاطمه	ناگه ندا ز بلبلی آمد بگوش من باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در
سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد
بادشاه فارس بود ❊ تاریخ از کتاب مخبر الواصلین ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

آن امام زمانه زین عباد ۹۵ شب شنبه امام نقل نمود ۹۵ سال نقلش خرد بماتم غم	مثل او مادر زمانه نزاد هجدهم از مه محرم بود ز در قم ماه و رفت از عالم در بقیه مزار آن شاه است	۱۴۱	آنکه او راست رتبهٔ اعلی سال ترحیل آن شه بی عیب سال نقلش بسینه ها بر بست رحمت حق نثار آن ماه است	شده سال ولادتش والا از بیب دین بود گفت هاتف غیب گفت هاتف ولی ز عالم رفت

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول الله
بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشندهٔ حسن و حسین باشد گفت ای رسول
خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر جنین کند شبی
معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد و کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد کژدمی بران نشسته بود سر آلت را
نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی
که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون
بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد و یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد
ازان از جهت زن عبدالله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت
که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم تو رسانم
گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست
که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

و دختر خود تو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر از رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود جهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزی که ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام بازگو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابوموسی نکاحش
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال بازگفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده تاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از رحلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب سکه نام او را بزر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه انحراف
ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ما وراء النهر و خوارزم را نیز بدست آورده در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبدالملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نود و نه هجری فوت شد گویند او هر روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی عمر ابن عبدالعزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول ص هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبدالله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج که امیر الامرا عبدالملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبدالله ابن زبیر را تغییر داده بنای خود نهاد بعد از ان هارون رشید در زمان خود خواست که بنای تازه نماید واز امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت والا هر بادشاهی در ایام خود از راه تعصب تغییر و تخریب خواهند نمود

مائت دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت	

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مائه عمر بن عبدالعزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبدالملک در سنه یکصد و یک هجری بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبدالملک که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند بعد خلافت شش ماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد روز بود و مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکیم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول بسبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد دیگر در فراغت ننشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شدائد مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبدالملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخزن الواصلین مرقوم است + تاریخ + + +

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله		در سنه بیست یک وفات او		در صد و ده وفات و رحلت او است

١١٠

	امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام	

پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت کرده و این تاریخ در باب وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

تاریخ

آن امام که با نمرش نام است	هادی خاص و مرشد عام است	سال مولود آن سعید و رشید	عقل با صد ثنا ها گفت مجید
هفت ذیحجه و دوشنبه بود	که سوی عدن شاه عزم نمود	سال شنقار آن شه دوران	هاتف غیب گفت باز خان

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر	بود دلی بشش و کم زپنجه و هشت	یکصد و چارده زهجرت بود	که سفر کرد و سوی جنت رفت

۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب	عجمی بود آن عزیز نجیب	هفتم ماه صوم و شنبه بود	که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال نقلش باتفاق سند	هادی اهل دین بگفت خرد	سال فوتش سروش ربانی	گفت بوده حبیب یزدانی

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبر شش در بقیع است و آن گنبدی است که در ان امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن آسوده اند تاریخ از مجمع الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق	لقب اوست ثابت و واثق	سال مولود آن شریف و نجیب	هاتف از اوج عرش گفت حبیب
	آنکه او بود خسرو دوران	سال نقلش مه جهان برخوان	

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین	رفت در بر حلقی عمر خود زنده	شد تولد در هشتاد و سه	در صد و هشت و چهل رحلت نمود

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنا بر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبدالله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنا بران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند و الا بتو ملحق می شدم اتفاقا این نامه بدست ابو المنصور

دوار نقی افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از آن وفات ملک شاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

سال هشتاد بوحنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجه وفات افتاد ۱۵۰

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان	نام او بوحنیفه نعمان	پدرش بود ثابت زاهد	بره شرع مصطفی جاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر	خادم شرع بحش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علماست یا سر فقها
روز سنقار او سه شنبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک از روی اختلاف امم	از رجب ماه بود چاردهم
	عقل تاریخ او چو گوهر سفت	سال ترحیل او علی گفت	

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند ۱۵۰

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا هشتم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بعارضه چیچک درگذشت بعد از وی برادرش ابوجعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانیقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاریست و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بنسبت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول صلعم شکسته و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجایب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در آن دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کندیند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بخل مشهور بود از آن سبب او را ابوالدوانیق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تک و دو بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورد و اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت که تو همین دم گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمرد مدت خلافت او یک سال و یک ماه بود بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بیست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در آنجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با او جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است و تاریخ وفات او ازین ابیات پیداست

تاریخ

۱۶۰	آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان (۱۶۰)

داؤد طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود بیست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با عیال خود بیعت کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داؤد طائی در سنه خمس و ستین و مائة در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داؤد طائیش نام است	قدوهٔ خاص و عمدهٔ عام است	شاهباز رواق خلد برین	نیز او کیست در زمان و زمین
	سال نقلش خرد بحکم سند	گفت داؤد واصل ایزد (۱۶۵)	

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

۱۷۴	آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	کمل مدن است سال رحلت آن (۱۷۴)

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود +

تاریخ

۱۷۹	مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
	بود یکشنبه از ربیع دوم	شده تاریخ نقل او هفتم	بود چون رهنمای دین متین	سال ترحیل اوست قدوه دین (۱۷۹)

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفته +

تاریخ

۱۸۲ پیشوای زمانه یوسف بود | نقل او موجب تأسف بود | قاضی شرع مفتی اسلام | ذات او بود در خواص و عوام
از رجب ماه بست و هفتم بود | که بفردوس رحلتش فرمود | سال ترحیل او بلا اشباه | گفت هاتف امام دین الله
۱۸۲ | سال نقلش ز هفت بام فلک | گفت محبوب عدن حور و ملک |

امام موسی کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در روز جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد وفات یافته مقبره او و مقبره امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را دران دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

۱۲۸ آنکه موسی کاظمش نام است | قدوهٔ روزگار و ایام است | خلق را هادی خفی و جلی است | سال مولود او امام ولی است
۱۸۳ روز جمعه امام نقل نمود | از رجب ماه بست و پنجم بود | ملک العرش و حور خلد برین | سال نقلش بگفت عمدهٔ دین
مرقد آن امام در بغداد | هست بی شبههای بلند نژاد

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود | تابع ذات پاک احمد بود | سال نقلش که به ز کوه هنر سفت | ماه اوج فلک ملائک گفت

۱۸۶ **فضیل عیاض** باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مایه در مکه هنگامیکه مقری سورة الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد + تاریخ +

۱۸۷ چون فضیل عیاض واصل حق | بخرامید سوی باغ بهشت | ملهم غیب سال رحلت او | بوده او واصل الی الله نوشت

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد پاره از آن بدو داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بر معلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی ما موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلوص و تواضع که داشت همه آنومیان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هر یکی

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن توام ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر و نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مایتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

انکه معروف کرخی اسم اوست		راز دان علیم و علام است بی شک و ریب امی ستوده خصال		او ز دنیا بجمعه نقل نمود دل معروف گشت سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

مات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مایه المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد بخلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز درگذشت بعد از وی برادرش المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت درگذشت سر من رای که مشهور است بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هرکس آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم مثامن و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازینجهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال سنه دو صد و چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل علی الله بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد و چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ بادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز بادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک بادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیزترین بادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود را بزرا کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصیل ترین خلفای که مستنصر بود نیز پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نمانده بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از این او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

المنتصر بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش او را انجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز خلافت نمود در سنه دو صد پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد هفتاد و نه هجری فوت کرد و در امعتمد موفق نیز متوسل بسند بعد از وی برادر زادهٔ او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را مزین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد نود و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید + + + + + +

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

پادشاهان بنی لیث

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان وغیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از و برادر او عمر بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراء النهر گرفتار گشت و او عمر لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمر و لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان در باب چهارم ثبت است امام علی موسی رضا بن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده در مشهد مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

+ + + + +

ان امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ثامن دان	بهر ما روز حشر ضامن دان	
گفت هاتف بهر ولی و نقیب	سال مولود او امام نجیب ١٤٧	بود آدینه و نهم ز صفر	که ز دنیا امام کرده سفر	١٤٧
سال ترحیل آن امام زمان	خردم گفت صاحب ایمان ٢٠٣	روضهٔ او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان	٢٠٣

امام شافعی

در فراست و گیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزیکه ابو حنیفه رحلت نموده بوجود آمده و فوتش در دویست و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

تاریخ از مخبر الواصلین

+ + + +

شافعی بود فخر مجتهدین	سبه علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود در سلخ رجب	که شده شافعی بحضرت رب	
سال مولود او شفیع دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	بزمین و زمان و کون و مکان	٢٠٤

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته + تاریخ تعمیه + + + + + + + + + + + + + + +

آن امام تقی جواد زمان	نسب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق ١٩٥

۲۲۰ سلخ ذیقعده و سه‌شنبه بود | که تقی سوی خلد عزم نمود | سال سم دادن تقی زمان | دین ز مردم برون شده برخوان
مرقد پاک اوست در بغداد | رحمت حق همیشه بروی باد

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله درگذشته پیش از احمد حنبل بسالها و وی از بزرگ سید استشنار احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از آن سنه دوصد و بست و پنج استخراج می‌یابد +

تاریخ

+ + + + + +

بشر حافی که قدوهٔ بشر است | سال تاریخ نقل او بی شک | بخدا راه دان و راه بر است | صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵
روز عاشوره چهارشنبه بود | مرقد عالی اش به بغداد است | که ز آفاق بشر نقل نمود | جسم در روحش بفیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرآت آفتاب نما مسطور است که نامش طیفور بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه و صحبت امام جعفر حاضری بود و عمری دراز یافته و در زمان ابوالفضل جعفر بن معتصم تاریخ بست و ششم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می‌آید سنه دوصد و سی هجری استخراج می‌یابد +

تاریخ

+ + + + +

۲۳۴ سلطان سالکان ره حق ابا یزید | در سال قاف و سین بوجود از عدم | در رأ و لام رحلت او گشت از جهان | چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می‌پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت بآواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده بار بار استفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز از آن باز خود را کر ساخت و از آن است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دوصد و سی و هفت فوت کرد +

تاریخ از مخبر الواصلین

+ + + +

آنکه او بود عارف یزدان | نام او حاتم اصم بدان | در نواحی بلخ مرقد اوست | سال تاریخ نقل آن مسعود | بر سریر بهشت مسند اوست | قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دوصد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از آن سال دوصد و سی و نه استخراج می‌یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک رویه | عقل تاریخ آن ولی احد | نام او احمد ابن خضرویه | گفت جا و کید محو حق احمد | قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست | مرقد او به بلخ مشهور است | اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست | تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نگفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از آن سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده بنهاد در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در آنجا دوازدهم ربیع الاول سنه دوصد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده +

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

+ + + +

آنکه او بود احمد حنبل | شد از و فخر علم و زیب عمل | بود مدح بینش بصدق و یقین | قطب کونین شاه ملک الدین

241 ذات او عمدهٔ زمان و زمین
سال مولود است صاحب دین
جسم پر نور اوست در بغداد
سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پر فیض او بجنت شاد
شد رقم صاحب جنان ابد

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و ماتین از دنیا برفت چون جنازهٔ او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچکس از مرغان یکی را ندیده بود دیگر پس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است
قدوهٔ اولیای ایام است
سال سنفار آن ولی زمان
خردم گفت باز عدن و جنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه هجری نهم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل
بود بی شک جلیل رب جلیل
سال مولود آن خدا آگاه
گفت هاتف عزیز دین الله
سال نقلش ز اوج هفت طبق
ماه شوال بود شانزدهم
صبح آدینه و نهم ز رجب
هاتف غیب گفت قطب الحق
که طلوعش نمود چون انجم
بود کان قطب شد ز دار تعب

250 سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و ماتین در ایام خلافت المتعز بالله عباسی از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین + + + + + + + + + + +

253 عمدهٔ اولیا سری سقطی
باز تاریخ سیوم رمضان
قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطه بغداد
روز آدینه بود و سلخ رجب
لیک بی شبهه سال رحلت آن
هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش و طرب
شده مرقوم زیب عدن و جنان

امام علی نقی بن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دو صد و سیزده هجری است و سال وفات دو صد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را رفیع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تجذیر میگیرند و بر طبق عقیدهٔ اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است + + + + + + + + + + + +

تاریخ

255 آن نقی زمان امام همام
هادی خلق و رهنمای انام
بود دوشنبه و سیوم ز رجب
255 که نقی شد بسوی حضرت رب
باز سال وصال آن شه دین
ساکن عدن شد بصدق و یقین
سال مولود او ز روی سند
اکمل الاکمل است گفت خرد
سال نقلش باتفاق جهان
کو نقی بود زیب دین برخوان
مرقد پاک او به سر من رای
عالمی را شده است کارگشای

یحیی بن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دو صد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخبر الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او
اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان
سیزدهم بود از مه رمضان

سال تعلقش زاوج هفت فلک | گفت سالکن نعدن حور وملک | مرقد پاک او به نیشاپور | زایرش جن وانس وحش وطیور ۲۵۷

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد وسی ودو ولادت یافته ووفاتش لبست وددم محرم سنه دوصد وشصت ویک هجری بوقوع آمده ودرسرمن رای درپهلوی پدرخود مدفون است +

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است | همچو آبای خویش مسموم است | سال مولود او ملطف قدیر | مظهر الحق رقم نمود کبیر
ازمحرم که بست ودو دیم بود | روزیکشنبه اش سفر فرمود | سال نقلش زراستی برخوان | که شده حرف راس از دورا ۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب درسرمن رای تولد شده ودرخردگی غیبت نموده درطریق اهل التشیع باذن الله ظاهر خواهند شد +

تاریخ

+ + +

آنکه او مهدی است وهادی خلق | ذات والای اوست شادی خلق | اختلاف ولادت آن شاه | هست پیدا میان خلق الله
نیمه دهم محرم بود | که ازآفاق غیبتش فرمود | یافتم سال غیبتش بسند | مهدی صاحب زمان آمد

عبدالله ابومسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که درمخبرالواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد ودو هجری است وسال وفات دوصد وشصت ویک تاریخ است

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود | بکمالات دین مسلم بود | سال مولود آن یگانه وطاق | خردم گفت هادی آفاق
 | سال تاریخ نقل او بی شک | صاحب اهل عدن گفت ملک | ۲۶۱

ابراهیم ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است درجوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه ازبرای این کار ترا آفریده اند ویرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست درطریقت نیکوزد وبمکه رفت درانجا باسفیان ثوری وفضیل عیاض وابویوسف صحبت داشت وازانجا بشام رفت وآنجا کسب میکرد تا درسنه احدی وستین ومائتین وبقال فی سنه ست وستین ومائتین ازدنیا رفت وازین تاریخ که ازمخبرالواصلین نوشته شد سنه دوصد وشصت وهفت است تاریخ

تاریخ

پورادهم که بود ابراهیم | صاحب معرفت بقلب سلیم | صاحب بلخ بود آن سلطان | تارک سلطنت شد از دل وجان
بود از عون ایزد متعال | عمرآن شاه یکصد وده سال | ازجا دی نخست بست وششم | بود کان شاه شد بچرخ نهم
سال نقلش که دلنشین بوده | گفت سلطان اهل دین بوده | قبراو درولایت شام است | نور بردی زصبح تا شام است ۲۶۷

ابوعبدالله مغربی

استاد ابراهیم خواص وابراهیم شیبان کرمان شاهی وابوبکر بیکندیست وشاگرد ابوالحسین رزین هردی بوده وعمراو صد وبیست ودو سال بود وعمر استاد او صد وبست سال وابوالحسین شاگرد عبدالواحد زید بصری است وعبدالواحد زید شاگرد حسن بصری است وقبر ابوعبدالله برسرکوه طورسینا است پهلوی استاد وی وقبر ابوالحسین علی رزین درزیر درخت خرتوت گویند

درسنه تسع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین برفته شیخ جنید بغدادی پسرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد بغداد و همیشه شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ انه مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم و این تاریخ منظومه که از مخبر الواصلین است سال ... و دو شنید

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن	روز جمعه و ششم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای ارشاد است

۳۰۲

ماة چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در ماة چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این ماة المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود با موافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امرها مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر بر مسند خلافت ... رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر با مقتدر تا زمانه الراضی بالله از چهار سوی عالم نفان ... مستحاطر فی ... شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویا بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ولد ابن بویا بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نمود و غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته به ترددات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود و مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و ...

بود و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند ز آل سامان مذکور * گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری * دو نوح و دو عبد الملک و منصور * و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که منتصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراء النهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس ازانکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هرچند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیواز ی قطعه‌های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکردی تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد جهت بیرون
آوردن مردم بچاه درآمدند و ازان چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو لیث بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد و بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبد الملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او البتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنین رفت و بر افاغنه آن دیار مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبد الملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد ازان دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند ویرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او اباکرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبد الله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابو القاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعید
و شیخ ابو القاسم جرجانی و شیخ ابو علی مازندری و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابو القاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود خلق نگردد و اگر مردود بود قبول خلق نشود و باز بعضی او را بسحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقل است که منصور با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
ما را شیر بریان می باید گفت بنشنید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان باد و قرص یکی میداد تا چهار صد بریان و چهار صد
قرص داد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفت
ما را انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب از وی پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط کم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و پنجماه در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میدارم اگر خواهم بیک
اشاره همه بندها بگشایم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با او سریست که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمد ندا و چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذور اند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برده اند
یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بدتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری
و بعصا بزنی تا آب برقرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب برقرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مایة وی را به باب الطاق برند و دستهایش ببرند
و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک بسر او
گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و پنج استخراج میابد + تاریخ +

تا هبا ز هوای عالم نور
هست بیشک حسین بن منصور
سلخ عاشوره و سه شنبه بدان
روز قتلش باتفاق جهان

بست وچارم زماه ذیقعده — بود کان مه به برج عدل شده
بود و هفت سال عمرش بود — کان زمان زین جهان شد صعود
گفت تاریخ نقل او فاضل — بود حلاج محو حق کامل

سیاره وبناله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین وثلث مائة هجری که مطابق سنه نهصد وچهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت وهیجده روز بماند واز تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد وبست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین بقیمت سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + **شیخ ابوبکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است وشیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده ودر مجلس خیر نساج توبه کرد شاگرد جنید بود عالم بوده وفقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد وهفت سال عمر یافت ودر سنه اربع وثلثین وثلث مائة درماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ از محمد علی

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود — روز نقلش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد — شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین — بجنان آبروی داد ببین

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بست وهفتم ماه شوال سنه سه صد وچهل ویک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه + + + + +

به سه صد وچهل ویک رسید نوبت سال — چهارشنبه وسه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم وچه کنم — سرود گویم وشادی کنم بنعمت ومال
دریغ فرجوانی دریغ عمر لطیف — دریغ صورت نیکو دریغ حسن وجمال
سرم بگونه شیر است ودل بگونه قیر — رخم بگونه نیل است وتن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

درهفت اقلیم مسطور است که فریدالدین ابوعبدالله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده ودر زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است واز مادر نابینا پیدا شده درهشت سالگی قرآن را تمام حفظ نمود وبعد از آن بشعر رغبت نمود واو را حق سبحانه تعالی آوازی خوش وصوتی دلکش عنایت فرموده بود ودر آخر بمطربی افتاد وبربط بیاموخت وکارش در نوازندگی بجائی رسید که آب دستش در مقام نوخت هم خاک مثال بباد دادی وهم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف واکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان وماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید واو اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده وامیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله ودمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش — عطا گرفت بنظم کلیله ودمنه

ودر ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی بهزار هزار وسه صد وبست بیت رسیده بود ودر بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بود ووفات وی درسال سه صد وچهل وسه روداده دقیقی از فحول شعرا بوده ودر اکثر کتب مسطور است که چون اکثر سلطنت ایران وتوران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت همت عالی گماشته بود واین شیوه خیدانی شیوع نپذیرفته هر آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنار این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر وزمان بود مشمول انعام واکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت ودقیقی بقول اقل بست هزار د

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب طبع روان
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار — بگفت و سرآمد بدو روزگار

ازو شادمان شد دل انجمن — بشعر آرم این نامه را گفت من

ابونصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سنه صد و نود و چهار هجری فوت کرده +

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه دانش بصد صفات آمد — جوهری کاشف اللغات آمد
سال ترحیل او ز روی حساب — منظر از رحمة العلی دریاب

سال ترحیل آن وحید زمان — رحمة الحق رقم زده رضوان

مات پنجم از ابتدای سال چهارصد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست هفتم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود در سنه چهارصد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیرهٔ او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجماه در سنه چهارصد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت شیخ ابوسعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهارصد و ششش هجری فوت کرده

تاریخ

قطب حق بوسعید ابو الخیر است — رهنمای یگانه و غیر است
ذات او دلگشای فردوس است — شد ز دنیا بسوی اوج جنان ۴۰۶
سال نقلش همای فردوس است — بشب جمعه چارم شعبان

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوهٔ بلاغت را برهان بود و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بود و منصور نام داشت و کنیتش ابو القاسم و نام پدرا و فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر ما سر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر هنگ بیت و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازهٔ خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را بشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازهٔ او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت باغ خود برده بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید با هم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنم و هر سه ام مصرعه گوییم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون نشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبهٔ طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن ✤ مصرعهٔ ثانی فرخی گفت مصرعه مانند رخت گل نبود در گلشن ✤ مصرعهٔ سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگان تو همی گذر کند در جوشن ✤ مصرعهٔ چهارم فردوسی گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن ✤ چون قرار بود که حرف ردی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بجا جان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد تا بمطالعه سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی با تو حسن داشته باشد بگوید شعرا از موزون را اشاره بفردوسی نمودند فردوسی در بدیه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست ✤ بس کس که ز تیر چشم مست تو بخست گر پوشد عارضت زره عذری هست ✤ کز تیر بتر سد همه کس خاصه ز شست ✤ سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اما اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول فرمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در انجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید چند بیتی از شاهنامه در جنگ رستم و سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا وعده فرمود فردوسی دفترها و قصه ها انچه که بود به نظم آورد تا بمدت سی سال تمام کرده بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه شرط آداب نگاه داشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقهٔ او بود گفت چنانچه این بیت از وست ✤ ابیات ✤

بدان زادم و هم بدین بگذرم ✤ ثناگوی پیغمبر و حیدرم ✤ اگر چشم داری بدیگر سرای ✤ بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است ✤ همین است و آیین راه من است ✤ اگر چه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد که شصت هزار دینار طلا بدو دهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از ان وعده مانع آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بر در سرای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد هانوقت بیست هزار درم به حمامی داد و بیست هزار درم بشخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر نزد او آورده بودند داد خبر به سلطان رسانیدند رنجیده شد خواجه حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را شش درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیلش اندازند این خبر بفردوسی رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد انجا که سلطان وضو میساخت رفت در پای سلطان افتاد و گفت حسودان بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از سر گناه تو در گذشتم اما بعد ازین

بعد ازین ترا در پیش من راه نیست بعد ازان فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با ایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چند گاه ایاز کاغذ را به سلطان داد و سلطان خواند و متغیر شد و مردم در پی او به خراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند آورا سلطان بحسن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام گردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند ✣ جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی ✣ بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس ازان فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن گفت ✣ ✣ ابیات ✣ ✣

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست ✣ بهیچ وجه مراو را زمانه جویا نیست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست ✣ چگونه دریا کانرا کناره پیدا نیست
برو مجاور دریانشین گر روزی ✣ بدست افتد دُری بکاوش ما نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر ✣ گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد ازان فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازهٔ کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا ازان زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابدالآباد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده چند بیتی از آن اینست

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار / نماند بسی بر کسے یادگار
میازار موری که دانه‌کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه بُد شاه را دستگاه / وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بُدے / مرا سیم و زر تا بزانو بُدے
کف شاه محمود عالی تبار / نه اندر نه است و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی
بپاداش من گنج را برگشاد / مرا جز بجای فقاعی نداد
به ترس از خدا و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من / نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر / مرا تاج دادی و زرین کمر
نه خسرو نژادی نه والاسری / پدرش از [illegible] بد آهنگری
پرستارزاده نیاید بکار / اگرچه بود زادهٔ شهریار
بسی سال بردم بشهنامه رنج / که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
کنون عمر نزدیک هفتاد شد / امیدم بیکبار بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در انوقت عمرش قریب به هفتاد رسیده بود و چون در مقامی دیده شد که او بعد ازانکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهارصد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهارصد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته ✣ ✣ تاریخ ✣ ✣

بنام جهان داور و کردگار ✦ زهجرت شده چارصد سال بار تاریخ زهجرت شده پنج هشتاد بار ✦ که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چارصد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته ✦ ✦

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد		بماه سفندار و روز آورد		زهجرت سه صد سال و هفتاد چار		بنام جهان داور کردگار

ازین کلام بر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا نزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چارصد و شانزده هجری فوت کرده

درکیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

درزمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول اوست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل باب پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه بر آورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرد و بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده برو غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهر آن یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود همبرین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متهرا بت خانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پاره یاقوت کحلی یافتند که چارصد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چارصد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه کعبه آورده بهند آورده اند و برابر جواهر اهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

آسمان آمده چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات ولات و عزی که سه بت بودند	زد بست دبت آزری زنال در	دو زان چه پیر بشکست دو را هر که	فگنده اند ستان پیش کعبه بی سر و بر
منات را ز میان کافران بدزدیدند	بکشور دگر انداختند زان کشور	زبهر آن بت بتخانه بنا کردند	بصد هزار تماثیل و صد هزار صور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب	لقب که دید که نام اندرو بود مضمر	کسی نیاورد این را برین مقام که این	ز آسمان بخدای خود آمد ست اندر

امااز کتب سلف براهمه معلوم مے شود که این بت اززمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه در آمده منبری دید بغایت عریض وطویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک از ان ستونها بانواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ مقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد گرزی که داشت آنرا درهم شکست و قطعه از ان سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را بآب تازه گنگ غسل مے داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دو صد و بیست فرسنگ است درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دو صد و بیست من هندی در انجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هرگاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

باجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی هلمان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائه بر مرقد او صاف ظاهر ست این چند ابیات در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد که از ان سنه چهار صد و بیست هجری استخراج مے یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده	واقف سر معنوی بوده	بزمانش زمانه رونق داشت	اهل آفاق تخم عشرت کاشت
ملک از عدل او گلستان شد	سبز و خرم ریاض دوران شد	مثل او هیچ پادشاه نبود	بزمانش فغان و آه نبود
	سال شنقار ان خدیو زمان	هاتفم گفت شاهباز جهان	

۴۱

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با نواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از ان بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد از ان چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز بهمراه امداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آن ولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت از ان دیار قلعه غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغتنمات تصور نموده بار بستند و آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است	کسی داند که او اهل تمیز است	اول دروازهٔ سلطان بنا است	سه کنگر هر سه کنگره سرنگون سار
دوم طاقی است در سقف مناره	که افتد آفتاب از هر کناره	سوم سقاوهٔ سنگ تمام است	میان مسجد جامع مدام است
	چهارم مسجد ربا باش گویند	که کج محراب قبله راست گویند	

فهرست بادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد از ان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را کور و محبوس نموده بر تخت بادشاهی نشست در سنه چهار صد و بست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک از ان سال بر ملک خراسان و ما وراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در محبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری درگذشت بعد از و برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد از ان طغرل که یکی از امرای او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به دزد نور کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخ زاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و همه دختران بسادات
کرام و علماء عظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و ازده وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم بر تخت نشست تاج بر سر نهاد

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقدا و در شهر بهرایچ واقعست سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر حلیم میگویند لقب او سلطان الشهداست معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود و بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کنڈ
بود نشست و سورج کنڈ معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کنڈ
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کنڈ است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست و چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کنڈ و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده بهر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

۴۲۴ محبوب خدا که بود نامش مسعود	در چار صد و چهار آمد بوجود	چون مدت بست در چهارش افزود	در چار صد و بست و چار رحلت فرمود

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن مع قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که معرفت خارق مذکور اظهار میکرد
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نموده

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیایی بخشید و برادر خورد سید محمد امراه در بهرایچ آورده روضه بر قبر او بنا ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیشه می افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان تا آن موطن می برند و احیای شب چند میکنند و از دهام عظیم از مردم صالح و طالح میشود لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب رسمیه که بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشایی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این پادشاه است چون برین معنی مطلع شدم برودی چشم خود را گردانیده که کاخ نما ساختم و تغیری بروی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشایی بوده نظاره گی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بنگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی پادشاه را نیست و من با بستگی از آن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهار صد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی + نشنیدیم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود
۴۲۴ شده تاریخ صاحب جرجان بوالحسن پیر جای عدن جهان

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخاراست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان و گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و الیشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت و انجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهار صد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی در گذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۸ حجة الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان پدرود
عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک میشود در آن سال همه کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهار صد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت مذهب شاه شیخ داشت معاصر وی بود و هر دو با هم صحبت داشته اند و فات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهار صد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابو نصر فاریابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دهکان ست از اعمال بدخشان و منشی عبدالکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یکعدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست + در همه علم واقف و داناست + عقل و نفس نبود در دوران + همه باقی و همه آگهی دان +

ذات والاش حجة الحق بود		کان زمان آمد از عدم بوجود سال نقلش حم دعیان و هفت		سال مولود او دل بینا رحمه الواحد العزیز بگفت	گفت قابل ابوعلی سینا

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البستی** در تذکره دولتشاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را لغات متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعه تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالیقدر مجدالدین ابوالفتح آنکه بود	مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام	چارصد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت	در مه شوال جلیت کرد تا دار السلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سنجری و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب سی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائه در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

	بحدین وفاتش ز حور و پری		ندای برآمد که یا عنصری ۴۳۱

۴۳۱ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهارصد سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده		لقبش اعلم الهدی بوده سال ترحیل مرتضی بیشک		لیلة الجمعه بود و سلخ صفر قطب عدن النعیم گفت ملک ۴۳۶	که گذشت از جهان بفضل و هنر

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه برکنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابه های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیزدهم ماه جمادی الاخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش است

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یوده حفظهما و هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی ولد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائه رحمة الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط ۴۳۷

شیخ ابواسمعیل عرف خواجه عبدالله انصاری هروی بن ابومنصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابومنصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابوایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری خواجهٔ عبدالله انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری
مرید و خلیفهٔ ابوالحسن جرجانی بوده و مبداء سلسلهٔ انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسلهٔ انصاریه در خراسان
خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است و ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و
نود و شش بود و عبارت جاء الانصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر
بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است
و آن تعمیر کردهٔ شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است.

تاریخ

آن خواجه که رهنمود معنی شاه است	در کشور حقیقت و کون آگاه است	از روی حساب جمل ار دانی فات	تاریخ وفات خواجه عبدالله است ۴۸۱

از لفظ فات که در سوم مصرع است تاریخ تره می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن
جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدم ناساقی عرفان دولت اجام سیم	در آمد بزم کاهی خواجه عبدالله انصاری	بود لوح مزارش تا زمین سبزی که از شوق	ملایک را چو قمری کرد گرم ناله در آن

و در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی
و کهن سالگی منهدم شده بود عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجهٔ انصار کرد	خان عادل تا بتاریخ چون [illegible] مینا و [illegible]	صحن کازرگاه را رشک بقیع ای دیده دید	از فروغ روح اهل الله چون قدس خلیل
بقعه‌ها انگشتانمه و تکیه‌ها ایجاد کرد	بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل	ساخت بهر تشنگان ایران این آستان	این مصلی که در راه رضای حق سبیل
سالها زین خیر جاری به خلق الله فیض	چون سحاب تشنه آب رحمت از دریای نیل	چونکه عمری همچو کشتی سیلی امواج خورد	ساخت مستغرق نقشش را قبه [illegible]
نیست در ترکیب آب و خاک چون رنگ ثبات	باعث احیای اد رشد کسی [illegible] لیل	کرد تعمیرش ز احفاد خان مرحومه	بهر تحصیل ثواب [illegible] خیر جمیل
مهد علیا عصمت الدنیا و درج حیا	آنکه نبود در حریم عفتش شبه و عدیل	تا خورد زین برکه کام آب هر لب تشنه	جز خدا و ساز داز کوثر خداوند جلیل
	سال تعمیرش چو جستم من ز پیر عقل گفت	ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل	

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا
و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراءالنهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی
پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال
و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل بیگ
سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراءالنهر از ان سال مستولی
گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دلو از شهها عطا فرموده و خواهر او را
در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائه در گذشت و چون وارثی نداشت

بعد از وی برادرزادهٔ او سلطان الب ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعد از بروم رفت و قیصر روم
را اسیر کرد و بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهارصد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول
از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الب ارسلان بود
بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت
که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کسی نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او
خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود بآو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری
همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر
دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادرها میداد و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر
ایرانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد
زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوانبخت + گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم + طغرای نکو نامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم +
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار + در عهد نهاوند بیک کارد بمردم + بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم +
و قطعه خواجه بر سلطان ملکشاه مبارک نیامد و ناگاه در اثنای آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد در گذشت
گویند که زن حسن مبلغ که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز
روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر + ای دریغا آن چنان شاه و وزیری چنین + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر +
و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقادیم می نویسند منسوب بسلطان
جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهارصد و هفتاد و یک
هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نهم عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند
بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون
بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت
کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهارصد و نود و هشت در گذشت بعد از وی
برادرش سلطان محمد پادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی و عشر و خمسمائه رحلت نمود و بعد فوتش
برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در مابین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بر آن قلعه
دست یافت از نوادر اتفاقات آنکه قلعه مذکوره را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده
الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

موافق استیلای او بران قلعه است و حسن بن صباح مردی بود که اسمعیلیه مذهب داشت و توابعان او را فدائی
میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهار صد و هشتاد
و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت ....

مات ششم از ابتدای سال پانصد و یک لغایت سنه شش صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد
بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت
کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود و بعد از وی الراشد بن مسترشد
مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی
پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست
و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش الناصر بالله بن مستضی بر
سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده نماند ..

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی
و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی را بنکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت
هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد و بعد از وی پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از یکسال
در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار
یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و
ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی
برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش اینست
ندای برآمد ز هفت آسمان ٭ که بهرام شاه است شاه جهان ٭ و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز
مزین بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا
بمرد مدت سلطنت او سی و پنج سال است ٭ علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده
مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبره سلطان محمود از بیخ و بنیاد بر کند و بران دیار مستولی گشت بالجمله بعد
وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند تصرف خود داشت در
سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت
سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در هند آمده و او را هزیمت داده و گرفتار ساخته نزد برادر خود ابقیر و زرکوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته مادر خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خوانده که کشاد کار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج　　حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود و در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است	در دو عالم بدرجه عالی است	در جهان بود عارف حق بین سال ترحیل از زبان خرد	بکمالات علم و صدق و یقین شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسله چشت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است	گلشن چار باغ اسلام است	عمدهٔ خاندان چشت آمد سال تاریخ نقل آن مسعود	هادی جانب بهشت آمد کو بجنات آب از مودود ۵۲۷

۵۲۶

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف	دلش از کینه و کدورت صاف	نام نامی او ست جار الله سال نقلش ملک بهفت درق	جعل الله فی الجنان مثواه زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان بر حال

او گریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بجهت ایشان آورد و در دکرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً بند راه این کفش است و یرا قصیده ایست رائیه زیاده از دویست و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف دقائق در آنجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه است که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائة بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است که عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود — عالم از وی بروشنائی بود
از تصانیف او حدیقه بدان — بگل و میوهٔ دقیقه بدان
سال نقلش برتبهٔ مکنت — گفت هاتف زهی گل جنت
عقل تاریخ نقل او گفتا — طوطی اوج جنت والا ٥٢٥

شیخ الاسلام احمد جام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن است از فرزندان جریر بن عبد الله جبلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیژده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودندی دنه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از آن جمله یکی کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائة بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائة در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا معزی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام — قطب کونین شیخ احمد جام
شده سال تولدش مجمل — احمد جام رهنمای ازل
سال ترحیل در عیان و نهفت — عقل والی اهل جنت گفت ٥٣٦

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان — کس نبوده مثل وی همه دان
وصف او در شمار نتوان کرد — بلکه یک از هزار نتوان کرد
سال ترحیل یوسف همدان — پادشاه جهان قدس بخوان

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملکشاه

هفتم پادشاه از آل سلجوقیه است بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

ومبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاورانی و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی محبوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بست سال امارت خراسان داشت بعد از ان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بچنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمایه تیسعی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته..

تاریخ

۵۵۲ جهاندار سنجر که در باغ ملک | سرفراز بودی بکردار سرو
اگرچه در مرو بودی و آنجا بمرد | بجو سال فوت وی از شاه مرو

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و بشت نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی الٓه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید شیخ ابو سعید مبارک گشته بدرجهٔ کمال ترقی نموده و خوارق عادت از وی بظهور آمده گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم سهیل بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده با و عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد | با فقر گر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب | صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک ساله سنه احدی و ستین و خمسمایه بوقوع آمده تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱ سلطان عرش شاه زمان قطب اولیا | آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال فوت وفاتش چو خواستم | از راوی حدیث بگفتا قیامتی
۵۶۱

تاریخ

۵۶۱ غوث اعظم کریم محی الدین | هم لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت | پانصد و شصت و یک هجرت بود
که وفاتش علامتی دیدم | معنی معالی قیامتی دیدم
۵۶۱

سنینش کالبش و عاشق تولد	ایضاً	وفاتش دان تو معشوق الهی	تن روش در جهان نه بود عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٦١

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته بسنگی الی آلان موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست و یکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد و علی آله وسلم تسلیماً لله العزة والبقاء علی خلقه کتب الفناء ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وعدام السوسی توفیت رحمة الله علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع وستین وخمسمائة وهی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی ودهرت رهناً بما قدمت من عمل	او دافع الموت وللموت من راقی محاً علی وما خلقه بلتی فی مضجعی ومقامی فی البلاء عسیر	الموت اخرجنی قسراً فیا اسفی یا من رای القرانی قد بلیت به وفی نشوری اذا ما جبت خلاقی	لم تنجنی منه ابوابی واغلاقی والترب غیر اجفانی واماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزمشاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزمشاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری درگذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت سال بوده و قبر او در جرجانیه خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان او است

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمائه کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوای است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایماسے بدین کرده ...

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چرا	خود نکو دانی که این خلعت چه نیکو کرده اند	از برای قیمتی یکذره خاک پای تو	نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

و آنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولتشاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که هم در آن عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما در آن تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت ٥٨٢ تاریخ این واقعه است و این

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال
یکهزار و یکصد و هشتاد و شش عیسوی هنگامی که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق
است با تاریخ بست و نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که
درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود برینکه
چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آن کرد که ربع مسکون مانند ثلاثه
ارباع مغرق و مغمور شد درین کثرت که سبع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید
که عمارات بر انداز دو جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا
نقل کردند اما بنا بر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهت انوری در نظر
سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ~ گفت است انوری که بسبب بادهای
ویران شود عمارت و کهسار بر سری + در روز حکم او نوزید است هیچ باد + یا مرسل الریاح تو دانی و انوری
و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن هم دران سال
چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا
داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرا نشین تسلط
اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعمار اکثر سکان امصار
و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان برباد رفت فقط اما
مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلاء چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب
رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + وخسرو میفرماید ~ قول مکن تکیه بر استوار
شاعر و قرعه زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصر روم که اصنام پرست
بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس
را از بیخ و بنیاد بر کنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان
مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت
عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از
چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست
ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آنمکان را از دست
مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نور الدین
بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و یکم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان
صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک
را بدست آورد اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه
هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان
بر آن شهر مستولی شده محراب های اهل اسلام را بر انداختند و نود و پنج سال قمری در تصرف ایشان بود در پانصد و هشتاد و پنج
هجری آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ازرقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است و ظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دیگر بادشاهان
مستعدتر نشان نمیدهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم
به نگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل
کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ازرقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخته روزی
سلطان نرد میباخت چندانکه سه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ازرقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد	تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشه یاد	از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

و ازرقی در سنه خمس ثمانین و خمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله	اسم سامی او شهاب الدین
ز اتفاق جهان قتیل الله	هست مانند مهر و ماه مبین
سال سنقار آن خلاصه دین	شد رقم شاهباز علیین

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

۵۸۲ چون سلطان الب ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت خلف صدق او
سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی
در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سریر افروز اقلیم معانی	ولایت گیر ملک زندگانی
بسلطانی بتاج و تخت پیوست	پناه ملک شاهنشاه طغرل
بجای ارسلان بر تخت بنشست	خداوند جهان سلطان عادل

و سلطان طغرل شاه ده سال بمظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود
بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود و چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت
کرد در هر گوشه نایره فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود مفسدان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد افروختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل باما و بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمائه علاء الدین تکش خوارزمشاه در حوالی ری با او محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراءالنهر شکست افتاد و بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی بد درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن تسلی شد و فرید بانعامات لائق نواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست	تیغ تو چهل سال از اعدا کین خواست	گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست	کانکس که بیک حال بماندست خداست

اوحد الدین انوری

در تذکره دولتشاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دهی که او را بدنه گویند در حبنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از این است که انوری در اول حال خاوری تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد از این من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت و علی الصباح آن را بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدایگان باشد	شاه سنجر که کمترین خدمش	در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که نجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر است گرد آن سبز خاک خاوران	تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری	خواجه چون بوعلی شادان وزیر نامدار	شاعری نادره چو مشهور خراسان انوری
صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید		عالمی چون اسعد مهنه ز هر شر بری	

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بوده و بمبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره باد ی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ برکند تا چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برده
مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده و با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بمیشل ۵۵۲ یافته اند که عددش پانصد نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعر است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر پدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آمدم اندر جهان سنائی را	از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صلهٔ آن بودی
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده و در قصیده عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و سبعین و خمسمائه و خاقانی نیز قصیده زائیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش اینست

بیت

بفرخت رایت حق تا فت دست باطل	الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

خاقانی در سرخاب فوت است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو و اما از این تاریخ که از مجمع الواصلین نوشته شد

سال پانصد و نود و نیج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی | خلف بوعلی شروانی | عمدهٔ اولیای شعرا بود | زبدهٔ اصفیای فصحا بود
سال تاریخ نقل در رضوان | گفت طوطی جنت حق خوان ۵۹۵ ۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود | هم مقید بذات مطلق بود | سال سنقار آن شه والا | گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده است هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست بادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر بادشاه شیروان و خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندرنامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دنیا و دین نظامی بود | قدوهٔ اولیای نامی بود | سال نقلش برفت و گفت | شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲ ۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان | که تا دور آخر بود در جهان | بتاریخ پانصد نود و هفت سال | چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بدست | ز ساعت گذشته چهارم بدست ۵۹۷

شیخ ابوالفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبدالرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را ازان تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده در آن

چنین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زد اما خوارزم
شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی هست بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد
و از اصفهان بآذربایجان رفت و اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال
در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن یلدگز متصدی حکومت عراق و آذر
بایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد یلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و در آخر
از قزل ارسلان گریخت و با ابوبکر پیوست و فات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری در سرخاب مدفون است و قبر خاقانی

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن
بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان
تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر بالله
پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن طاهر قریب هفده سال
سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد
و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست
اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی
بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و درانجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری
برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو بهندوستان آمده
بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی
برآورده او را محبوس ساخت ازان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان
بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای
پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد ثانیاً سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت
داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود
و کهاندی رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات
یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککهران در نواح لاهور
عصیان ظاهر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت
در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

برکنار نیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب السیر استخراج بلیا بد و عزیزی در نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین	از ابتدای جهان مثل او نیامد یک	سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو	فتاد در رهٔ غزنی بمنزل دهمیک ٦٠٢

٦٠٦

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان	قطب آفاق شیخ روزبهان	متصف بود از مه عاشور	که گذشت از جهان بعشر و صفر
	سال تاریخ رحلتش بشیک	نور فردوس گفت حور و ملک	

٦٠٦

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمائه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود بتحصیل علوم مشغولی فرمود و تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه بسمنان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل با وقار و محتشم بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و فاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غرهٔ شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است عزیزی در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی	که کس ندیده و نه بیند در انظر و همال	بسال ششصد و شش گذشته یکشنبه	نماز دیگر اثنین غرهٔ شوال ٦٠٦

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه هاے هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرٹهه و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله تبصرف خود در آورد بعد وفات محمد غوری چون برادرزادهٔ او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد بخطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت ٦٠٧ در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد و لفظ سلطنت پناه از ان واقعه خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکهبخش نیز گفتندے بعد از و پسر خواندهٔ او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد ٦٠٧

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رعش و برافرستاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهاده و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی درمین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ درآمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنا بیغیت فرمود تا شیخ را در رد جلا انداختند تا بر دشهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائه و قبل سنه ست و عشر و ستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بایمای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و سر در سجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت وکان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو بر ود و سر ما و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و پادشاهی قهار و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود و مغلان او را تعاقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائه فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در زمان و عشر و ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین
نهم ماه صوم دوشنبه بود

قطب کونین شیخ نجم الدین
که ز دنیا بخلد عزم نمود

آنکه خورشید پیش او صغریست
سال ترحیل آن هدایت فن

الملقب بنجم دین کبری است
شد رقم آفتاب درج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش یسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بسر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود رفت و بعد محاربه متواتر در سنه ششصد و هجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتای و جوگی و تولی لیکن جوگی ششماه پیش از پدر فوت کرد و دیگران
بپادشاهی رسیدند اوکتا که ولیعهد بود پادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و پنجاه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه
ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدر منکو و هلاکو بود اوقات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع
برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت
جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی مینویسد که روزی
سلطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام می خورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در آن مجلس
حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد برداشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فریدالدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فریدالدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر دکان رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو با این نوع خواهش
و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو همچو من نتوانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت
بزیر سر گذاشته و الله الله گفته جان داد چون عطار مشاهده آنحالت نمود از سر دکان برخاست و هرچه دست میکشتش بدان میرسید
ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس از آن بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشایخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخرالشهدا الشیخ مجدالدین بغدادی رفته از دست او خرقه
پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده
که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولتشاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمایه یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بست و نه سال
در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ بشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلاء چنگیزخان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراجار نوئیان داماد چنگیزخان کشته شد و چنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار می دهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم
مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذالک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمایه تاریخ
وفاتش که در مخبرالواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فریدالدین سال ترحیل آن مه دوران	آفتاب سپهر دانش و دین قبله اهل جنت سبحان ۶۲۹	عمر او یکصد و چهارده سال عقل تاریخ نقل آن مسعود	بود از لطف ایزد متعال بلبل جنت و جنان فرمود ۶۲۴

۶۲۷

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت و برخی ششصد و نوزده گفته اند و از
حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت
مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات
شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال
پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ
وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلط می نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده
شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان در آن
سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش است و قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار | مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما | سال تاریخش از آن شد راه فقیر ۵۸۶

در تذکره دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است محلی که و سوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ
بسته سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سنه زمان سنه زلزله نازل شد | بر پانصد و سی و آنکه شد شهر خود هشت
و آن زلزله بار دوم ششصد و سی | و آن زلزله بار سوم هشتصد و هشت

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکره دولتشاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته
و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر پادشاه
خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص
و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وی حسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون
رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمده و کتاب اسرار نامه را بهدیه پسرش
مولانا جلال الدین که دران وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان
عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا
و اصحاب در روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند
و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و
افادت مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی
انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بوده لاکن

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود	عمدهٔ اولیای اعظم بود	عمدهٔ واصلین شهاب الدین	قدوهٔ کاملین شهاب الدین
۶۳۱ سال مولود او بدان بیقین	اکمل اولیا شهاب الدین	سال نقلش بگفت ارض و سما	ساکن اوج جنت والا ۶۳۲

سلطان شمس الدین التمش

زرخرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود نام او التمش سبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردید و تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت	از عون خدا و نصرت دین بگرفت	آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین	در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد و سی و سه از سال هجری	گذشت و بست و از ماه شعبان	بشد سلطان شمس الدین التمش	بسوی جنت الماوی خرامان ۶۳۱

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروزشاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آنرا مزار رجیعه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جهجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعد کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست و سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

شب ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیره او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرمود

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و اورا سنجری مینویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت در گذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو و نما در انجا یافت و در هارون که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هارونی نمود و دست ارادت باو زد و بست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربت ها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی هندوستان برخصت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیاید تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده سال نقلش بعزت و تمکین	گز جهان خواجه نقل فرموده گو سراج جنان معین الدین	نود و هفت سال عمرش بود روضهٔ پاک اوست در اجمیر	کاز زمان نقل از جهان بنمود زائرش جن و انس از در و شیر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است دران عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

این خواجه کمال الدین موسی است در اوش که مابین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاء الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از الجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	در لب شیرین لعلت شور بیست در هر خانه قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن	من بجز پیدین آشنائی میخورم خون جگر عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه	آشنا را حال اینست وای بیگانه

خواجه بتاریخ چهار دهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه ازین جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین از ربیع نخست چار دهم ۱۴	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود کان قطب شد بچرخ نهم	لقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون اوشی است اوشی اش بجوان آب جنت بقطب دین فرمود

۶۳۱

قبرش که در دهلی است اگر چه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیرشاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجوداند و این اشعار تاریخ بر دروازهای مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیرشاه	شاه را بر باب کوکب گر بود دین اسلام بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد	این عظیم القدر درگاهی که آمد پایدار از اهتمام شیخ دین پرور خلیل الله تمام	صادق آمد قول هذا الباب من دار السلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه ملا موج

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که در بابش	شد بلند این در سپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هست باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عرض	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب ۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی ۹۵۸

خلقی که درین گنج سعادت سیر نشست	آخر گهر نثار شاکرخان سفت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل از سر در جنت گفت ۱۱۱۹

۱۱۱۹

ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکرخان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد از آن محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بر آن کنده

تاریخ بر دروازهٔ اندرون

١١٣٠ ازسعی کمترین غلامان شهریار / بااعتقاد معتقد کامل العیار / رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن / تاریخ یافتند حصار بهشت عدن

اشعار بر دروازهٔ بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام / فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام / تعمیر شد بجوی زیبا و منتظم / گرد مزار خواجه دین قطب فلک / مانند قبلهٔ اشرف و چون کعبه محترم / گرد دیگر در دهنهٔ او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

١١٣٠ مورد لطف و عنایات شه والاجناب / خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب / یاسروش غیب ناتف گفت درگوش خرد / ساخت از روی ارادت فرز سوم اعتقاد / سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب / مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته در دمشق مدفون گردید

تاریخ

٦٣٧ شیخ والاجناب بن عربی / بود شد او ثانی محی الدین + / مقتدای ره خدا طلبی / سال مولود او به ثانی بین / لقب خاص او محی الدین + / شد رقم سال نقل آن سامی / مرشد کافهٔ زمان و زمین / قدس الله سره السامی

حضرت علی لالا

تاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

٦٤٣ عمدهٔ اولیا علی لالا / شد ز دنیا بجنت والا / سال نقلش بگو بعالم قدس / از ربیع نخست بود سوم / شاهباز هوای عالم قدس / که گذشت از تعلق مردار

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکرهٔ دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و اثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی اموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر اشتری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحرا رفتی شور و غوغا از موالی

و اصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا ردمی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس مشورت نموده درکمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمد فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز این غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس واربعین وستمایه وآن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از ان
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرآت جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین والحق	دگر تاریخ شد بود او ز تبریز

از الفاظ آه شمس الدین والحق دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ برمی آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است ۶۴۵

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین	عارف بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل او رضوان	زد رقم شمس حج عدن جنان

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی و زهرا بود	شد بجنت ازین سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنی تا لب سند پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام مینمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از و گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین وستمایه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولدارشد

تولی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مجمع الواصلین مرقوم است

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش شش صد و پنجاه | شده مرقوم بیشک و اشتباه ٦٥٠

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بجنت رفت | شب دوشنبه و روز چهارم شوال ٦٥١

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده کلمه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که محلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه بقتل رسانیدند و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را بایما خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوچار | دولت عباسیان آمد بسر ٦٥٦

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه در آمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده (ملحدین) را در سنه اربع و خمسین و ستمایه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد ۔ یکشنبه اولی ازمه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه سمیلیان ز تخت ۔ برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدرالدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از ان بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور در گذشت و در پای سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریر سرے آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد ۔ گردد تقدیر از ازل نوبت او را آخر ۔ ۶۶۳
سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه ۔ که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان متولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از ان بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد ساله ازین جهان در گذشت گویند پیش از وفات پیر مردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داد او خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح بجاے او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین ۔ شیخ ارض و سما بهاء الدین
پانصد و شصت و شش هجرت بود ۔ کانجم ذات او طلوع نمود
او بیوم الخمیس کرد سفر ۔ سوی فردوس سابع ز صفر
نیک شد سال نقل و هفتین ۔ شاهباز مقام علیین ۔ ۶۶۷

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود و گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان پتن مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر او افتاد و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی بنالش معارف حقیقی فرموده بدبراه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی بدو رسید و وجه تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از انجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر | آن کو شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان به سه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از او به سه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبره او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم زیر ما شد تولد عابد آزاده عمر | شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات او است بطرف چپ مزار او در روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه میشود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمن | شیخ دنیا و دین فرید الدین
بیگمان پنجم محرم بود | که فرید از زمانه نقل نمود

گر تو پرسی ز سال رحلت او		ز جهان شد فرید آه بگو	

۶۷۰

تاریخ

۶۷۰ فرید الدین که او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد محو مطلق	بمظهر گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین فنی واصل حق

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدال زمان و برگزیدگان دوران بود و اصل او از بلخ است و در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت روی بخطهٔ آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از آن در صحبت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرآت الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه یادگار او است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۶۷۲ آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود	از ربیع نخست بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
۶۷۲ سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه	شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک و ریب از جمادی دوم
سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق	سال نقلش باشتهار زمان	نور الله مرقده برخوان

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در آن دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و وقتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده و در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

بخلیفه آنجا از مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمایه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حکم شد که ملازم اردو باشد و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بود و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در انجا جمع آورده اما هنوز با تمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقا خان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده و در بغداد قدیم در روضهٔ امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه میترگ گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابهٔ کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر او را در رضافه دفن فرمود از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل | یگانه که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجه | بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد ٦٧٢

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها بایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابا بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود و بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان | نقضا صحیفه دوران شکست بال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت | برآمد آیت والشمس کورت در حال ٦٧٦

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقا آن

عرف اباقا خان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بر در جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین

ستمایة بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه باراى و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده ولشکر بروم فرستاده بعضے از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکوخان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوائر موهومه وصور بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسبی تو ان برانجا خرج کرد هفده سال وچند ماه در اکثر ملک ایران بادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بافتاد وجان داد در مظنه بعضے کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بست روز ز ماه ذی الحجه	ز دور چرخ که بر کس نمیکند ایفا	چهارشنبه و هنگام صبح در همدان	بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا

سلطان تکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاول سنه ثلاث وثمانین وستمائة بقصاص شاهزاده قنقورتای بکشت او را بشکستند و ارغون خان را بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل خود از مشتری دید	که بود سرور خاقان خطه ایران	ز دست برد فلک پشت او شکست و لیک	نمود سال شکستش ظهور از لب جان

۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه	تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد	ارغون بملک گیری چو تیغ بر کشید	احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا کردانید اما بعد از دو سال و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد	شهادت یافت در صحرای نوشهر	بقصد صاحب دیوان محمد	که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته	چشید او هم بدوران شربت قهر	تو در دنیا مشو بد را مقابل	که دارد در تراز و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در زمان احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که بهندوستان

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطرداریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوتاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به سم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه از این تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان ۔ محمد ابن جوینی که یگانهٔ دهر
زرو ی ...... برروی اختیار بگر ۔ بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چار
زجام تیغ ابا اکشید شربت قهر ۔ بوقت عصر دوشنبه بر و دخانهٔ اهر

خواجه بهاءالدین محمد که دلدار خلد صاحب دیوان بود در زمان آباقای وزارت بلکه فرماندهی ولایت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود یعنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده هست و ملوک شیراز را از انجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفرالدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابیک هست یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفرالدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و ششش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکله بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکوسیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آغاز آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یا رب این ملک مسلمانی بامن آباد دار ۔ در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین
روزگارت باسعادت باد و سعدی مدح گوی ۔ خسرو صاحب قران غوث زمان بونصر سعد
رایتت منصور بخت یار و اقبالت قرین ۔ آنکه اخلاقش پسندیده است و احسانش نکو

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ...

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود ۔ ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش ۔ بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسید زرد و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند از انجا نیست +

ابیات

خدای راچه توانگر د شکر فضل و کرم — خدایگان معظم اتابک اعظم
بدین نظر که دگر باره کرد در عالم — بدور دولت سلجوق شاه و سلغرشاه
سر ملوک جهان بادشاه روی زمین — خلیفه پدر و عم باتفاق امم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابو نصر سعد بن زنگی برسریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احد و تسعین و ستمائه فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی بی نظیر فخر الدین — سال نقلش ز زبان ساقی عدن ٦٨٨
واقف راز آسمان و زمین — گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است
جمعه و هشتم ز ذیقعده — سال تاریخ نقل آن مرحوم
زائر او ملائک و حور است
بود کان شیخ نیکوی خلد شده — از خرد جان خلد شد مرقوم

سلطان ارغون خان

ابن ابقا خان ولد هلاکو خان است بروزگار دولت پدر خود بادشاه خراسان بود چون پدرش ابقا خان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا بر عم او براحمد خان بن هلاکو خان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان برسریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را باو بخشید ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت بادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست و نه سال وزارت پدر وجدش کرده بود به تهمت آنکه ابقا خان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود — در پنجم ربیع نخستین بنوبهار ٦٩٠

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کنجیتو ابن اباقا خان بادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او دلتنگ آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکو خان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در آنجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما ازین ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج مے یابد

تاریخ

آنکه او بود قاضی بیضا | نور الله سدره ابدا
٦٩١ ناصر الدین قاضی بیضا | بره شافعی ست راه نما
ذات عالی او سفر بود | عالمی را بعلم راه نمود
لیک تاریخ آن خجسته وجود | مظهر الحق الخصم رفع فرمود ٦٩١

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والامقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عوارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دو کان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرح ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال بتحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و ما بقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مزید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بخضر رسید و سیرا از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی دریک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی | بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه یافتم | زهر خرمنی خوشه یافتم
چو پاکان شیراز پاکی نهاد | ندیدم که رحمت بران خاک باد

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود | در ایام بو بکر بن سعد بود
سزد گر بدورش بنازم چنان | که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید | بتاریخ فرخ میان دو عید
٦٥٥ ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج | که پر در شد این نامه پر دار گنج

تاریخ کتاب گلستان

دران مدت که ما را وقت خوش بود | ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و فواید بسیار قریب بیست هزار بیت است و معنی آرایان بدایع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرامی نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرماید

ابیات

ابیات

د شعر سه کس پیمبرانند | قولیست که جملگی بر آنند
فردوسی و انوری و سعدی | هر چند که لا نبی بعدی

د عقلا بنابر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه ساز دو در آن خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال بشب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و در آن بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول اولی صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابوالفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این را هرگز عقل قبول ننماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب | دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خودبین مباش | دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصار نهاده میگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال | ز تاریخ عرب خص از سال
همای روح پاک شیخ سعدی | بیفشاند از غبار تن پر و بال

۶۹۰

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی | که در دریای رحمت بود غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم | مه شوال روز جمعه بر جیش ۶۹۱
زخاصان بود زان تاریخ شد خاص | بدان درگاه رفت از روی اخلاص ٦٩١

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود | راز دان وجود مطلق بود
بشب جمعه پنجم شوال | شد بفردوس آن ستوده خصال
یکصد و بست سال عمرش بود | کان ماه حلت از جهان فرمود
چونکه خاصان حق تعالی بود | خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱ ٦٩١

روزے مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده برآمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مرا بدعای مدد کنی شاید | که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته تعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا | ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد
زسال فوت خبر یافتم و آن این است | ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته او
که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۵۵۶ | چو با سعی رعونت گرفتمش اعداد ۱۴۰ ۷۲۶

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعهٔ آخر دور کرده شود تاریخ وفات برآید و این تاریخ که نوشته میشود نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد | زشادی بر زبان آورد منت مر خدا را
زمنت مر حروف اولین را دور سازی | شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۶۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد | زشادی گفت منت مر خدا را
چو سر حرفی زمنت مر کنی دور | شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ برآید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است
مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین از هر دو کتاب
جدا جدا بگیری و حرف اول را بیندازی تاریخ برآید و آن را مولف باین عنوان نظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر | شد گلستان و بوستان آغاز
پنج حرفی ز هر کتابی گیر | حرف اول ز هر یکی انداز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا | سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جو مجھسے پوچھی مت | که گلستان وه کب موا کهکر
سر منت کو دور کرکے سنے | مر گیا آپ کہکے منت مر ۶۹۰

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و با جهودان بکار گل ماندن در خندق طرابلس

وخلاص دادن یکی از روسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ و بدخویی زن زشت کردار و غیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته و رانیجا احتیاج تفصیل ندارد واز نوشتهٔ مستر نکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دوصد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع هست بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع هست درمیان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیواران دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین همین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض تریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد فن بود بکنارهٔ آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگ بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد میگفتند که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل هست آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازهٔ شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و می نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجهٔ اعلی است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی و در خلاصة الاشعار مذکورست که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آری

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلی و این مطلع خواند

بیت

آوازه درافتاد که باز آدم ازو بهتان عظیمیست من و توبه کجائی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتی بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخت در دوم روز ماهیچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روز نمی توان نمود
نقل هست که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا آن را خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت بازگردیدن بادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقا آن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد ‌‌ ‌ حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگرنه راعی خلق است زهر مارش باد ‌ ‌ ‌ که هرچه میخورد از جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقا آن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده آفتاد و در دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی بابقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگانه بود اتفاقاً از آن خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و باخود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

ز احوال برادرم به تحقیق ‌ ‌ ‌ دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش ‌ ‌ ‌ بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش ‌ ‌ ‌ خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی ‌ ‌ ‌ ترکی که از آن بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند ‌ ‌ ‌ کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب سخن بغور او رس ‌ ‌ ‌ لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هر کس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا با ایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که زر نداده بود سپاه سالاران را بعد از مالش فرمود که زر از وی نگیرند و خرما باز ستانند و از کسیکه زر ستده باشند باز گردانند و از آن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد از آن ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بوی ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و پس هزار درم زر را ببوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد از آن برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جمله فضلای خراسان هست با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده هست و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همگر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده هست و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن هست هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همگر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

تو شمع فارس مجد ملت و دین
چو دولت حضرتت راهست لازم

سوالی میکند پروانهٔ روم
دعاگو صاحب دیوان ملزوم
تو کن تعیین این چون ملک انصاف

ز شاگردان تو هستند حاضر
ز شعر نود سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم

رهی و افتخار و نور و مظلوم
کدامی به پسندند اندرین بوم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

اگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوه صنائع و بدائع شاعری بوده باشد و الا سخن شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب اورا درجه وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی هست

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شنبه کافتاب از مهد شب جست
بگاه چاشت با فیروزی فال

بتخت آسمان فیروزه بنشست
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ۶۸۹
ز طالع در چنین وقت مبارک

جمادی دومی را سومی روز
مه اندر برج شیر و طالع شیر
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک

سیم ساعت ز روز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در قصیده یاد در جلوس و صف بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سرآغاز
ره فتحش می اندر جام کردم

گلوی خامه را کردم سرآغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم
بتاریخ آنچه در سلک عدد بود

عروسی کردمش سر برده بر ماه
برآورده چو زد دس بر نمیش
۶۹۰
ز هجرت سال ششصد نود بود

سزای دست بردش حضرت شاه
دوم عشر جمادی آخرینش

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی مولا را که درویشی مرتاض و بعلم سیمیا مشهور بود و بجهة آنکه خرچ عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد و امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند بتهمت آنکه میل خروج دارد بسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان زیر پای فیل انداخته بهلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کڑا داشت و آن ملک را متصرف شده سر از اطاعت ملک بپیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کڑا متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است و علاء الدین از طرف کڑا بر کشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان علاء الدین بموجب اشارهٔ او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برداد فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کڑا و مانکپور بگردانیدند و جملهٔ مخصوصان سلطان را که در کشتی بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفتدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج ٦٩٥ هجری در عین برسات بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و چهار در عهد سلطان فیروزشاه بارنگ بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست هذا مرقد المنور قطب الاولیا فی الافاق غوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العادل الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقد المنوره عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنه اربع و سبعین و سبعمات وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبهٔ انس گوهر دریا حقیقت جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ + اما تاریخ که در نسخهٔ مخبر الواصلین مرقوم است ازان سال ششصد ٦٩٥
و هفتاد و دو استخراج مے یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خردمیان و نهفت | عمدهٔ اهل دین جنت گفت

شاه کرک

شاه کرک از مهین وابستگان است از سیما بر کنار زیستی و پیوسته در خرابات گشتی مسکنش بلده کرا مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو از آن آتش گاه برگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود در نزدیک کرا رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر بر داشته گفت

بیت

هر که بیاید بسر جنگ — سر و کشتی تن در گنگ

و سلطان فیروزشاه بهمون وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کرا که سیزده کروه غربی از بلده الله‌آباد فاصله دارد طواف عالمیان است و وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاشش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال
بروز یازدهم عصر روز یکشنبه
شد از نواحی قزوین شه جهان غازان
بسوی خلد که باد آن جهان ازین [illegible]

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

روز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت رسید هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس [illegible]

ملک فخر الدین بهمن

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند برسر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدوز محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هری | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند ۷۰۶

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش ملک راند و نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند پیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضا را در آن وقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یالیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که و یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

دل بفلک بود و آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه به هفدهم ز ماه رمضان ۷۱۰

تاریخ دیگر

بازی گر دو چرخ کج رفتار | در مه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از سنه هجرت | رفته در پرده قطب شیرازی ۷۱۰

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامه مکان و مکین | مولوی زمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده | قطبیه نام او وقوع شده
سال نقلش که به ز گوهر سفت | عقل علامه قطب جنت گفت ۷۱۰

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیراز خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او نیز گل شد ان الکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب شیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بگو از چیست که سر تبریزیان با یت میماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهرها از سگ بیشتراند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهرهاست که تبریزی در شیراز از سگ کمتراند خواجه بهم برآمد و شیخ بگوشه بنشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم اهلی خواجه را یاد کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند **بیت** در میان من و دلدار حجاب است همام * وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد * خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی است سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و [illegible] هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	ازگاه و کلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ	بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی به سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفتدهم رمضان سنه ششصد و پنج هجری فیروز شاه را در کره کشته بادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد	عشقی بدلم افتاد و هوای بسر آمد	غزل	زین پس نخورم هیچ غمی خاک ز رخ ...	بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی	کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد		سلطان جهانگیر محمد شه اعظم	کز داد و دهش همچو علی و عمر آمد
	از زلزله جیش تو دهلی ز حد خویش		جنبید و زمین بوسه زنان مشتری آمد	

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دخترش او را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی به سریر بادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او خطه غزنی یکصد و هفتده سال عمر یافته در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از فخر الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین	فخر کونین و مفخر الثقلین	تاریخ	صاحب علم و معرفت بوده	منبع فیض و مکرمت بوده
هفتده هم بود از مه شوال	که گذشت از جهان بهر دو نوال		سال ترحیل آن خجسته صفات	هاتف غیب گفت قطب هرات

۷۱۷

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را بطرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه ۷۱۷ هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جایزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن جثه فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح مینماید و از زبان سلطان میفرماید +

نظم

بتاریخ هجری من اسکندری ... کند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر دادنم ... نه زیباست زین سهل تر دادنم
مرا عمر گر شصت بالا گذشت ... همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان سی گیتی دلم کرده یاد ... معز الدنیا بادشه کیقباد
ازان پس در رتبه ثانی شدم ... توانگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو هم یافتم ... در ایام پیشینه کم یافتم
جرائد کزین پیش پرداختم ... چو این نامهٔ خاص کم ساختم
زر گنج گرانمایه و بی شمار ... دهم بار تشریف آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا ... معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت ... کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند ... شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا ... نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لابد از سپهر [illegible] زمین ... باندازهٔ بخشش آید سخن

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه ۷۲۱ هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متمتع گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سی ام ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید +

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و بکرامات و خوارق عادت معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون نشو و نمای وی در پانی پت شده و همدران شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملای روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجائی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبه شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا شنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که شون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا سیگویند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند شیخ فرمود که از بهر بهای خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند +

غزل

ای که گوئی هیچ مشکل چون فراق یار نیست | گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
همه گویندم برو زنار بند ای بت پرست | بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می‌گوید خوش خواسته بود خواهش خواسته رفت از این درویش نیز بشنو این ابیات از گفتار خود خواند +

غزل

دیهیم خسروان بر بانعل استر است | سیم و زر از روی هفتم نقابت عشق
خیمه کسی که حلقه تجرید بر سر است | کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
گفتم ز علم و عقل بملک دگر شوم | در پس تنبه عشق ز والهانه بدری
ملکم ز علم و عقل چه دیدم فزون‌تر است | لوح جمال دوست مرا دفتر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه روندا هی چهه هنسند هی یعنی ایه چه میکری چیزی فهم میکنی امیر خسرو گفت من بنده هم از آن میگویم که چیزی نمی‌فهمم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر را رخصت داد و برای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادکارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باینطریق نوشت که علامی خلج خوطه دهلی مقرر داند که بابندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خوطه دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در آواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود و آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای حبشی بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را بسزا رسانید بهتر والا بجای تو خوطه دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد و فاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیراکه با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا +

بیت

گهه رست کند صورلی مرغی ونی | که لشکند او جامه جان راز تنی
کس نیست که او ستاد قضا را پرسد | کای بار خدا به حکمت چیست فنی

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شرط است که با مرجلادم نزنی | این نوع که گفتی به بومردی نه زنی
گل را چه مجال است که پرسد کلال | کز بهر چه سازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکل مشایخ هند است و اهل هندوی را سلطان المشایخ می‌خوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا می‌پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی محبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان بر تبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

دارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر در موقف قبول نیفتاد و بالاخر خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند درمیان آمده الحاح کردند و مقبره در غایت تکلف و ترفیع بر آوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن گنبد نهند نا چار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو ما بیرون رود شیخ بجهت استماع بار مسافرت بربست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید هر چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ درمیان انداختند و تشفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت درخواست کردند شیخ گفت در وجود از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب تمن فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش ببول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد همان لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای کم مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود کم گردید پیش شیخ نظام الدین آمد و حال ظاهر کرد شیخ بکدرم بوی داد که این را حلوای نخود بروح شیخ فرید الدین بدرویشان بده چون آن شخص درم را بحلوای نپرداد و درد سر حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بود در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهان پور بنام او آبادان شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای بارمتی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج ۷۲۵ هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است

تاریخ

نظام دو گیتی شده با دل یقین
سراج دو عالم شده بالیقین
چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب
ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵ ۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین
چهارشنبه بخلد نقل نمود
شیخ عالی نسب نظام الدین
هجدهم از ربیع الاول بود
نود و چهار سال عمرش بود
سال ترحیل آن ستوده نعیم
کان زمان شد بحضرت معبود
زد خرد زبده بهشت قسیم ۷۲۵ ۷۲۵

تاریخ از شخصے دیگر

چو سلطان ما شد محبت قرین ‖ بتاریخش آمد شهنشاه دین

مقبرهٔ شیخ بعد از وفات او نواد و صد سال بلکه زیاده مجری بود

در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبد سے بران تعمیر نموده و بر لوح سنگے کلمهٔ طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ❊

تاریخ

خاکی که در روضهٔ حضرت غوث الانام ‖ از پی تعمیر شد خان فلک احتشام
بانی او هاشمی ساعی او ماستی ‖ آنکه بدوران شاه هست سحر نظام
رو بدرگاه او آورد فریدون بصدق ‖ شاید از الطاف پیر کار نکو گرد نظام
مهر نسب اشرف اوج شرف شهاب ‖ سید عالی نسب منزلت فلک احترام
از پی تاریخ آن چون متفکر شدم ‖ گلک خرد زد رقم قبلهٔ گیر خاص و عام

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب بمرتضی خان که فریدآباد آباد کرده اوست یک چهپرکهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ❊

تاریخ

شیخ دہلی نظام را و فرید ‖ کار دنیا و دین مهیا کرد
مرتضی خان فراز مرقد او ‖ قبهٔ چون سپهر بر پا کرد
بر جهان کعبهٔ مربع او ‖ چار در از چهار جا وا کرد
عرش دید پای چار قائمه اش ‖ چار تکبیر بی محابا کرد
وانکه رو در سجود او آورد ‖ رخ چو آئینه مصفا کرد
سال تاریخ این بنا جستم ‖ قبهٔ شیخ قفل القا کرد
عجب فریدش مقام فانی داد ‖ عجب فریدش مقام احیا کرد
ابر نور زده از جهان بر خاست ‖ قدر یکدانه در صدف جا کرد
عرشیهٔ مرقد مبارک او ‖ بزر زمین کار عرش اعلی کرد
هر که رنج از مقام او تابید ‖ پشت بر کعبه سے معلی کرد
خاک روب مقامش ار باشی ‖ میتوان کار صد مسیحا کرد
قدر بانی او رفیع کناد ‖ آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را بر دور روضه متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امراء و وزراء بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بست و یک در دہلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که ساخته کرده سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر دافتاد و جان داد لفظ حلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوایب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی منازل گزیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در انجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بقدم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود و بصفت سلکی اشتهار یافته

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش || از بر کشید خدا الیش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم رفت و دل من دو نیم ماند || دریائی من ز آن شده در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار تخت همه او میکرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست || ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست خسرو ناصر نیست || زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

درینگام که شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو در رکاب او بتکلیف تمام همراه او خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون ازان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جامه بر تن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره روی بر خاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این سانحه در سال هفت صد و بست و پنج هجری رو داده عرس او هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود این بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

نود و شش شش صد چون بحر موم || شست از الحساب ابدم کارحساب

خان مستغاد میگرد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولت شاه در تذکره خود آورده که میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بیست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهار صد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه ششصد و نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر بادشاه در زمان دولت خود بیتی چند با تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ این است

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را ازین لوح شد سرفرازی   بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن   آن محیط فضل دریای کمال   نثر او دلکش تر از ماء معین   نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی‌قرین   طوطی شکر مقال بی‌مثال   از پی تاریخ سال فوت او   چون نهادم سر بزانوی خیال

بیت

شد عدیم المثل یک تاریخ او   دیگری شد طوطی شکر مقال
ز حروف وصل جانان ساده مد لوح جلی من   طریق ساده لوحی لبس نشان عشق پاک ز

تاریخ بنا

مهدی خواجه سهد با جاه و جلال   شد بانی این اساس بی شبه و مثال   تاریخ بنای این چو کردند سوال   گفتم سعی جمیل مهدی خواجه ۹۰۷

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال قبر بی‌هیچ گنبد و محجر بود است اما در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیک سبزواری در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته +

تاریخ

ای خسرو بی‌نظیر عالم   با روضه تو مرا نیاز است   تعمیر نمود طاهر آن را   فیض ازلی همیشه باز است
تاریخ بنا لبیق عقل گفتا   با روضه بگو که جای راز است ۱۰۱۴

قایل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب +

ابیات

ای تربت عاشقی بجا است   ور دوست نشان زمان بیاست   شد سلک فرید از تو منظوم   زان است که شد ملقب الطاف است
جاوید بقا است بنده خسرو   چون شد بهزار جان غلام است

ابیات

مرا نام نیک است و خواجه عظیم   دو شین و دو لام و دو قاف و دو جیم   اگر نام یابی درین حرف فسحا   بدانم که هستی تو مرد فهیم

کاتب مذکوره نبیره شیخ فرید شکر گنج   و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است +

تاریخ نعیمه

خسرو دهلوی بحکم خدا | بشب جمعه شد ز دار فنا
هیجدهم بود از مه شوال | که گذشته ازین جهان ملال
عمر هفتاد و پنج سالش بود | کان زمان شد بدرگه معبود
سال ترحیل او ز من بشنو | لفظ فانی برآر از چپ رو

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و ملّونا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده +

تاریخ

۲۹ رضا بشمس الدین کرت مانا | واجری فی البحر المرادات فلکه | ومن عجیب تاریخ مبدا حکمه | یوافق قول الناس خلد ملکه (۷۲۹)

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید و در سال هفتصد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش با امام هفتم موسی الکاظم به بست و یک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او در آورده و بفوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته تلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هشتدهم ذیحجه سنه هفتصد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه پدر رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگخان و پسرش تروی بیگخان بقدم نیازمندی بخدمت او رسیده تیمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست وقتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که دلدار شدش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری متمکن گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مخبر الواصلین نوشته است اینست +

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده | درة التاج اصفیا بوده
صاحب اردبیل شیخ صفی است | کاشف نکته جلی و خفی است
وانکه دریای فیض عرفان است | جد شاهان ملک ایران است
ماه عاشوره دو و از دهم | بوکان طلب شیخ چرخ نهم

روز تلقین او دوشنبه کو — صاحب خلد سال رحلت او ۷۳۵

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی با مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانے از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده و بدو نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمے کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام سلطان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کردن بنه و مرا مرنجان و این رباعی بخواند ❊

رباعی

نفسی آمد که غیر شیطانی نیست — وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم — این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفتصد و سے و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❊

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم — سلطان محققان عالم
بست و سیوم مه رجب بود — اندر شب جمعهٔ مکرم
رکن دین حق علاء دولت — بر مسند خود نشسته خرم
از هجرت خاتم النبیین — هفتصد بگذشت و سی و شش هم

سلطان ابو سعید خان

هشتم بادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران بادشاهے کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را بادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هیجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابو سعید بادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش بشب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفتصد و سے و شش هجری که همدران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمر سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزے در تاریخ رحلت او گفته ❊

تاریخ

ثالث و عشر ربیع الثانی اندر شب — هفتصد و سے و شش از هجرت بحکم کردگار ۷۳۶
بلبل زبان ناله و زاری خطاب آمد ز چرخ — شاه عادل آل علاء الحق و الدین بوسعید
کای خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار — شد ازین دنیا ملول و کرد جنت اختیار

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش ۷۳۶ | روز یکشنبه ربیع الاخر هم سیزده بگذشته بود | در قراباغ از سر سلطان عالم بوسعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود ۷۳۶

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رو نمود امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شهزه بامیری قانع نمی شد ملوک طوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید ارپاخان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراختند خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید ✣

بیت

چون مملکت بوسعید را یادارد   خورشید دولت همی است ارپا دارد

و علی پادشا که خال بوسعید خان بود بامداد موسیخان که نبیره بایدوخان بود بر و لشکر کشید و غیاث الدین و ارپاخان بدست افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپاخان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپاخان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسن بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پادشاه و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز هشتم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نوبان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شد و آتش فتنه منطفی گردید ✣

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روایی نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائة که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائة انقراض دولت ارپاخان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتا قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکو قاان بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از و پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپاخان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و بر جهات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست ✣

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید
سرگفتار ما مجازی نیست بازکن دیده کان مجازی نیست

وا از قصیده زانبه محکم ثنائی را جوانی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ✣

تاریخ

چون ز تاریخ برگرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون رسالی تمام شد بدرش عقد کردم بنام آن سرور
گر من این نامه همایون فر ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه تبریز است و تاریخ وفات وی بدانسان سنه ثمان و ثلثین و سبع مایه نوشته اند تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است اینست ✣

تاریخ

آنکه او بی نظیر ثانی بود اوحدالدین اصفهانی بود ٧٣٨
سال نقلش بگوی ای همت اوحدالدین ساقی جنت ۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابوسعید خان و ارپا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش خضتین او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم سیدا شت تا بمرد و برفت بروز بازوی خود خضتین شیخ حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات النسان زهی خجسته زنی خایه زمرد افگن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن اخفاد جنگیز خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ✣

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ✣

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلام لقب مگوی بچر طوطی شکر گفتار

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت شه تاریخ بر آورده اینست ٧٤٥

تاریخ

سال تاریخ هجرت دولت شه بود معتقد کاسمان عقد سخنهای مرا بود نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمان فرمائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگرکوت را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته ✣

تاریخ

چو بادشاه جهانگیر عالم بالا — بفر دولت خانه سر و فرق برست تنها
زهی حصار که بینی ز حلقه در او — کشاده چون نگر و تش که سنگین بود
محیط نه رقص هفت قلعه بنا — ۷۳۰ شنید زمن تبار تاریخ او خلوفیها ۷۳۰

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران است اما نشانی ازان تا امروز باقی است
همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته *

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه — چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم — در محرم به هفتصد و چهل و چار

تاریخ

بربن عمارت خرم بسن خجسته سکر — هزار دیده گشاد است چو آئینه دار
تمام گشت تبار تاریخ داد خلوافیها — شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد
کشاده با تو بگویم که هفتصد و چهل و چار — برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است
و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون — چرا فضای وی است عرض گاه روح افزا است
بلی جنان خرم آباد نشان شاهی است — که او متابع امر خلیفه دنیا است

در زمان او فتنه ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن گانگویه در دیو گیر دکن در سنه هفتصد
و چهل و هشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولاد وی تا مدت دراز دران دیار زمان فرمایی
نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری
بر کنار دریای سنده در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران
سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بهرزم چو کاوس کی محمد کرت — نهاد بر دل سهراب کی محمد کرت
خدیو کشور دل چو بد محمد تغلق — برفت هر دو چه یک نفس شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و سلامت تا امروز موجود است *

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است
از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال
هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد و پنجاه و دو
استخراج می یابد تاریخ اینست *

تاریخ

آنکه دانش چراغ اهل یقین است — نام نامی او نصیر الدین است
ذات او را چراغ دهلی دان — بلکه خورشید هر دو عالم خوان

عمر او شصت و پنج ساله شمار	بی کم و بیش ای ستوده شعار شد ز دنیا چو آن نصیر زمان	شب جمعه داد حق را جان سال نقلش مه شب شعبان	هشتم و هم بود از مه رمضان

درگاهش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش کروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاه که بوی اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ✣

ملک ابراهیم بیو

در بهار بقا صله یک کروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پهاری میگویند بالای آن کوهچه مزار ملک ابراهیم بیو که در زمان سلطان فیروز شاه دهلوی فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربتش مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر	که بادا در جهان ملک تو در زر	شهنشاه جهان فیروز سلطان	که بر شاهان گیتی گشت فیروز
ملک سیرت ملک بیو براهیم	که بد در دین چو ابراهیم کین سوز	. . . .	باه ذی الحجه یکشنبه از روز
بهجرت هفتصد و پنجه به سه تاریخ	مسافر شد ملک در جنت این روز	خداوندا ز فضل خویش بر وی	کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه بو اسحاق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و اینواقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی سال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی تاریخش چنین یافته ✣

تاریخ

سر اهل عمایم شمع جمع انجمن	صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن	هفتصد پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر	مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن ۷۵۴
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب	روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن	مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود	شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابو سعید خان در با خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سلاطین خراسان که بعد فوت سلطان ابو سعید خان سر بر آورده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کرابی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان برافتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کیخاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق رفت و بغداد و دیار بکر را بتصرف خود در آورد عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

تاریخ قتل شه عالم طغان تمور	از هجر بود هفتصد و پنجاه و چار سال	در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده	کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال ۷۵۱

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله یکی از مریدان اوست تاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

بعضی هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد :

تاریخ

آن امامیکه باصفا بوده — نالج راه شناسی بوده
از مریدان او که دلخواه است — نور دین شاه نعمت الله است
باز از روی اختلاف زمان — گفت ساکن بخلد پیر جوان
۷۵۷ مقتدای خداشناسان است — صاحب فیض جود احسان است
سال ترحیل آن ستوده سرشت — خردم قطب اوج جلد نوشت
۷۶۷ هست در مکه قبر آن مغفور — زایرش روز و شب ملایک و حور

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید +

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بُد آباد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین — که قاضی به از و آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند — نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین — دگر کریم چو حاجی قوام دریادل
خدای عز و جل جمله را بیامرزاد — که جان خویش بپرورد و داد خلق بداد
که یمن همت او کارهای بسته گشاد — که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده +

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل — که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب هژده روز — که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه — ۷۵۶ سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر قیوقا سے این امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابوسعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامراسے داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابوسعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوش بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امراسے کبار ابوسعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابوسعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و بدر پرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابوسعید خان او را از هم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان درآمد بعد وفات ابوسعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابوسعید بود در نکاح خود درآورد و حبال بغداد خاتون را که ابوسعید خان باکراه از و گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود و بالجمله چون بعد وفات ابوسعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

لیکن اراده سلطنت خبر نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بوده خواجه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ست هزار بار برفزی شکسته از سر نگین * شکوه مقنعه او کلاه گوشه سنجر * و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد *

اشعار

چو دیار چاچی کمان زفت شاه
نهادند سر خویشتن بر دوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره

تو گفتی که در برج قوس آماه
ندانم چه گفتند در گوش شاه
برآمد ز هر گوشه آواز زه
که در عهد سلطان صاحب قران

دو زاغ کمان با عقاب سه پر
شها تیر در بند تدبیر تست
بعهدت کس ناکه بر نخاست
نکرده کسی زو خبر بر کمان

ببریدم بیک گوشه آورد سر
سعادت روان در پی تیر تست
بغیر از کمان گوشه ابرو بست

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود مقاتله و مجادله بود دیگرات از وا انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری در گذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از و پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست *

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو نیز می نویسند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته در زمان دولت اربا خان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانگاه بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی اربا خان نیز کشته شد امیر مسعود متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفت صد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دوام تجوید و دوام می پرستی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد درین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و کرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار جهاد و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید *

تاریخ

خسرو نجم شاه هلال

برفت کاف و الف از جمادی الاول
سپهر حلم سما آفتاب جاه جلال

بسال دال و الف ذکر نون حاعلی الاتفاق
کمال دنیی و دین شاه شیخ بو اسحاق

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب
میان عرصه میدان به تیغ مهر عدو

خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
نهاده بر دل احباب جملگیش داغ فراق ۶۵۸

ایضاً

خسروی که زمین غمزهٔ ان بو اسحاق
که بران رومی چو گلزار کرد بلبل
بلبل سرو سمن یاسمین و لاله و گل

جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل

و السین بود که پیوسته شد از جزو کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیدهٔ هست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد از ان حروف اول مصرعه های ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی از ان بر خیزد موشح الطرفین که از ان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی بر خیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر رابطهٔ ان صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنا بر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه بر خیزد اختصار میرود ✣

ایضاً

حاتم که جود بندهٔ احسانت
رستم که رزم خستهٔ دستانت
زاوش ز جاه کهترین منشی ات
بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعهٔ سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر کرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ✣

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این درج بر در و گوهر تمام
بسی کردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
کز و فاضلان را بود آب و جاه
پی گوهر مدح خسرو شناه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در هفوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج
بسی رنج بردم درین چار فن
ندید است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول و مهر و ماه
بامید احسان ظل آله
زبد و جهان تا بدین عهدگاه
چنین نظم در مدحت هیچ شاه
رخ کفر از نور شرعش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعهٔ نو پیوسته ولایت قاین را امارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند ✣ شهری که دران شحنه شلمش باشد ✣ دانی که دران شهر چه شورش باشد ✣ بیطاقت گشته بمحمد خواجه ابروسی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ ها القصه ملک آمیخته بر سر دی تاختند قضا را دو ناوک جانستان از دست ملک بر مقتل آن امیران آمده ایشانرا از پا درآورد و هلاک ساخت و قوع اینواقعه در تاریخیست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ‎ ‎ ربیع الاخر آن ماه مجسته
گذشته در دوشنبه نیمه ماه ‎ ‎ شد تسلیمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآة الجنان مرقوم است که خواجه قوام الدین صاحب عیار در عهد شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود در مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده آخر در تعقیب ابیع و سیتین و سبعمایه بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ✣

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش ‎ ‎ از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
با آن جلال و آن عظمت زیر خاک رفت ‎ ‎ در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس ‎ ‎ آمد حروف سال وفاتش امید جود

از الفاظ امید جود تاریخ می بر آید لیکن بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار ۷۶۴
شود و تفرقه میان دال و ذال از این رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود ✣

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند ‎ ‎ در معرض دال ذال را ننشانند
ما قبل وی ار ساکن جز وای بود ‎ ‎ دال است و گرنه ذال معجم خوانند

و ابن یمین چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ✣ یاد گیر از من که آن نزد افاضل مغلق است ✣ پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ✣ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ✣ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از ان یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه انوری نیز گفته است ✣

رباعی

دستت بعطا چون ید بیضا بنمود ‎ ‎ از جود تو بر جهان جهانی افزود
کس چون تو سخی نه هست و نی خواهد بود ‎ ‎ گو قافیه ذال شو ز بی عالم جود

پس در این صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ما قبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف منحرف بود هم ذال نقطه دار است مانند انبرد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ✣

تاریخ

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست ‎ ‎ که از دلم عم آن ماه رو شد غم زائل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت ‎ ‎ چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی ‎ ‎ کنون که عمر بیازیچه رفت بیحاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبعمایه لشکری بعید لشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد و چو این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانیده و آن تاریخ اینست ✣

تاریخ

همای چتر همایون باد شاه اویس ⁂ ببسیط روی زمین زیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در هرمز ⁂ بسال[٧٦٥] خمسه و ستین سبعمایه گرفت

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بودند از انجمله یکی عبدالرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شصت و شش فوت کرده و در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین ⁂

تاریخ

همدانی است سید همه دان ⁂ اسم سامی او علی همدان
خانقاهش بخطه کشمیر ⁂ فیض بخش بهر صغیر و کبیر
شد رقم سال نقل آن والا ⁂ قطب عالی جنت اعلی
مرقدش در ولایت ختلان ⁂ فیضها میدهد به پیر و جوان ٧٦٦

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرلوندی این رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم زعتاب فلک بوقلمون ⁂ در گردش روزگار خسته دل و دون
جسمی چو کناره صراحی همه اشک ⁂ جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفائی فلک آینه گون ⁂ بر آه دلی که سنگ از و گردد خون
روزی بهزار غم بشب می آرم ⁂ تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده ⁂

تاریخ از مخبر الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم ⁂ روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
گفت رضوان عزرائیل خیز و استقبال کن ⁂ خیمه در صحرای جنت میزند ابن یمین ٧٦٩

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم پادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات و غیره پادشاه شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر بروسی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وارد او راست بیت سلطان معز الدین که در بای فضل و جود ⁂ در لیست آفتاب و حبابی است آسمان ⁂ و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته ⁂

تاریخ

چون بجز الی ثالث فی القعده ⁂ معلوم شود طیب الله ثراه [٧٧٢]

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین پسر او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربداران سبزوار و امرای جانی قربانی بجهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدمن و مشهور بود و ظلم کردی و رعایا از و ناخشنود بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استقبال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و نه هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه	پس از پنجاه و نه سال از حیاتش خلیل عادل ار اخوان بود ایم	بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد در آنجا فهم کن سال وفاتش	خدا راضی ز افعال صفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ جلایر در بغداد در سنهٔ هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد ببر راه او آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ✤ عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد ✤ و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و ثنای نهایت جاه او قصیده بنظم آورده این چند بیت از آن است

تاریخ

بشد ارکان سعادت برین بلند رواق نشست خسرو روی زمین با تفاق	همی کنند ندا در ممالک آفاق فراز تخت سلاطین با ملک عراق	که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب خدایگان سلاطین شیخ اویس	باتفاق خلایق بیاری خلاق پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان که بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرموده تا شمع بالگن زر همراه او ببرون برد و او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده ✤ شمع خود سوخت شب دوش برای امروز ✤ گر لگن میطلبد شاه ز من میسوزم ✤ سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانهٔ شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است آن را بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنهٔ خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیهٔ عالیه در آب مستغرق ساخت و درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در آن واقعه این تاریخ گفته ✤

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب	بآب شهر معظم که خاک بر سر آب	دریغ روضهٔ بغداد آن بهشت آباد	که کرده است خلیل جهان خانه خراب

و خواجه سرور ازین غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را با امیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه حبیبه دین محمد امیر اسمعیل ✤ که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل ✤ گشاده است ز دست تو دجلهٔ احسان ✤ چنانچه چشمهٔ زمزم زپای اسمعیل ✤ و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آن را ببرند مانع شد و گفت شاید سرکشی باو بیفتد آخر چون در شهور سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمایه با بابای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند با لجمله سلطان اویس بعد از آنکه از رے تا روم مسخر فرمان او گشت در آوان جوانی ازین زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه جمعه شب دوم جمادی الاول سنهٔ هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ❊

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی در خط عربی منقوش است ❊

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم
موفق گشت از حق بنده معروف
وحید الدین قریشی و الدین
مراهبران بر دبیش شیخ عالم
رحبادارم کانفاس مبارک

خجسته خسروی اولاد آدم
اساس این عمارت کرد محکم
که با اهل ارادت بود همدم
بدست خود گرفت و کرد تمام
دران عالم بود معروف پرم
ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک بود

مدار دین احمد شاه فیروز
جوار روضه شیخ المشایخ
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص
بلفظ خود مرا معروف خوانده
بخوان تاریخ اتمام عمارت
مرتب شد بنا والله اعلم

۷۸۱ شه صاحب قران سلطان اعظم
نظام الحق والدین قطب عالم
در اسرار ولی الله محرم
درین عالم چو شیخ عابسوی ام
درینجا چون بنای خیر مقدم

قاضی بهاء الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ❊

تاریخ

بهاء الدین الحق طاب مثواه
اطاعت سبب ایزد مثوان ما ثبت

امام سنت و شیخ جماعت
قدم در نه کرت هست استطاعت

چو میرفت از جهان این بیت میخواند
بدین دستور تاریخ وفاتش

۷۸۲ بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بر آورد از حروف قرب ثبت

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم بود بنسبت خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می گشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی و جهاد در شاعری کامل بوده راست

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ❊ واله شد و فریاد بر آورد که ماهی ❊ در حبیب السیر آمده که خواجه عماد گربه بود که هرگاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را کرامت او حمل کرده پیوسته اقدام اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از این معنی در رشک بود این غزل در آن وقت بر رشته نظم کشیده ❊

غزل

صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ای کبک خوش خرام کجا میروی بناز

آغاز کرد تا فلک حقه باز کرد
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
غره مشو که گربه عابد نماز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ❊

شیخ جلال مشهور مخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در آن دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بازبک بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بجمیع مشایخ وقت اعتقاد

و انقیاد عظیم می‌نمود هر جا درویشی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازه بزرگی مخدوم جهانیان شنید خود است بملازمت او شتافت این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که بقصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیعه نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد در همان روزها مخدوم بدهلی تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفزاوان اعتقاد و اخلاص به پیشواز رفت و از دیدن چهره نورانی اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و آنرا از سر خود فرود نیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته بدهلی آورد و چون بعد از چند او فات شاهزاده فتح خان که فرزند جگر بند بادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را بر قبر او نصب کرد و روضهٔ عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دوران مدرسه و مسجد و مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول که روز وفات رسول است انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شوئیده می‌نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده و فاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اُچه نیز میگویند مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است +

تاریخ

تا یک گشته جمله جهان لی جلال شاه	تاریخ بود هفتصد و هشتاد و پنج سال

ملنگ و جلالیه فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مخزن الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال بسال هفتصد و نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست +

تاریخ

سید بی‌نظیر و لی مانند	مصطفی راست یگان فرزند	دلش از حرص و هوا سرد است	لقبش در جهان جهان گرد است
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد	متصف زماه شعبان بود	که طلوعش چو آفتاب نمود
هفتصد و هفت سال هجری بود	کان مه برج دین طلوع نمود	عمر آن سید بلند نژاد	بی کم و بیش خوانده‌ام هشتاد
عمرش این ضیای نیک سرشت	یکصد و هفت سال کم ننوشت	لیک این قول معتبر دیدم	متفق با همه سیر دیدم
نام نامی او حسین بخوان	خلف احمد کبیر بدان	عید قربان و چارشنبه بود	که آفاق نهضتش فرمود
سال سنقار آن عزیز جهان	گفت هاتف همای خلد جنان	سال نقلش ازین جهان رضوان	گفت مخدوم ما دین برخوان
سال تحویل آن خدا آگاه	گفت رضوان گل بهشت اله	هشت سراجه مرقد آن شاه	عطر الله قبره و ثراه

۷۹۲

در مرآت آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمود و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرآت جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصے دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد +

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشے صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هشتصد و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است +

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضے از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر نیز در انتصرت شد و با دشاه شیخ ابواسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده وا و را هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که با مر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائة بروخروج کرد واو را گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر همدران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در نمیغے

این قطعه گفته بیتی چند ازان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان	آنکه از شمشیر او خون میچکید	گه بیک حمله سپاهی می شکست	گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق	چون مسخر کرد وقتش در رسید	آنکه روشن بد جهان بینش و	میل در چشم جهان بینش کشید

وسلمان ساوجی نیز همدرین باب گفته

ایضا

انکه از کبر یک وجب میدید	از سر خویش تا بافسر هور	وآنکه میگفت شیر شرزه منم	روبهی جاد دیگران همه گور
	قوت ظهر نسبت او بشکست	قرة العین کرد چشمش کور	

ابوالفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتے باستقلال یافت مابین او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از برادر حکومت اصفهان یافته بود جهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت امیر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه

شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین	میکرد خصومت از پی تاج و نگین	کردیم دو بخش تا بیاساید خلق	او زیر زمین گرفت من روی زمین

وسلطان اویس جلایر در جواب گفته +

بیت

ای شاه شجاع ملک و دولت و دین | خود در همه جهان اثرت محمود مبین
در روی زمین اگرچه مشتی دو سه مرد | بالله که بهم رسید در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس در باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✣

قطعه

ابوالفوارس دوران منم امان زمان | که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد
برو تو جان پدر همچنان بمهر بکوش | که خواهرت نباید ز مادر دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✣

ابیات

ایا شهی که به اوصاف فضل موصوفی | شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
ز ناخلفان بزرگان شهر آباد این | کسی بعهد بزرگی چو تو زبان نگشاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر | کتاب نظم و تواریخ و نثر استاد
نخوانده ام نشنیده و ندیده ام هرگز | کسی که چشم پدر کور کرد و باد رگاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد ازان بر تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت وفاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✣

تاریخ

رحمن لایموت چو آن پادشاه را | دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت
روحش قرین رحمت حق کرد تا بود | تاریخ این معامله رحمان لایموت ۷۸۶

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکن از دست داده رو به تستر نهاد و پسر عم شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد ازان خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید ماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✣

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت ازان است ✣

خواجه توران شاه عادل جلال ملک و دین | بدر آفاق علی عون الوری غوث الامم

در روز شنبه بیست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✣

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه | که درین مزرعه بجز دانه خیرات نکشت
آخر هفته بد از ماه صفر کاف الف | که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود | سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت ۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگری شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان آذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده دیساول ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر و خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراسی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در روزگار او آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد و در ولایت و نون و قاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سبزوار رفت خواجه علی موید دران نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ نویس مستفاد میگردد

تاریخ ۷۵۸

بر دال محمد چو نهی یک نقطه	تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۵۸ یعنی اگر بر حروف دال که در لفظ محمد هست یک نقطه نهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی موید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی مقر شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه بسمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد خوانان سنه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونانشه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونانشه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادر زاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست ۷۵۲ و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و نهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخرالدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و تاریخش

شهر جونپور است و به همین نود ساله بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود و تاریخ نوزدهم رمضان فوت کرده و
الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات او است بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمد شاه بن فیروز شاه
متواتر با او محاربات نموده و بروی غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را بتاریخ بیستم ذی الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست +

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت
او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه واقع شده
و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته +

تاریخ

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد از سلخ محرم ٧٥
سوی خلد برین رفت و ملایک
شده نصف النهار از پنجشنبه
همه گفتند از جان خیر مقدم
که روح پاک مولانای اعظم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد *

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
یافت از روی اعتقاد کمال
شب دوشنبه آن شه جهان

نقشبند جهان بهاء الدین
نعمت از سید امیر کلال
شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مرقد والاش

در نسب خواجه است صدیقی
از ربیع نخست بود دوم
سال تاریخ نقل آن محمود
چون سحاب است فیض حق بالاش

منکر او است مرد زندیقی
باز از روی اختلاف سیوم
خرد م خاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در هفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبدالرحمن
جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است در شیوه سخن او بلندتر از آن است که در عرصه
طاقت بشری در آید ؎ آنکه از سر غیب گوید راز * هست دیوان حافظ شیراز * در علم قرات کلام الله مهارت
تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با الحان
خوش ختم قرآن نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

باشند و در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نمود وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان و نیکان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی پیر اشتهیر کرده گرد شهر میگردانیدند و اندک در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و مقداری راه که او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اینست ع بر ندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن ٭ چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم ٭ منقول است که خواجه امین الدین ندکو جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته ع وزیرا جهان قحبه بیوفاست ٭ ترا زین چنین قحبه ننگ نیست ٭ برو کس فراخ و گر از نجواه ٭ خدای جهان را جهان تنگ نیست ٭ و عبید در حق جهان خاتون گفته ع که غزلهای جهان خاتون بهندوستان فتد ٭ روح خسرو و حسن گوید که این کس گفته است ٭ منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گلرخی مغنی پسری شیفته بود و بجهت اخفا میکوشید آخر الامر طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مغنی پسر از دست او خمر می پیمود شاه از دریچه نهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه بر خواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مغنی پیاله نوش ٭ حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت ع در دور پادشاه خطابخش و جرم پوش ٭ منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفته شمار ان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بعد از جد و جهد تسخیر نمودم تا سمرقند و بخارا که وطن مالوف منست آباد کنم و تو آن را بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته ع اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را ٭ بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را ٭ حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیدم که محتاج و مفلس شدم امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید ٭ منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا نهایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شده از نجات نا امید و وصیت کرد که بعد از وفات من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را برین معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را طبع خود بر زبان آورد ع ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود ٭ وین بحث با ثلاثه غساله میرود ٭ بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود	وین بحث با ثلاثه غساله میرود	می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت	کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن	از شرم روی او عرق از لاله میرود	شکر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند فارسی که به بنگاله میرود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر	کاین طفل یک شبه ره یکساله میرود	از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز	مکاره می‌نشیند و محتاله میرود
چو سامری مباش که زر دید و از خری	موسی بهشت و از پی گوساله میرود	این چشم جادوانه عابد فریب بین	کش کاروان سحر بدنباله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه	وز ژاله باده در قدح لاله میرود	حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین	خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در انجا بر کنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده ع بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت ٭ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را ع میدهند اجازت مرا بسیر سفر ٭ نسیم باد مصلی و آب رکناباد ٭ منقول است که محمد ابن عقیل عمزاده حجاج شهر شیراز را در سنه نود و چهار هجری بنا نهاده و چون بتصرف عمرو لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم بعتیق گردانید اما در زمان عضد الدوله دیلمی معموری بهم رسانید بهترین آبهای شیراز آب رکناباد است که رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد در کمی اشتها پذیرفته و بهترین

جاهای شیراز مصلی زمینی است که اکثر سیرگاهات در آن ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته ؎ میان جعفرآباد و مصلی * عبیرآمیز می‌آید شمالش * بشیراز آ و فیض روح قدسی * بجوی از مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته‌اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده‌اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱	چراغ اهل معنی خواجه حافظ	که شمعی بود از نور تجلی	چو در خاک مصلی ساخت منزل	بجو تاریخش از خاک مصلی

ایضاً

۷۹۱	بهفتصد و نود و یک بحکم ازلی	جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت	یگانه سعدی ثانی محمد حافظ	ازین سراچه فانی بباغ جنت رفت

و بقول بعضی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود *

تاریخ

۷۹۲	بسال با و صاد و ذال ابجد	ز روز هجرت میمون احمد	بسوی جنت اعلی روان شد	فرید عهد شمس الدین محمد
		بخاک پای او چون درگذشتم	نگه کردم صفائی نور مرقد	

و مؤلف این بیت در تاریخ وفاتش گفته *

بیت

۷۹۱	سن فوت حافظ ار خواهی طلب کن	ز ساقی و مینا و صهبا و باده

و عمارتیکه سلطان بابر بهادر ابن میرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و یکم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاویدانی سفر کرده تاریخ یافته‌اند

تاریخ تعمیه

۷۹۲	آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت	آب چشمم آمد و سیل و بلغ السیل زباد	عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش	گفت تاریخش بلی کم طیب الله ثراه

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به شوشتر رفت و در آنجا بدست شاه منصور که عموی او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از شوشتر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت و شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش این بیت *

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید	نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید	بیت	روح القدس آن سروش فرخ	بر قبهٔ طارم زبرجد
میگفت سحرگهان که یا رب	در دولت و حشمت مخلد		بر مسند خسروی بماناد	منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنجم صاحبقران و لشکر آراسته با شاه منصور در جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته و منهزم گشته بتاریخ دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم متصرف امیر تیمور و اولاد او در آمد میر علاء الدین انیاق در تاریخ واقعه آن بهترین آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵	شهریار عصر منصور آنکه او	در زمین فارس تخم داد کشت	ملک هشت از دار دنیا چون برفت	لاجرم تاریخ او شد ملک هشت

تاریخ

۷۹۵ بهر نظر کن بر آل مظفر | شهانی که او از سلاطین بودند | که در هفتصد و خمس و تسعین هجرت ۷۹۵ | و هم شب ز ماه رجب جمله غنودند

بات نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود پسر است و نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد به بادشاهی دهلی رسید عمرش در آن وقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب بادشاهی او گفته سه ملک گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید همگی امرا در زیر آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند تا بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شد و در جونپور سلطان ابراهیم بادشاه گردید چنانچه محمود شاه از نصرت شاه و با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی باز بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروای نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا دو ماه تخت دهلی بی بادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود تنازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد در همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه انیست ÷

تاریخ

۷۹۸ زد چو نصرت شاه برا در نگ سلطانی قدم | داد عقل و فهم را افزونی فرهنگ داد | فکر تاریخش همی کردم که بار و جلال | هاتفی گفتا بگو الیس از رنگ داد ۷۹۵

مدت سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و در آن دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او انیست

تاریخ

۸۰۲ نصرت شه سپه طاقم چو شد بنجله | در سنگ با سر مژگان بسفت عقل | بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | بای وفات کم بر ز بگفت عقل

بای وفات حروف الف و تا باشد که مدد آن چهار صد و یک است اگر او دو باره گیرند هشتصد و دو شود کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست و هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب نصیحت کمال خجندی و جند حال بود بنا و یه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا تسبیحت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریای کهنه ای که بر آن می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است و بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی این تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک مدد زیاده می شود و این تاریخ که در کتاب مخبر الواصلین

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است +

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن نداشت مثال	بود در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زود رقم عندلیب خلد قلم	قبر پر نور اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و جنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم جنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود و دو پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان جنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طرانمای بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان بادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن جنگیز خان بود دار الطبن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر ملای ابن امیر قرغن را خواستگاری نمود و امیر قرغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قایم مقام شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هرکس جای را متصرف شده اطاعت بگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بد خلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که در ان اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید امیر حسین را از حصاری که انجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهار شنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده تاج سلطانی بر سر نهاد این بیت در تاریخ جلوس اوست ✤

تاریخ

یا الٰهی تو جلوس تیمور سلطان بنما		بلنقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هوا خواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از انجا رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد ازان در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در آمد در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و درهمین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد در روز دو شنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع سنه هفت صد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورده

و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر توقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بسمرقند
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملاطیه و
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل رسانید و در همون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب (٨٠٣) یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندر روز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسطاری و حرف ادنی ضاد است (٨٠٥) پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفص آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم بایزید (٨٠٥) تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین گورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسنگ است قشلاق نمودند و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادف هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله
چنگیزخان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش می یافت چون صاحبقران ازان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور رفتان (٨٠٧) یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

تاریخ

۸۰۷ سلطان تیمور که مثل او شاه نبود | در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس | در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضا

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان | نماز شام سه شنبه بخطه اترار

تاریخ تعمیه

۸۰۷ سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد | وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت | فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و اینچنین تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند ✤

۸۰۷ تاریخ دیگر

شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد | وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را اینچنین بتعمیه گفته ✤

تاریخ

۸۰۷ تیمر گورکان ز نخل شاهی برداد | در آخر عمر جان بحسرت سر داد
زاهد پی تاریخ وفاتش آمد | بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زلف آورد و هشتصد و هفت بر رخ نهاد ✤ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورگان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ✤

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت بلطف علیخان امر حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن است می باید که سنگ مذکور را مع دروازهای مدرسه آنجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازهای مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکڑه گویند بار نموده بمشهد آورد لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین خبر یعنی

عبدالکریم ربط یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها ازبرای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه وجلال نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید وتجدید مینوشتند **بیت** بنا راج ترکان دهم روم را + بتوران برم خاک این بوم را + چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک ومال و درم ودینار پاک شسته اکتفا بر تخته سنگی فرمود آنرا هم باین وضع بهادر منشور اساخت +

شیخ نور قطب عالم

۸۰۸ پور شیخ علاالحق است اصلی نام او شیخ نورالدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه اوست در هشتصد وهشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد وچهل وهشت فوت کرده والله اعلم +

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروا دهلی در سنه هشتصد ودو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی ۸۰۲

واقبال خان ملک میان دواب راضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان وملتان ودیبالپور در دست مسند عالی خضر خان وکڑا واوده وقنوج وبهار وبهرایچ وجونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند وملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد ودو هجری در جونپور فوت کرد وملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد وچون مبارک شاه در سنه اربع وثمانمائه وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور وغیره گردید واقبال خان در سنه هشتصد وهشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست ونهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه +

تاریخ

چون شهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش اندوهی بکاشند آه واویلای خلق ۸۰۸

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود وولادت او در سنه هفتصد وشصت ونه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق وعرب وعجم وآذربایجان ودیار بکر وشام بایشان متعلق بود روزی در شکار از اسپ رم خورده از سر زین بر زمین افتاد وضربی عظیم در سر وروی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند ومزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد وخود دخل نمیکرد چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بر بست ابوبکر مرزا سکه بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده وبلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود وبعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش بر داشته وسپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد مرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت وبتاریخ بست چهارم

ذی‌حجه سنه هشتصد و ده هجری میرزا میرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بودند ابابکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی پادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تهذیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و بدستش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چند انکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل ننمودی و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده +

غزل

احمد الله علی معدلت السلطانی | احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد | آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند | معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی
بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست | دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله کلابانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل درآورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر برافتاد و ترا کمه مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید دهر و نادره عصر بود و سلطان احمد او را بسی بسیار عزیز گردانیده بود پرسید که این چنین بواسطه یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

۸۱۳ عبدالقادر ز دیده هر دم خونریز | با دور سپهر نیست جای ستیز
زان کان مهر سپهر خسروی ناگاه | تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصای ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیار بکر افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترا کمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و بنوعی که مذکور رفت امیرانشاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشید در دفع او

مشغول گشت و هر دو لشکر قریب یکدیگر شدند قرایوسف هیضه کرده از درد شکم درگذشت و ملک وسیع تبریز بتصرف میرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت اگر تیره بود ولی هیچ فرصت نداد ... طرفه منصوبه کس ندید + زینک سوی شهرخ زیکسوی باشد :.

احمدآباد گجرات

احمدآباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفرشاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باتفاق جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمدآباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار جدا آبادان ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلکشا را با خیر یافته اند چنانچه حلوا شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است از انجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکرسخن	که افشاند صد درج دُر در سخن	که چون چندگه شاه گردون غلام	شدش بر لب رود سابرمقام
زمینی بغایت فرحناک دید	ز گرد محن خاک او پاک دید	بالهام غیبی و حکم اله	چنین آمد اندر دل پادشاه
که در ساحت آن زمین هوا	کند تازه شهری معظم بنا	بفرمان شاهنشه بخت یار	بکردند ساعات سعد اختیار
مه ذیقعد رفته از هجریه	ثلثه عشر با ثمانمایه	چو ترتیب آن شهر عالی مقام	شدا ناصرالدین احمد تمام
	در آنام هم احمدآباد شد	دران ملت احمدآباد شد	

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمدآباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاد محمودآباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفرشاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش درگذشت و بعد از و سلطان محمد بادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست +

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن و بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخرالامر خدایداد حسینی و خدایداد جته و نیروی بیک و باقی امرا بر و خروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب امو عبور فرمود و حکومت انست بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد از انکه

٨١٤ سلطان خلیل ابن شاهرخ سلطان هرات آور و سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم دران دیار به نیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت لبست هشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از ارکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

در رخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است منبع حلم و ادب است یکی بانی آن	کعبه ارباب علم دولت و دین عرب است که وفا و کرم و ملکتش اندر حسب است بحمد الله مرتب شده تاریخ اساس	در جهاندار سلطان زمان احمد شاه زبده آل نبی مفخر اولاد علی ٨١٥ هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است	شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است سید عالم ابوبکر حسینی نسب است

٨١٥

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود	دو لتش پیش و غلامانه اثر اقبال از پس	هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان	٨٠٨ قدرت عدل بود سال جلوس اقدس

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم ذی قعده لبعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست +

تاریخ

زد کوس فنا زلبکه سلطان محمود	آمد غم ازین حادثه از غم دلخون	هاتف بغم و الم شد و گفت حسیب از زیب	٨١٥ سازد الم و درد همین روز افزون

٨١٥

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان بتائید خدائی قصد المنبر	روی عالم را حسن سیح چو نوروز عروس	گفت هاتف با سر اقبال با صد جوش	٨١٥ روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او این است +

تاریخ

ره جو دولتخان بسوی جنت الماوا گرفت	عالمی از درد و غم صد ناله را برچرخ برد	بهر ترتیب فکر بردم تا که تاریخی نظم	٨١٧ گفت هاتف سال او یک صاحب دولت برد

امیر قوام الدین سجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده به نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد ویرا اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در انجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا شیخی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین	که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود نشست بغار فتنش به شهور هشتصد و بست	بسال هشتصد و سی و چهار میلاد ش (منشی) بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود	بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او

تاریخ

چون خضر خان به تخت کرد جلوس	مرهم سینه های ریش آمد	بهر تاریخ این جلوس سروش	گفت جشن قبا و پلیش آمد (۸۱۶)

۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خدا ترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده در گذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون خت از جهان خضر خان بربست	نخل طرب جهان بیفتاد از بیخ	هاتف ز حبیب فکر سر بر زده گفت	در دار زمان روز افزون تاریخ (۸۲۴)

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند بحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ بر آورده چنانچه از بین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی	ز اسمش گشت تاریخ وفاتش (۸۱۶)

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بغرمودهٔ پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بست و پنج در ان دیار فوت کرده در

مات سنه ۹

گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است / بیگمان پیر اهل اسلام است / عالمی را کشید از چه آز / بر سنبهای گیسوان دراز
٨٢٥ ماه ذیقعده بود و شانزدهم / کرده سیدی بجز خ نهم / سال نقلش که هیچ او گفت / عقل مخدوم دین دنیا گفت

سید شاه نعمت الله ولی

بلکمالات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مؤلفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مخزن الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار میشود تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است / شاه کونین نعمت الله است / لقب خاص اوست نور الدین / روشن از نور او زمان و زمین
٨٣٤ او ولی خداست در دو جهان / مرشد و رهنمای پیر و جوان / بیست و پنجم ز رجب بوده / که ز دنیاش نقل فرموده
٩٠٠ آنکه مفتاح باب فردوس است / نقل او آفتاب فردوس است / باز تاریخ فوت او رضوان / نور خبات عدن گفت بدان
روضهٔ عالیش بماهان است / که بسر حد شهر کرمان است

سید قاسم انوار

نقبش معین الدین علی است سلسلهٔ او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بهرات فرمود و اکثری از اشراف انجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و ما را بر صلاحیت وی چندان اعتقاد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم به وی تواند رسانید درین حال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود بدرت مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا بسخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن / شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال رو براه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار / زبدهٔ آل حیدر کرار / بود او مست سر علم یزدان / واقف حالتی خفی و جلی
٨٢٥ سال ترحیل آن ملازم خلد / گفت قاسم بخلد قاسم شد / مرقد او بشهر جام نگر / لبر شش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

۸۲۴ ۹۲۴

گشت چون بادشه مبارک شاه | شادی آماده گشت و بر پا جشن
سال تاریخ این خجسته جلوس | شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سروار الملک و قاضی عبد الصمد و سدهارن کهتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده او را که محمد شاه نام داشت بپادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آماده چو شد پی سفر از دنیا | سلطان مبارک شه دولت همدوش
آواز آمد برای تاریخ وفات | سعی سفر روح مجسم ز سروش

۸۳۷

مرزا بایسنغر

ابن مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهرهٔ اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست بیت گدای کوی او شد بایسنغر + گدای کوی جانان بادشاهی ست + و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر بسی شیون کرد + لاله همه خون دیده در دامن کرد + گل جیب قبای ارغنون را بدرید + قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق بنا بینجی شگرف داستانها از و برگذارند سلسله مداریه را او سر آغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال بروز فرو شدن او گروها گروه مردم از دور دستها بدانجا رسند و هر یکی زنگارنگ علم با خود برده بنا لیشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بود و آویختی و شرمساری اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از ان سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری از آله اباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی حق بشتاب | شاه دین مالک عیان صواب
هیزدهم از جمادی الاول | شد فرو د آفتاب عالمتاب
چون طلب کرد دل ز سال و صال | شد عیان ساکن بهشت جواب

خیمه زد سوی عالم ملکوت | رخت بربست زین جهان خراب
گشت طالع در ان زمان صحیح | مظهر فیض دوست را دریاب

۸۳۸ ببعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود و این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در مجمع الاولیا

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود	پادشاه ممالک دین بود	شاهباز رواق علیین	نامدار جهان بدیع الدین
یمنی است و شامی و حلبی	پیشوائی ره خدا طلبی	آن شهنشه که مطلع نورست	از مریدان شاه طیفورست
عمر آن شاه مطلع الانوار	یکصد و بست و چار سال شمار	شده سال طلوع او یقین	شمس دنیا و دین بدیع الدین
بشب جمعه شاه نقل نمود	هیجدهم از جماد اول بود	سال ترحیل او عیان بنهفت	عقل قطب المدار جنت گفت ۸۴۲
	باز تاریخ نقل آن اعظم	زد خرد ساکن بهشت رقم	

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت وکان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع وعشرین وثمانمایه و شاهرخ هر چند مملکت آذربایجان را باولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس سکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند

سکندر لشکر ما راز دو خست + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت +

بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و تا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع وثلثین وثمانمایه سکندر بکلی منکوب وضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقند می‌بود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک مینمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابو سعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابو سعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابو سعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش وطرب می‌بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازینعالم بر برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ او را وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را ابو سعف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکیج است در مرات سکندری
مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنا راه بر وفات شیخ
٨٤٩ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد + اتفاقاً حروف این
مصرعه برابر تاریخ وفات بر آمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ بر می آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

٨٤٩
لما وسیم علی ثما ثمانیه | کان ذالک وثامن الشوال
عمره دل ماند قطبه | مات یوم الخمیس قبل زوال

واین تاریخ در وفات او در کتاب فخر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

٨٤٩
شیخ احمد که مغربی بوده | صاحب علم موهبی بوده
مات یوم الخمیس قبل زوال | کان ذالک ثنامن الشوال
روضهٔ او باحمدآباد است | قطب حق بود عمر او از حق
گفت تاریخ نقل او رضوان | موضع فیض جای ارشاد است
عدد قطب شد به بنیاد نسق | جای احمد بهشت جاویدان

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ
جلوس او اینست +

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت ست و کامیاب | تابع فرمان او شد بادشاهی روم و بر
بودم اندر فکر تاریخش که هاتف زود گفت | آصف الصاف و سکندر عدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت
او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم
شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود
در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت
دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دوم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه بتاریخ
وفات اوست اما نه عدد کم میشود +

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود | دولتش بنده چاکر اقبالش
شد بجنت سروش غیبی گفت | نوحه واه عرش در سالش

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ
سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال
بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند در ترک
سلطنت نموده از غایت صفات طوبت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمدپوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرات نموده کاردی بشکم میرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند و بعد از ان جراحان بعلاج مرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات لجروی در بساط چون فرزین	قصه بس عجیب واقع شد خواست تا شهرخی زند شد مات	در خراسان ولی بشهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان و ابراهیم سلطان و بایسنغر مرزا و سیورغتمش و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین (۸۵۰) و ثمانمائه روز نوروز سلطانی در فشا و رو من اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان و حروف شمشیر (۸۵۰) تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰ سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه (۸۵۰) شد از دار غرور

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلیمان بنا	آنکه در بیشه شاهی زدی بر نجه شیر	رو بفردوس برین چون بزی الجنه گفت	ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر (۸۵۰)

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دوصد و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق (۸۵۲) است +

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی وقوفی تمام داشته ــه چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت توان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقادیم برانست بر کمال دانش و دانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید و ملک موروثی طلب میکرد امیرزاده علاءالدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود ترناب من اعمال بدغیس حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و دران هجوم خراسان خراب شد در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد دران حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ و مضافات آن را باو داده بود شیطان تحریص داد و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را جر کناید چون با عبداللطیف محاربه بود بعد از ان در شهر شعبان سنه

هشتصد و پنجاه و سه نواحی سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبداللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت
و عبداللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده و در شهر رمضان سنه مذکور پیش
فرزند بی محابا درآمد آن بد بخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان برو غالب شد و دل او را بقتل پدر
حریص گردانید و بر لب آب سیوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید + اگر
شاید بجز شش مه نپاید + عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ مخبر تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه
در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار	که دین نبی را ازو بود پشت	چو عباس کشتش به تیغ جفا	شدش حرف تاریخ عباس کشت ۸۵۳

۸۵۳ از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد +

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمة	آنکه خود را بسوی کعبه مغفور رسانند	راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید	خلق ماتم او بر سر آتش بنشانند
	اگر ای تو تاریخ وفاتش پرسند	گوئی ای بیخبران از الغ بیگ نمانند ۱۰۶۳	

۸۵۳ اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ و در منها کرده شود تاریخ بر آید +

مرزا عبداللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از دیگر فت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه و کسری برین بگذشت سیاست اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
باباحسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۸۵۴ باباحسین کشت شب جمعه اثر پذیر | تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر و بی سامان تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که دوهای شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس اوست +

تاریخ

سلطان علاء الدین چو در وقت سعید	بر سر بنهاد تاج از زور حسام	گفتم که ز سال او چه گویم هاتف	فرمود که تاج پادشاه اسلام ۸۴۹

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکری بر و کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

علاءالدین بطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هند بستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال دو ماه و سه یوم تمام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در بهارپور
٨٦٠ در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم اسحاق یافته اند +

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمائه در آخر دولت بابر بهادر ذو ذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از معنی بغایت هراسان شدند تاآنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

٨٦١
شاه بابر شهی که از عدلش | عدل نوشیروان بدی پاسخ
بود دراسنخ جود و سخا و کرم | گشت تاریخ فوت او راسخ ٨٦١

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند | کی چنان خورشید پنهان شد خراست
چرخ را گفتم جگرها چاک شد | دیده ها از اشک دامن پر در است
در ربیع الثانی و فصل ربیع | این چه حال است و چه تاریخ گفت
لاله را ساغر ز خون دل پر است | موت سلطان مؤید بابر است
٨٦١

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

ورد دو رانه کهنه سواران یکی است | دانی کمان ابروی ماناسیه چر است
. . . . نی است | که گوشه های دو دو دلی خلق در بر است
یا بر رسیده ناله زارت بگوش یار | این سلطنت که ما و گدا ائیش یافتیم
دارد ز بر زلف او دل زنار بند ما | مجنون فنش تو یافت که لیلی در بر است
دارا اندیشه بر نزگادش کی است | سودای کفر و کافری و هر چه در دل است

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد بخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار رفیقه الوزیر مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ الکل قبله اکمل که بود | اهل صورت را به معنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش | آسمان پوشید دلق نیلگون

۸۶۳ ساخت جا در ساحت قدس نعیم … خیمه زد از خطهٔ امکان برون … چرخ دون یکپایه قدرش بود … سال تاریخش بپرس از چرخ دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته وبعد ازان مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتیل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

۸۶۳ ماه شعبان شهادت یافت در سنه … حبیب الله غازی طاب مثواه … روان طاهری میجست تاریخ … برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانگوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و بیفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند. و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستادند شبی خدمتکاران او بایکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید اینواقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته +

تاریخ

۸۶۵ همایون شاه مرد و دور خوش گفت … تعالی الله زهی مرگ همایون … جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش … هم از ذوق جهان آرید بیرون ۹۶۵

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت ازان جمله است این دو بیت +

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت … آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است … آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است … قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد ازان آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه
احمد مستوفی میفرماید +

تاریخ

۸۶۶

دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح حیاتش گشت بی ضو	چو او ثانی نمی‌بود در شعر	از آن تاریخ فوتش گشت خسرو

۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده
سال و نه ماه و بیست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی
معاصر او بود +

مولانا طوطی

در زمان دولت ابوالقاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممتاز بوده در حینیکه وداع این جهان پر نزاع میکرد
جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است — وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد + طوطی روح ز بیداد
قفس باز رهد + در تذکره دولتشاهی آمده که وفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین
و ثمانمائه وقوع پیوسته و امیر علیشیر تاریخ فوت او را از لفظ عروس برآورده که عددش هشتصد و شصت و شش
میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد +

تاریخ

۸۶۶

فصیح زمان طوطی شاعران	که بودش ز بکر معانی عروس	چو طوطی برفت این عجب طرفه بود	که تاریخ شد فوت او را عروس

۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده
در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت درگذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون
شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صفت ابرار و سالار صاحب اسرار یافته + ۸۶۷ ۸۶۶

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه
حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعه شاهرخ سلطان و نکبت میرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان
و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال
حکومت کرد و ترا که بعهد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام
از وی بد اعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی و در شهور سنه احدی
وستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر میل خراسان و استرآباد نمود و با میرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله
در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء الوش جغتای بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهانشاه
تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثنای آن حال ابوالغازی سلطان حسین بهادر
از خطه مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترا کمه انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

وسرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهان شاه منکوب ومخذول شده از هرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود٭ بعد فوت سلطان ابوسعید کورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت او در دلها کمتر شد واز غایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد ویک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیر بداغ وتسلط او دیگر باره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین روز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد در آمده برادر خود را شهید کرد بعد ازان جهانشاه از غایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر آبا واجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرا یوسف دود نکبت بر آمد وزمان دولت ترالکمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید ٭

تاریخ

۸۷۲

اردوی همایون جهانشه تو بدان	با آنهمه اسباب ز بر دستی دشت
ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گشت ۸۷۲

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود وبعد ازو بیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال بادشاهی راند ٭

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد از وی چون مملکت دهلی تجزیه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاورخان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از انوقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه دهلی با وی هم نمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد ازانکه سلطنت وی جمعیت وقرار یافت امید هر یک را رعایت کرده مملکتی بخشید از انجمله دلاورخان غوری را در سنه ست وثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی آن ولایت را چنان در ضبط آورد که مغلیه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آن ولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف بهم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی سر بجنبانید ودم استقلال زد ودو سالها بکام گذرانید ودر سنه تسع وثمانمائه ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد از وی پسرش الپخان خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز ارکان سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بان ولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائه باهنگ جنگ از قلعه

دهار برآمده بالکه بگیرد او نتوانست آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده و امان جسته پیش سلطان مظفر آمد و وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسی خان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول اینخبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده وعهد گرفته در سنه احدی وعشر وثمانمائة شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد از آن سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسی خان
برآورده ملک معیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چند بار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی وعشرین وثمانمائة سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک معیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با بدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان وثلثین وثمانمائة فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و وبال کار او آن شد که خون برادر مطرب
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از و برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته قوتیر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید +

سلطان محمود شاه خلجی پادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه به پایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد وسی وهشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد از و سلطنت به محمود خان رسید او بروز سه شنبه بست ونهم شوال سنه تسع وثلثین وثمانمائة باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را بسلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جا ئیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین برمیند که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام درمیان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه پیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع منضجر ساخت و اورا مستنجد بالله که از خلفای بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث واربعین وثمانمائة در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری واقع است و دو بیست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

استوانه را بنا شروع نمود و در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	از دار فنا بخلد چون ره پیمود
تاریخ وفات حضرت سلطان را	از باب بهشت عدن یابی مقصود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی و سه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی بادشاه مالوه شد و یازده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد و سی و هفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت +

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد و سی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد و پنجاه و سه هجری از دست مرزا عبداللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبداللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابوالخیر ازبک در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بر مرزا عبدالله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبداللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده و او را بقتل رسانیده در سن بیست و پنج سالگی بسال هشتصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراءالنهر و ترکستان سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود و عمزاده ابوالغازی سلطان حسین بهادر بود بدست آورده شهید کرد بعد از آن برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که بانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه و فساد مملکت که از و بظهور می رسید براه نیستی فرستاد و مدت هیژده سال بامر ملکستانی و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار و حدود هندوستان و پاره از عراق و خراسان در تحت تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد و هفتاد و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوزن حسن نیز گویند بدیار بکر رفت و کشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه بتصرف اوزن حسن آمده بود بر و لشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوزن حسن هر چند عاجزی نمود و از در صلح درآمد

قبول نفرمود ناچار اوذن حسن راه های آمد و شد غله سد و گردانید و ما دامیکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب حیرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان چوب نا فتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوذن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد +

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست	ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است	بشیروان چو بنه بر دماند بر لب آب	بمنزلی که نه انجا مقام بنه و پناه است
۸۷۳ گذشته بود ز ماه رجب دو شش روز	قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است	لطیفه ایست عجایب که لشکر او را	اوذن حسن و تاریخ شیروان اشتباه است

و قتل سلطان ابوسعید انگونه است که چون اوذن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را بهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و درو تاریخ نیست +

تاریخ

سلطان بوسعید که در فر خسروی	چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید	الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

۸۰۲ مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمرزا احمد و اندجان بمرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین مرزا افتاد

مرزا یادگار محمد

بن مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داخت تا آنکه مرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده بردی شبخون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس ازو نسل مرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته +

تاریخ

۸۷۵ شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵	از سال شهادتش هم باز خبر

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضی جاروضه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد +

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگها سرخ و سفید تعمیر شده یکی از آن روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دوصد و پنجاه و نه از اله آباد و لکهنو اگره میرفت در انقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی نصب کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	درین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است	گشته بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان و فتح خان	کز فضل حق جهان همه ادنا مسخر است	بادا هزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت زماه محرم است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کافاق از جمالش خوشتر منور است ۸۸۱
	کاتب حروف حاتم مسکین که ذ تحیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباسی علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دوصد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضهٔ اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شده بری چو بسمود	هشتاد و یکی و هشتصد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی سیکی ز اولاد	خلعت الصدق است و اهل سخا
	سنه دوصد و نه و یکهزار است	از هجرت رسول نامدار است	

سلاطین اق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابوالنصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی درگذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل بادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگرے حکومت نمودند +

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام سر تفوق بقلهٔ قلعه سماکی افراخته دیوگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلقشاه تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی بنام حسن که برهمنی کانکوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در انجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بیست چهارم ربیع الآخر سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به سلطان علاء الدین حسن کانکوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد بعد سلطنت یازده سال و ده ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی آن دیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمدنگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد و بعد از یکماه و پنج روز به بیست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بیست یکم رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بیست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بیست و سوم ماه صفر سنه هشتصد هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد سلطنت بیست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز شاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بیست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده اوست بحکومت دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و بعد از و پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بیست و سه سال و ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و بتاریخ بیست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او ظالم ازین مرقوم شد بعد از و پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم بسیزدهم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد آمد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفتهٔ حاسدان بی تحقیقات تقصیر او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و ششم بقتل رسانید ملا عبدالکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته +

تاریخ

شهیدی بی سبب مخدوم مطلق | که عالم راز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش | فرو خوان قصهٔ قتل بناحق ۸۸۶

تاریخ

سال فوتش گر کسی پرسد بگو | بی گنه محمود گاوان شهید ۸۸۶

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نموده بسلطان احمد لشکری ملقب گشته و وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جنیر ممتاز گردیده دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف و زندگانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

شهنشاهی جهان سلطان محمد | که در بحر فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او | خرابی دکن تاریخ او شد ۸۸۷

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوزخان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرد و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و دران حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چندگاه از آنسو رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی بانتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی پدرود این جهان فانی نمود بعد ازوی ولد ارشدش عثمان بجای پدر سرور قوم گردید و بر زین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قراحصار دست یافت و مورخان بند

این دولت را از آن سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند
و کار او روز بروز بالا گرفته و بسیار فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت ٦٧٦
نمود در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه بر سا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر ونه یک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پادشاه ولد رشیدش شهر
کلی بوی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاموری در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
پادشاه گردید او را خواندکار خواندند و او ابتدای بسعی لله شاهین و قایدی ارلوس بیک اورزا در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت یکچری نام نهاد و کلاه زردوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگرسے بایزید امراے دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنا بر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقابله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بجا نانام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسے
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بروم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد باماسیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از محبس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
و سلیمان پادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و فورا درنه کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود و غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام بر آمده راه فرار پیش
گرفت قضارا گذر سگش بردهی افتاد و مردم آنموضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود
موسی حبسی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا انموضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا بسلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاده
محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسے را بزه کمان که بلغت ترکان کریش گویند از میان برداشت

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان وعشر وثمانمائه دلش از سلطنت صبوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد پسر نیک اختر اصلا مضایقه در ان ننمود چون در سنه هشتصد و بست وپنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع وخمسین وثمانمائه باجل طبیعی درگذشت در مقامی بنظر آمد که در عمر چهل ونه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال وشش ماه وهشت روز بود بعد از و پسرش سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جملهٔ تائیداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و پنجاه وهفت جبراً وقهراً بگرفت ویکی از فضلا تاریخ را بلدهٔ طیبه (۸۵۷) یافته واین فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه سال هشتصد وپنجاه وهفت که مطابق بست ونهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهارصد وپنجاه وسه عیسوی بود واقع شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصرهٔ روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست وششم ماه نومبر سال سه صد وبست ونه عیسوی بنیاد این بلدهٔ معظمه انداخته ونامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند وحالا نیز باین نام مشهور است وبعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد وحسن باشاه که ورتی حادث شده مهم بقتال وجدال کشید اگرچه اغرلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای وبرا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا منیر بیت بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان وسبعین وثمانمائه در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی نصرک الله (۸۷۸) نصراً عزیزاً تاریخ این فتح یافته ومولانا عبدالرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از ان قصاید اینست ❊ کم کسی بر سریر جاه وجلال ❊ چون تو کرد اکتساب فضل وکمال ❊ وسلطان محمد به نیکی ونیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم بربیع الاول سنه ست وثمانین وثمانمائه در حوالی کل ویری فوت گشت وتاریخ واقعه را فی یوم الخمیس (۸۸۶) یافته اند پس از ان ۸۸۶
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ❊

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شد بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص وعام شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهانشاه که فرمانفرمای عراقین وآذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود وامیر ابوالنصر حسن بیگ که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت وتعظیم بوے سلوک نمود وشیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد وشصت بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان درآمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته مهم بنزاع وجدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هرآینه بدست شروانشاه افتاده بقتل رسید وبعد ازان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید وخواهرزاده

امیر حسن بیگ بود داده وی را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده[۱۲] ترک بود ساخته بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت پدری پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده کلاه سرخی بایشان عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ مواد سلطان حیدر روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و وفور مثوبت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی طبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه[۸۹۳] هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت تا بر اردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسپ پای بر تخت حکومت نهاد و پس از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود و از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش کاوس . تنها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چار[۷۷۴] فوت کرد و پس از و پسرش هوشنگ بادشاه شد و در هفتصد و هشتاد و چار[۷۸۴] وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت به شیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست[۸۲۰] وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل[۸۲۰] تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنا بر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو[۸۳۲] برادرانش کیقباد و اسحاق و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید در هشتصد و شصت و سه وفات کرد شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بر اثر پدر وارث ملک گشت و شروان شاه[۸۶۳] تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربائیجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپایه مرفه الحال بودند

و چون بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و شش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت کرد و پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید +

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بر دوی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی بیکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و نهم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوس این است +

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست	عدل و ساز زیب مملکت بست	گفت دل سال چیست هاتف گفت	که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۶

او را مکرر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول این است +

تاریخ

هشتصد و نود و چهار رفت از عالم ۸۹۴	خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول	ز تیغ ملک ستان بود لیک دفع اجل	بود محال بشمشیر و خنجر مصقول	۸۹۴

تاریخ تعمیه

شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی	افتاده در اطراف جهان هیبت جلالش	در خلد شد و گفت سروش از سر حسرت	قصد سفر عالم ارواح ز سالش	۸۹۴

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو بادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیازمندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است بیت چو نقش الذی قبای شاهی آمد + به تدبیر عبید الله آمد + وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و شش هجری

روی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین میرزا بود تاریخ را خلد برین یافته اما بحسب نسخه قبر او صلیبه سال وفاتش نهصد و دو نیم میشود و آن این است ۸۹۶

تاریخ

ظهر فیض و فضل و لطف اله
از وجودش زمانه پر ضوء بود
شب شنبه که خواجه نقل نمود

خواجه حق نما عبید الله
کهنه بنیاد دین از او نو بود
سلخ ماه ربیع الاول بود
در سمرقند مرقدش میدان ۸۹۵

عزت دودمان ابرار است
از زمان سروش حق بشنو
سال نقلش بگو بلا اشتباه
بر سریر عرش مسندش میدان

شرف خاندان احرار است
سال مولود آن خدا بین شو
خواجه عابدان عبید الله

میرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابو سعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابو سعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نبود و با آنکه ایشان همواره با لکائی یونس خان تاخت می آورد بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند واخسیکت پایه تخت میرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بود ند یکی ۸۹۹ از خدمتگاران از شکستن جر خبردار شده بمیرزا آگاهی داد میرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر از هم جدا شد و آن بادشاه با درج علوی شتافتند سن شریفش بسی و نه سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود دوم میرزا جهانگیر و سوم میرزا ناصر +

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ افتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن برآمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزید

بیت

مولدم جام و رشحه قلمم + جرعه جام شیخ اسلامی است + لاجرم در جریده اشعار + بدو معنی تخلصم جامی است + در عنفوان شباب تحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابو سعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه اقتدا او بر دوش جان می داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود و تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخاست که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

بهمانوقت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید ~ مرا هفتاد شد سال و ترا هفت + ترا می آید اقبال و مرا رفت +
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را انجبین لغیة +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم سال تمام این جنس فاخر	رسانید آخرین سالی با آخر	که باشد بعد از آن سال مجرد	نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرع قطعه مذکور تاریخ بر منوال برمی آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هیجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است +

تاریخ از مؤلف

جامی آن استاد فضل و هنر	رفت از مکتب جهان بجهان	طفلکی جست حرف تاریخش	گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان	۹۹

تاریخ از مجمع الواصلین

افصح بی نظیر جامی بود	بکمالات علم نامی بود	همه تصنیف آن معلی شان	عدد جام شد رقم برخوان	
شب آدینه بود نوزدهم	بمثابت ریب از ربیع دوم	که ز دنیا گذشت عارف حق	جانب آسمان هفت طبق	
	هاتفم گفت سال رحلت او	جای جامی بهشت عدن بگو		

و این دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد + ۱۹۹

تاریخ

جامی که بود بلبل جنت نعیم شد	فی روضة یکثر ازهارها الثنا	کلک قضا نوشت روان بر در بهشت	تاریخه و من دخله کان آمنا	۸۹۹

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی	کان فی یقلبه الورا نورا	کرد رحلت ز دهر شد تاریخ	هژدهم روز ماه عاشورا

پهلوان محمد مشهدی

۸۹۹

از نوادر اعصار و سرخیل پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنه تسع و تسعین و ثمانمائة در هرات درگذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش از و فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر میشود و لفظ مخدومی درانجا اشاره بر مولوی جامی است +

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور	که در دهرش نبود اقران و امثال	سر سر حلقه اهل طریقت	که رفت از قید گیتی فارغ البال	
ز بعد قطب عالم عارف جام	که او مخدوم دوران بود بی قال	پس از سالی سوی جنت خرامید	ازین دیرینه دور مختلف حال	۸۹۹
	اگر پرسد کسی تاریخ فوتش	بگوییش بعد مخدومی بیکسال		

ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است ۸۹۸

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته‌اند شاید که درست نباشد + + + + +

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان بتصرف بادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام اندیار بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفرخان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمدشاه بن فیروزشاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتارخان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمدشاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفرخان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفرشاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمدشاه نبیرهٔ مظفرشاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرماندهی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمدآباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که باخیر است سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفرشاه و احمدشاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمدشاه سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمدشاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمدشاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غرهٔ ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و هشت در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داؤد یکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبرهٔ او در رسول آباد گجرات است و محمودشاه در دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاده محمودآباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید + فقط

مائت دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مائت دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندرشاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمودشاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند +

شیخ پچو سنبهل

+ از اعظم مشائخ هند بود و پدر شیخ عبد القادر بداونی که بملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که بهیمه آ... در وفات اوست

تاریخ

۹۰۱ کمال الحق والدین شیخ بیجو | که آمد جنت فردوس حالش
زردی تعمیه تاریخ فوتش | شود حاصل زنام دلگشایش

اگرچه مولف را از سال فوتش شبه است اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده
یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف جو دور کرده شود تاریخ برآید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

۹۰۴ آن پیر که سر عشق او را | از عین شهود بود مشهود
منصوب بروح در حقیقت | زو نسبت هر دو کون مقصود
شد سوی جنان گشت تاریخ | شنبه که ز صوم شانزده بود

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس بآذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن بادشاه
گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین مرزا صدارت بر سیدن و هم داد خوایان
را برای صواب نمایش تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

۹۰۴ ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش | ای صدر قریش صاحب عالی قدر
وز اوج صدارتی مه بدر قریش | تاریخ صدارت تو شد صدر قریش

۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است هم عصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از مجمع الفواصلین

ملا صبح و فیاض مولانا حسینی کاشفی | آنکه گنج معرفت در مخزن لبها نما
دید مش در واقعه بر منبر عرش شرف | گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد
۹۱۰ گفت چون شد بعد ازین منبر عرشم مقام | از پی تاریخ بنگو منبر ما عرش باد

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق گجگینه بهادر است و گجگینه بهادر در زمان سلطان ابو سعید از مقربان درگاه او بوده
جدها در شش میرابوسعید در سلک اعظم امرای بایقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر
مرزا سلطان حسین بادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار
بنام او نوشته اند منقول است که میر بنابر عدم توجه بجانب تاهل به عنیت اشتهار یافته بوده مولانا بنای قصیده در
مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بدو نرسید بنا علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین
مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنای در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه
را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هر کی را بشوهری دادم + انکه کابین نداد منی بوده +

زو گرفتم بدلگیری دادم ✣ امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از بادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ✣

تاریخ

آن میر بلند قدر و عالی رتبت | چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جای او پرسیدم | دادند جواب من که جنت جنت ۹۰۶

و مولانا صاحب دارا قصیده در مرثیه او گفته که از مصرعه اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت ازان است ✣

تاریخ

ای فلک ۸۴۴ بیداد و بی‌رحمی بنیان کرده ۹۰۶ | ای اجل ملک جهان را باز و بیران کرده ۹۰۷
گرده گاه از جفا چیران دل اصد اهل و اعز | ای که زکین قصد هلاک صد مسلمان کرده
کرده برجان کمین بنهاده دام عناء ۸۴۴ | هر زمان از کینه جوئی صید صدجان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفتدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است ✣

تاریخ

مرشدی انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت ۲۰۲ | بر سریر عرش آمد کام او
هشت خلد آمد بنام او اگر بر سر یکی | سال تاریخش بگو هشت آمده نام او ۹۰۷

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دوصد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید ✣

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش امینی گفته

تاریخ

افسوس ازان سپهر دانش | کش بود جواهر سوره انفاق
تاریخ وفات او خرد گفت | علامهٔ بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان ۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است ۹۱۴ قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهونه است و میان بهونه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر لودی بود گویند که میان بهونه نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غله موٹهه که در

مسجد جامع دهلی بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهوه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغیچه نشیمن خود کاشته مراسم حزم و احتیاط در پرورش آن بکار برد از دو چند خوشه برآمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موهه موسوم گشت و تا حال در دهلی قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما میدانم که آن نواحی اندرون مسجد ندکور خانه خودها ساخته اند و دانا می داند این مسجد شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خرد و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت درزامی نمود چنانچه اینچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهوه را همراه دیگر محرمان که در قید بودند مقتول ساخت ۝

ابوالغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابوسعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آنرا تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با لاله رخان باده گلرنگ کشد ۝ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ۝ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عهد آنکه چون انسان عین است ۝ جهان فرد دیمی سلطان حسین است ۝ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات ٩١٢
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؎ درین میدان که با دا خالی از درد ۝ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ۝ بعد از انکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده به هرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محارب صعب روی نمود و شکست بر لشکر مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

در مرات جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائه مرزای کجک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله تنسوقات که بر سبیل پیشکش بر زاگذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که انان بیضه کالسه کما ینبغی ترتیب نماید هرگاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید +

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در متهرا نشان کفر نماند چنانچه دران دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعین نمود اگر هندوی انجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناهگار میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته و رسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول او ست که بلده آگره را که در تحت بیانه بود و در زمان اسلام کاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سیری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوه ها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم ازهم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد +

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزلها	گردید سواد آگره چون مرحلها	با آنکه بناهاش همه محکم بود	از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبر سنفس در رتن پور است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش اینست +

تاریخ

۹۱۵

چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان ۹۱۵	ز جان برتبنگ جانی زاده و زاری	جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش	ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم بر تخت سلطنت

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته و نایب پیش از پیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه یکی که از معظمات ولایت فرنگ است و مولانا عبد الرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرع آخر از روی حساب موافق سال جلوس است +

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی / عدلش از بیشتر فسرده نبودی
مهبط العز واسطه لعلی سلطان / تازه دعوی عدل شرمنده

۸۸۵ خسروی اردم اشتهی بنده / بایزید ایلدرم شه دوران ۸۸۶

وسلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان وعشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب دیدندی بنابر آن بخواب بین مشهور شدند. سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات ومهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بیست و یک درگذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

سید عالی نسب سلطان علی / آنکه میگفتش خرد زاهل یقین

۹۲۱ میر را چون خواب بینی شیوه بود / سال فوت او است میر خواب بین ۹۲۱

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بر آن گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده +

تاریخ

۹۲۵ رنگین بنای ملک هری بر که ۹۲۵

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

رباعی

لهراسب نهاد و است هری بنیاد / گشتاسپ بر و بنای دیگر بنهاد
بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد / اسکندر رومی آخرش همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام / گر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام مینمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاه همت به ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشت بنابر آن آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته +

تاریخ

٩٢٦ جوان اصفهانی آن چشم خرد را مردم | در ابر اجل گشت نهان چون انجم | پرسید دل از من که چه آید تاریخ | گفتم ز هرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در هیجدهم صفر سنه نهصد و هیجده در روم بر اورنگ فرمانروای بر آمد بعد از جلوس متوجه پرسا گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در انجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از انجا متوجه مغنیا گردید برادرش قورخنت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او انها یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در لبت فرسنگی تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز جنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود +

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا افصح فصحا بود و در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمور نامه در سنه نهصد و بست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی ٩٢٧ چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

٩٢٧ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ٩٢٧ | از شاعر شهان شه شاعران طلب ٩٢٧

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت سخت زمام قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس ازان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم و خیل و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت ازان جمله است

بناحق ار چه مرا میکشی ولیک ببین + که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من + خواجه ضیاء الدین مرحوم این رباعی در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

۹۲۷ چون میر محمد خلف آل عبا | زین دیر فنا رفت سوی دار بقا | تاریخ شهادتش رقم کرد قضا | والله شهید موتي الموتی

عزیزی دیگر چنین یافته

۹۲۷ چون کرد به تیغ جانستان چرخ فلک | از لوح زمانه نام میرک را حک | گفتم که حساب سال آن واقعه چیست | دل گفت که قتل بندگان میرک

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری واد بنجم ثانی امیر عبد الباقی
و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین
نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائة نیم شبی بر و غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این
قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بست و پنج وفات کرده باشد و الله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم | گو بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود | کای ز تو ... من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس | ۹۲۵ آه از خون ناحق من آه

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر را ز اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش ۸۹۲
پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست و پنجم ماه رجب سنه هشتصد نود و دو بوقوع آمده و ظلوع نیر شاه اسمعیل ۸۹۲
و بدر دولت قزل باش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه روداده بود در
سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال
از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در بعد در
سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان قتیل
رسیده بود لشکری جمع ساخته بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمائة
در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قونیلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت
نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشریه در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه ۹۰۶
اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده مذهب ناحق یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را ۹۰۶
شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق غرضکه شاه اسمعیل هر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلا گردان شقه
لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین
کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد
تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا
در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاهی بیگ خان والی خراسان

که او را شیبک ازبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخواندند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت
فتح شاه دین پناه یافتند ۹۱۶ و چون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در ان
شراب خوردند چنانچه مرزا قاسم گونه بادی در جناب مدح شاه گفته مصرع هر که پیش غروری نگر در سر است ٭
کاسه چو تو شاه را ساغر است ٭ منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعه مرو اسیر شد
در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت از ان می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران
استاده بود شاه باو خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله
چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت در و باقی است که باین حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم از ان
باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان
بدستور معزز و سرفراز ساخت در یاضی که در جمیع شعرای هرات بانام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این
بیت در تاریخ فتح خراسان گفته ٭

تاریخ

بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان		امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب ۹۱۸	

و شاه اسمعیل بوبیسته نهصد و نسبت با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه
ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از
مراجعت بیمار شده در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را
در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه ۹۳۰ و لحنبر ورین تاریخ وفات او ۹۳۰ استخراج می یابد یکی از فضلا در ۹۳۰
تاریخ فوت او گفته ٭

تاریخ

شاه و شاه و شاه بگفتند بهر ماتمش ۹۳۰		با همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم	۹۳۰

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده		از جهان رفت و ظل شدش تاریخ ۹۳۰	سایه تاریخ آفتاب شده	

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسپ صفوی بر تخت ۹۳۰
حکومت نشست و پنجاه و سه سال بادشاهی نمود و برادرانش بهرام مرزا و القاص مرزا و سام مرزا بودند ٭

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست
و این قطعه در تاریخ جلوس اوست ٭

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم	گردید چو چتر او سعادت آمود		سال تاریخ همایون پیامست		هاتف گفتا که تاج دولت آمود ۹۱۵

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

و بتاریخ هفتم و بقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصدسی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته پادشاه
هندوستان گشت از ان پس سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغانان بدودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این
معامله در زیر حالات محمد بابر شاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخی که شخصی از قوم بقال در انوقت بزبان
هندی گفته اینجا نوشته می‌شود +

تاریخ بزبان هندی

۹۳۲

۹۳۲ نوسی اوپر تها بیتا | پانی پت مین بهارته دلیا
اٹهوان رجب بار سکروارا | بابر جیت براهیم هارا

و عزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید شد یافته و در مولانا تاریخی که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در همین مقام ثبت
میگردد و اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ برآمد
وآن اینست +

تاریخ متعمیه

کرد چو سلطان براهیم کوچ | هفتم شهر رجب زین سرای
گفت که در جنت والای پاک (۹۳۲) | جست دل از هاتف الهام کن
یافته سلطان براهیم جای (۴۰۸) | سال وفاتش بگردون سرای

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان بهلول بوده و بروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصدسی و دو هجری در ایامی که بابر شاه پادشاه بر سلطان ابراهیم
۹۳۲ فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی (۹۳۲) تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفهٔ جغتا بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر بر ورعایت فرمود دیوان غزلش
بغایت فصاحت است چون در سنه ست و ثلثین و تسعمائه عبد الله خان ازبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی
مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده با آنکه او در میان اهل
تشیع به تسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل
او سیف الله بود و شعرای معاصرش سیف الله کشت (۹۳۶) تاریخ شهادتش در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه واقع شده
والله اعلم +

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت
او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فبروری ماه انگریزی سال یکهزار چهارصد
و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان تو خواهر بزرگ سلطان محمود که
خانی الوس مغل بعد او یونس خان با و تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود
بابر بزبان فیض آثار اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر میگفتند و تاریخ
ولادت او ششم محرم یافته اند چنانچه از این بیت مفهوم گردد +

تاریخ ولادت

چون شش درش محرم زاد آن شه مکرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بابرشاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولدما شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش ۸۸۸ نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهارصد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکے از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ماوراالنهر با سلاطین چغتای و اذبک جنگها عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین اذبک بخیال تسخیر ماوراالنهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابرشاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضے صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از بیان شان آن بعجز و قصور معترف اند از ان قصیده است این چند بیت +

ابیات

شهنشاها رخ تو لاله و نسرین خطت ریحان   همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان
نمیدانم خط تو سبزه و ریحان خند تو گل   شود ظاهر قد تو فتنه بستان دم جولان

و از حشو این دو بیت که بسرخی مینویسند این مطلع که ببحر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان   لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه +

خط تو سبزه ریحان خند تو لاله و نسرین   قد تو فتنه بستان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضے کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر مے آید +

تاریخ فتح

۹۲۶

تو ئی شاه شاهان دوران که شد	همیشه نزا کار فتح و ظفر
گرفتی بد خشان و تاریخ شد	محمد همایون شه بحر و بر

درسنه نهصد وسی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آنسمت شدند و چون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند ✚

تاریخ فتح

۹۳۰

ظهیر الدین محمد شاه بابر	سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرده خطهٔ هند	که تاریخ آمدش فتح بدولت

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول ۹۳۰ یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد وسی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آنسمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی در میدان پانی پت مقاتله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد وسی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد وسی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه پادشاهان از اولاد افاغنه وغیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهار شنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید

عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت ✚

تاریخ فتح

۹۳۲

گشت در پانی پت ابراهیم را	شاه غازی بابر عادل لقب
روز و ماه و سال و وقت آن ظفر	صبح بود و جمعه و هفت رجب

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدانجناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول پادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد وسی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانکا که با لکهه سوار رو بجنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح پادشاه اسلام ۹۳۳ یافت و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این نوادر در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن در کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد وسی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب ۹۳۴ یافتند گویند که ادراک پادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیدند که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین به و سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم پادشاه بنای مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است ؎ بازآی ای همای که بی طوطی خطت ✚

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من + وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولاً در باغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا آرام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاشش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمایی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که ازان بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده (۹۳۷) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است +

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت ... دو صد بنده مانند جمشید و کی

محمد همایون بجایش نشست ... چو طومار عمرش اجل کرد طی

چو پرسند تاریخ ای دل بگو ... همایون بود وارث ملک وی (۹۳۷) ۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریار الستش ... بنده بودند خادم و منقاد

چو وفای ندید در عالم ... رفت از عالم خراب آباد

خرد از سال فوت او پرسید ... گفت هاتف بهشت روزی باد (۹۳۷) ۹۳۷

و ازین قطعه بهشت نهج تاریخ دلکش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه ها چهار تاریخ علیحده علیحده برمی آید و از اعداد حروف بی نقطه مصرعه اول و حروف نقطه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار از مصرعه اول و حروف بی نقطه مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد و قطعه تاریخ [illegible] نیست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود (۹۲۷، ۳۱۰) ... واقف احسان عالم معدن لطف اله (۹۲۷، ۳۱۰)

سال جان او گزیدن جا بفردوس شد بگاه (۵۱۷) ... جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه (۵۱۷، ۴۲۰)

و این هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است +

لمؤلفه

سال فوتش ز عقل پرسیدم ... های بابر وفات کرده بگفت (۹۳۷) ۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه ... گشت تاریخ او قضا و الیه (۹۳۷) ۹۳۷

ایضاً

در نهصد و هشتاد و هشت آمد چو بابر در جهان ... بد نهصد و سی بوده چون فتح کرد هندوستان

تاریخ ششم ماه محرم بود نهصد سی و هفت ... با از جهان بیرون کشید و کرد رخ سوی جنان

و روضه بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گاه کروبیان بفرمان ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن [illegible]

بغرمووه این نیاز مند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقین از کار طلبان سرداران او دران سر زمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که بمحض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند +

تاریخ

بادشاه کز جنبش تا فتی لوز آگه | آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه
عالم اجسام انگرفت و شد روشن روان | مهر فتح عالم امواج چون لوز نگاه
با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین | دست از توفیق و فیض و فتح فیروزی سپاه
شد چو فردوس مکان شد این مصرع تاریخ جست | ۹۳۷ گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

مدت سلطنت بابرشاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا +

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند +

تاریخ

۹۴۰ در عهد سلیمان شه فرخنده صفات | آمد بحرم مکه نهری چو فرات
پرسید خرد زمان تاریخش را | گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دور کنی تاریخ برآید +

۹۴۰ از حوض لطیف آب بردار ۹۴۳ ۳

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل او است +

تاریخ

۹۴۰

۹۴۰ چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل | از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابرشاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد و آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامت نه عجم رفته بملک عرب است

وزنامۂ تو در دل محزون ما سبب + هر کس بن آرد زسمانامی + نام او نو براورده معما عجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت
همایون پادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته + ۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای نامی و قدمای عظام بود و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیدۂ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نمود و چند صنعت برو زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است
و پادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و با خرد و دیانت بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان شد باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی
تخلص کرد بسیار از مافیان از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده در هند مراجعت
نموده و مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاه پادشاه احترام او کماهی بجا می آورد و همایون پادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت
می نمود از ابیات اوست ما را ز گرد کویش پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری
فوت نموده مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هندوستان تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است

تاریخ

مجذوبات خدا جمالی بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
بفتش اولیا در زمین یقین	بود بی اشتباه فخر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه خلد برین

۹۴۲

اندر دین رهنما و که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند و غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اشش اینست اگر
بکفر کشند سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند است از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است و در بست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

دار مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده
سال و نه ماه بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردیده بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه
و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی خردسال بود بر تخت نشانید
اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از آنجا برگشته باز آمده بعد عید رمضان سنه مذکور در قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده
از میان برداشت و در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون پادشاه شکست یافته بسمت بندر دیو رفت در آنجا بتاریخ سیوم رمضان سال
نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند
بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی است تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرو قدی گلعذار رعنایی — فتاد در کف اهل ظلوم ظلم درون
گذشته بود چو نه روز ماه ذی الحجه — ز سال نهصد و چهل چهار بعد از آن

ز اصل حل که نبود ز رسول خدا — شهید گشت و درین عمر فانی دنیا دون
امیر سید حسین شهید شهدا اند — که ابن سید قریش اهل حران دون

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارت که رندان جهان خواهد بود

مابقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که از غازی بیگی بد منسوب است والی شیروان شده در سنه ثمان وتسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات خسروانه ممتاز گردیده و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد جهت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ هزیمت یافته رو بفرار نهاد و ان ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد و این واقع در سنه نهصد و چهل و چهار[944] رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح وتهنیت قصیده غرا گفت که هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضیع الله است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال[944] — ای ز سپهری وی تی بود پریشان احوال[944]

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و دار الملک ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان معزز گردیده و در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرع که

تعمیه بیست بر آورده مصرعه گردید یکی کم زملا ذوزرا یعنی اگر از الفاظ ملا ۹۵۵ وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ بر آید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بست سال گذشته تربتش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الآن موجود است و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش است وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج ۹۴۵ از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از اصل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان ۹۱۳ یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه ۹۱۳ صف شکن و خوش باد تاریخ تولد او ست و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش هست	زادک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخش	تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یکعدد تاریخ بر می آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود و چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه این عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورده در عمر بست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریر آرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر دادند بمرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمرزا عسکری دادند و سرکار الور بمرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمرزا سلیمان بن خان مرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و بجهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت	که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست	شدش سال تاریخ خیر الملوک ۹۳۷

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه ۹۴۰ یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام مرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خوابه

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود میرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته، شکست داد این مصرعه تاریخ شد
ع زده باد شه کامران شام را، هو مولانای بیکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

۹۴۲

تاریخ فتح

آمدم که تاج و کاسه زر در نظر نمود + در بزم شد مشکل مرا که نقش جام بر سپهر از نجوم کرد تاج زر فشان + افگند همچو لاله حمرا درین مقام
۹۴۲ گفتا سپهر از پی تاریخ این مقام افگند تاج زر زشکست سیاه شام

چون محمد زمان میرزا ابن میرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود زده بود و در خیر فرار نمود و بسلطان
بهادر گجراتی پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشیده و منهزم شده و میدو
گریخت تاریخ این واقعه فرار بهادر دریافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا
تاریخ آن اول هفته ماه صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیو رفت و در انجا از دست
فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلال
تمام پیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از نحوست ایام لیال و سیم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و
شش هجری بر گذر جوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد و در مرتبه ثانی بتاریخ دهم
محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیرشاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی
برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهاد و بقیه احوال او
بجائی دیگر ثبت خواهد گردید

شیرشاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشت از ان سبب او را شیرخان می گفتند
و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیرشاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول
از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امراء روزگار میگذرانید و پدرش نیز در ملکی جمال خان که در زمان سلطان
سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و همراه و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیر
نیز از بابر شاه در شرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر
در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با محاربه نموده و هزیمت داده ملک هندوستان را
بتصرف خود آورد و بتاریخ بیست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس
نمود و تاریخ جلوس انیست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون رفعت + کش هست نسب بفرع عالی برده + بنشست به بیست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپای او سر سوده
۹۴۸ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + زیب اورنگ سلطنت افزوده

و شیرشاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بفاصله شصت کروه
تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته
که تا امروز موجود است و نام آن قلعه

رہتاس خورد نهاده واین قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال | نهصد چهل هشت آیة جلال ۹۴۸
بنا کرد این قلعه سنگین حصار | شهنشاه شیر ست عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبد الحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی لا خیر فی العبیدی * در ایامیکه شیرشاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد بعد از آن روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ * ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او | شیر و بز آب را بهم می خورد
چون برفت از جهان بدار البقا | گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

۹۵۲ وشیرشاه از بنگاله و لبنار گاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد ان نموده گویند که چون وی آینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید و گرنه اهل عالم میدیدند که چها می کردم و مدت سلطنت او از روز هزیمت همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکورة الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است انچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین ۹۵۲ و تسعمائة فقط

شاه طاهر دکهنی

برادر خورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحیری والی گولکنده پیوست و وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند ٩٥٢

جغتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جغتا سلطان است پدر و دشدن او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش به نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ بر آید

تاریخ

٩٥٣ سلطان جغتا بدچو گل گلبن خوبی ... پیک اجلش سوی جنان رهمون شد
در موسم گل غم سفر کرد ازین باغ ... دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ... در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد

شاه علاء الدین مجذوب

عرف شاه علادل بلادل ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نائی کی منڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود و از دعای او نیمه مسجد به زیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرانی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون های روضه او نوشته بودند بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیر شاه زنده بود و از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاء الدین مجذوب خبر مند ... که زو گشتی روا مطلوب عزب
بنا که شد نهان از چشم مردم ... چو نوری کو شود از دیده محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش ... خرد گفتا علاء الدین مجذوب ٩٥٣
و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین ... شاه عالی نسب علاء الدین
ذات او بود سالک مجذوب ... بلکه هم بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاء الدین ... ضم کن و سال انتقالش بین
مرقد او به اکبرآباد است ... بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

واقع است چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح هندوستان باشعارت قندهار تا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارت نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را تراشیده و چهل زینه بالا مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول گردیدند اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت مشهور است بچهل زینه نزد یک زدی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدرے ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوئین بزرگ کامکار عقیدت اعتضاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ مناصر گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان احد ل آگاهی زمین و زمان المنصور بالانظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این رواق جهان نمای که سر رفعتش بسها دات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایون نش محمد کامران بهادر که شرفات کاخ عدالتش ازین نه طاق درگذشته مفوض گردید و حسب اشارت علیه بی توقف مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع فرخنده اساس آنرا انداخته و عمله و اهلکاران چابک دست که هر یک سر آمد کشوری و یگانه مملکتی بودند و فاق صداقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره و افاض علی العالمین بره و حسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیرش مطرح انوار ابهت است در نهصد پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه پادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه و مبیا من توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و بازقندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیپ

وارلیسه و بندر رگورا گات و گور بنگاله تا ٹھٹھه و بندر لاهوری و هرمز که مسافت آن قریب بد و سال راه میشود
و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار در دبست قندهار
در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمد ۱۰۰۰ امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال
حضرت ظل الٰهی و شاهزاده کامکار گردون اقتدار شاه سلیم و شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیک خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیر پای بن باباحسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاهیه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین	شاه دنیا و دین رفیع الدین	صفوی بود آن خدا آگاه	طیب الله روحه و ثراه
سال نقلش چو در شمار آمد	نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴	در حویلی آصف جاهی	مرقدش را ببین اگر خواهی
	آن حویلی به اکبرآباد است	نه بجای دگر ترا یاد است	

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کٹوره میگویند متصل آن مکان گورستانی است قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتگیز و فرانسیس و بولند نیز و ارمنی که در زمان دولت پادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطهٔ آن قبرستان تربت مولانا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود ۹۵۶ تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است

تاریخ

در حقهٔ فضل مولانا حسن	هنرمند بی مثل عالی مدار	سر اهل دانش عزیز جهان	جهان معانی دکوه وقار
چو کرده ازین دار فانی سفر	بدار البقا آن سر نامدار	ابو بود در حسن لطف عمیم	جهان آفرین داور کردگار
بفرمود تا روح پاکش برند	ملایک بفردوس از اعتبار	بجنت قرارش چو شد در بهشت	شده سال فوتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی
بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار میبود و محمد خان وقت مراجعت
وی را بماوراءالنهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری ۹۵۷ دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج مییابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که میدانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی و بماند — ز حسرت داغ بر جان خلایق
چو عاشق در غزل بودش تخلص — ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیر شاه است و جلال خان نام داشت چون شیر شاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را ملتمس داشته بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگ گاه بیرون رفت و دیگر کس ازو نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بآئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	که ز عدلش ظلم و ستم معدوم و محبوس است تاریخ جلوس سعد او از شر مشوش	به نشست به تخت و ز ره انصاف سامان جلوس شهمیت ۹۵۳ مایوس است	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است	۹۵۳

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بوده و در مرآت جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او بر آمده بود در گذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ع سلیم شاه بگوالیار مرد ۹۶۰ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

سلطان سلیم شاه که از حسن عمل	آرام ز زیر سایه عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف بزد نوا که بجنات جای یافت ۹۶۱	۹۶۱

و قلعه سلیم گده که واقع سواد دهلی برلب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیر شاه نیز در آنجا آسوده اند مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والده او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل شیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سنه یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمان سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

کامرانی او از لفظ خوشحال مستفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه بغایت استواری است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوندخان بر عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوگبندی بر زیر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگبندی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ذرع و از تفاعش بیست ذرع بنا بر اعانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها و سنگ اندازها را بنوعی ساختند که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حیفٌ بالشهادت ۹۶۱ بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنیست

تاریخ

سلطان محمود از جهان چون بر سر دو خو بر تا ...
در جنت الماوی شد و انجا علم افراخته

تاریخ سال رحلتش از عقل جستیم بارگو
گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته

محمود دو روز از خرد و باز فرو شد ای حق
خورشید پادشاهی بمکند ... شهی را

و چون سلطان سلیم شاه پادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی دریا الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه پادشاهان یافته و چنین گفته

تاریخ

سه خسرو از زوال ... بیکسال
دوم اسلیم شه سلطان دهلی

که هند از عدلشان ارالانجمن بود
که در هندوستان صاحبقران بود
ز تاریخ فوت این سه خسرو

سیمی محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی زوال خسروان بود

که همچون دولت خود نوجوان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروز خان با شکوه
کشت غلامی در ربود اجلال ها

یافت تخت سلطنت جای پدر
کرد زیب چتر استقلال ها ۹۶۱

سال تاریخش چنین کردم رقم بادشاهی یافت ادبارها

۹۶۱ بعد از سه روز یا که سه ماه مبارز خان که برادرزاده شیرشاه بود فیروزشاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت و اینست

تاریخ

شه دولت افروز فیروز خان که میکرد ملک ستم را خراب
ز سیل اجل ناگهان شد روان بنیاد معموره عمرش آب
چنین گفت سال وفاتش خرد جوانمرگ شد شاه هیجا جواب ۹۶۱

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیرشاه بود بعد کشتن فیروزشاه را که خواهرزاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هوسر بقال ساکن قصبه ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارز خان که نشد در ره ستم سالک
تخت فیروز خان گرفت بظلم گشت بر ملک و دولتش مالک
سال تاریخ دولتش گفتم پادشه شد مبارز مهلک ۹۶۱

ابراهیم خان بنی عم شیرشاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا می بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادر شاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

میرزا اشرف جهان

این قاضی جهانست که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکی اجرای نهر کربلاست که ابونصر حسن بادشاه ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و دو دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جهان شده ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون تخت منور ز ابراهیم — رفت بر دوست دلاسا شد و تاریخ
سال تاریخ جلوسش ز خرد جستم — رونق کاله سلطنت آمد تاریخ

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور باو محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش میگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بودند در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیا کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیرشاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان گردید تاریخ لذ لعوف

تاریخ

سکندر شه برادرزاده شیر — که بنشست چند مه بتخت دهلی
همایونش هزیمت داد در جنگ — به نهصد شصت و دو از سال هجری

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده رو بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام نبس از اقتضای چند سال پیش طهماسب شاه صفوی بادشاه ایران نمود و این قطعه از واردات حالات خود لشاه نوشت

قطعه

خسروا عمر یست تا عنقای عالی همم — قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
دشمنم شیر است و عمی گشته بر کشتن بر او — حالی از کین عداوت روی با من کرده است
روزگار سفله گندم نما و جو فروش — التماسی از شاه ندارم که با من انچه کند
طوطی طبع مرا قانع بانان کرده است — انچه با سلیمان علی در دشت ارزن کرده است

شاه این مژده را شنید مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نموده

همای اوج سعادت بدام ما افتد — اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک در ابهر با دشاه ملاقات شد امرای سرراه خصوصاً محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فروگذاشت ننمود و شاه والاجاه مقدم همایونی را همایون بند اشته انچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چندروز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطرجوی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار بکمک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وی جدائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید بسکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی و آنحدود را بعسکری مرزا و مرزا خواجه خاوند محمود را بایم رستاق

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان
فرستاده را بی مقصود بازگردانید مرزا کامران از بیمیمنی در تاب شب لشکر بدخشان کشید و مرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن
مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و
قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود و بعد چندی اوقات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران ازو
جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و بر مرزا سلیمان
غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الصمد و جمعی دیگر از هواخواهان خود را اسیر داری بر قلعش مذکور گذاشته خود
مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را هفتدهم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت
٩٤٨
رو داده بود + جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و روزگار بغفلت میگذرانید
تا آنکه کوکب اقبال همایون بادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمدن او از کنار [illegible] موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و
آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای [illegible] از ایران متوجه قندهار شدند آن قلعه را تا شش ماه
محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون
آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای
راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته به بادشاه پیوستند چون نزدیک کابل
رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال
نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بی جنگ گرفت ملک کابل [illegible] بعد از آن
بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آنوقت
سه سال و دو ماه و پنج روزه بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید
رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت لیکن چون
این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم
خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا
کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ
این فتح "کابل را گرفت" یافتند بعد ازین فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت
و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه
متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش
سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از ان مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه
برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بیست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

٩٢٤	چیست دانی سال تاریخ [illegible]	خوش بگو شہنشاہی بود تاریخ سال [٩٢٤]

شہادتش در موضع جبہ سیرہ کہ از توابع کابل است بتاریخ بیست و یکم ذیقعدہ سال نہصد و پنجاہ و ہشت ہجری وقتیکہ تمامی قبائل افغان مہمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر ہمایون بادشاہ شبخون آوردہ بودند روی دادہ و بلا خورد ترگہ از نیستان فرا بود مرثیہ گفتہ کہ مطلع اینست ؎

شبی خون جگر بر رخ چشم تر ز شبخون دو	سیاہ دیدہ از آن شد کہ خون بہ [illegible]

و شب شبخون کہ لفظ مناسبت است تاریخ این واقعہ است چنانچہ نیز او در نظم آورد

تاریخ

ہندال محمد شہ فرخندہ نسب	ناگہ ز قضا شہید شد در دل شب	شبخون بشہادتش چو گردید سبب	تاریخ شہادتش ز شبخون بطلب [٩٥٨]

٩٥٨ و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیہ این تاریخ گفتہ

تاریخ

شاہ ہندال آن گل گلشن ناز	چون ازین بستان دولت رفت گفت تاریخ قمری نالان	عالمی ابا دسر قدش سروی از بوستان دولت رفت [٩٥٩]	بر فلک دود آہ حسرت رفت

٩٥٩ بتعمیہ الف کہ مانند سرو باشد اگر عددش کہ یک است از عدد بوستان دولت در گردہ شود تاریخ برآید بعد شہادتش تابوت او را پس از چندگاہ بکابل بردہ نزدیک مرقد بادشاہ مدفون ساختند و ہمین سال ہمایون بادشاہ رضیہ دختر مرزا ہندال را بعقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاہ منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر ہمایون بادشاہ است چون تقصیرات عظیم ازو بظہور می آمد بنابران ہمایون بادشاہ بجہت تسکین فتنہ و فساد او را در کابل قید فرمودہ بودند روزی فرصت یافتہ ببلخ گریخت و ازانجا متوجہ زیارت حرمین گردیدہ در وادی کہ میان ہشام و مکہ است بدرود این جہان نمود این واقعہ در سنہ نہصد و شصت و یک ہجری بوقوع پیوست دادہ و عسکری بادشاہ دیدار دل تاریخ وفات اوست اما عددش سی نہ سال کم میشود مولف چنانکہ یافت نوشت

مرزا کامران

برادر ہمایون بادشاہ است و تقصیرات عظیم ازو بظہور رسیدہ در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا ہندال بقتل رسید او نیز از ہمہ مایوس گردیدہ پیش سلطان آدم گکھر رفت و سلطان آدم او را گرفتہ بدرگاہ ہمایون بادشاہ در کابل فرستاد بادشاہ بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی
٩٦٠ نکرد و حسب الارادہ او از نشتر مکحول شدہ رخصت مکہ یافت چنانچہ تاریخ این سانحہ در لفظ نیشتر [٩٦٠] یافتند و این واقعہ در اواخر سنہ نہصد و شصت بوقوع آمدہ و محمد مومن فرنخودی این مصرعہ تاریخ یافت ؎ چشم پوشید [٩٦٠] از سپہر و مرزا کامران در مکہ بعد از سہ سال بتاریخ یازدہم ماہ ذی الحجہ سنہ نہصد و شصت و چہار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعہ در تاریخ اوست ؎ بگو شاہ بحر دم [٩٦٤] در مکہ ماند ۔ لفظ بگو را نیاید گرفت تا تاریخ

برادر قاسم کاهی که در سفر همین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامرانی که پادشاهی را ... کس نبود ... هیچ او در خورد ... شد ز کابل بکعبه و انجا ... همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی ... پادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ پادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید از میرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابو القاسم میرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده سه نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیر الدین محمد همایون پادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون پادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اوسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که انرا دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برآمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او ... زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر ست الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده و فال گرفته شود قضا را اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت پادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود پادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج پادشاهان از قوم افغان یعنی شیر شاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون پادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون پادشاه مظفر و منصور بی منازعتی در لاهور در آمدند و در انجا خطبه و سکه بنام او زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعیین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر را تعیین کرده بعد از شکست پی در پی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا انکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صعب واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید
انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را
تاریخ ز شمشیر[٩٦٢] همایون طلبید

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بپایه اول دویم رسیده بودند که موذن شروع از اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پا ایش در دامان پوستین پیچید و عصای بلغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبره عالی بتاکید و اهتمام نواب حاجی بیگم زوجه همایون پادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اهتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین
گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال پادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون پادشاه آن شاه عادل
چو خورشید جهان تاب از بلندی
که فیض عام او بر عام افتاد
بپایان در نماز شام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد
بنای دولتش چون یافت رفعت
جهان تاریک شد در چشم مردم
همایون پادشاه[٩٦٣] از بام افتاد
اساس عمرش از انجام افتاد
خلل در کار خاص و عام افتاد ٩٦٢

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید همایون پادشاه از بام افتاد[٩٦٣] و مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته و اصل حق شد همایون پادشاه[٩٦٣] اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو وای پادشاه[٩٦٤] من از بام افتاد و جمعی این مصرعه یافته اند وارث ملک جلال الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته همایون کجا رفت و اقبال او[٩٦٣] مدت سلطنت همایون پادشاه از هنگام[٩٦٣] وفات بابر شاه تا روز وفات او بیست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود از آن جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد از آن پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بود لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و پادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصۂ نظام سقہ

در عمادت السعادت مسطور است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انهزام یافته رو بگریز نهاد و اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در انحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانید بود بادشاه در آنوقت فرموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان انچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه در همین فکر فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده اوردند و اهل حرفه در عیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاہم بیگ

محبوبه خاتر مان علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجونپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور است و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته - تاریخ - برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوٹ از توابع قلمرو متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیر شاه رو برتافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند از آن جمله این تاریخ را مولانای نور الدین یافته و تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت	آیات ابد رقم بتفسیر ثبت	از مهر ولادت شهنشاه جهان	تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابو الفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از انکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورده

صد الحمد که آمد بوجود	آنکه از کون و مکان منتخب است	بادشاهی که ز شاهان جهان	اکبرش نام و جلالش لقب است
	شب و روز و مه و سال میلاد	شب یکشنبه پنج رجب است	

بعد از انکه حضرت جنت آشیانی بملک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمذ ماه سال چهارصد هفتاد و هفت جلالی و مصادق روز فروردین نوزدهم تیرماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود لبسن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است هم درین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد گلی صد برگ ٩٦٣ شوری رالقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه درهمان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی را تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بیا نویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ٩٦٣ یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام است مصرعه جلوس ٩٦٣ خداوند عالم پناه و غزبری در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر شد | ور سکه عدل کار ها چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه | تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ٩٦٣ ٩٦٣

و سکهٔ اکبر شاه که باقسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی ها که از ملک الشعرا شیخ فیضی است بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت | سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت | وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و درمیان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود | با نقش دوام نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر | یکذره نظر کرده خورشید بود

و سال الهی و ماه درمیان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی ... با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپرورش از آن کوشد که ... یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از آن زر باد ... پیرایهٔ نه سپهر و هفت اختر باد
زرین نقدیست کار از و چون زر باد ... در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار پردازی کرده بر سطح فولادی نام گرامی تلک الامعان والنماصا حقیر ابن الخط و قاع نگاشته بود و انام قدسی بخط تعلیق دیگر بنام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست ✦ کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر همیون اقبال نیر بسرای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشورکشا آمد و آنچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معمورهٔ هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقهٔ انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبدأ جلوس اکبر شاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الادانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب در برج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبهٔ حقیقی و چهارشنبهٔ عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدأ این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را همان اسامی مشهورهٔ فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماهها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شدند و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز دوره از ده باشد لاجرم هر سال سی باسیم ماهی

از ماهہاے آلہی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دویم سال اردی بهشت الهی و همبرین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای سال الهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	ابان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمد
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمد خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماه
تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان امباد مارسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماههای الهی

زفروردین چو بگذشتی اردیبهشت آید | پس خورداد و تیر آنگه چو مرداد همی باید
پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان | که بهمن جز اسفندارمد نبود

بیت در یافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب لا و لا لا شش ست | لل کط و کط لل شهور کو سیت

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمزد غره فروردین ماه سال چهارصد هشتاد و هشت جلالی و روز مهر یازدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله ولایتی فصلی که امروز در هندوستان رایج است از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر همیو بقال

بعد از انکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر همیو بقال که با تردی بیگ یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دہلی داشت مصاف نموده دہلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد ازان خود نیز بسعادت و اقبال روانه آن سمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و همیو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برآمد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود ها پیش گرفتند بعد ازان خانخانان بیرم خان همیو را گرفته پیش بادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت ازانجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دہلی در آمدند و چون همه مال و متاع که همیون از زمان شیرشاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را نشار زرها یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ ۹۶۴

دبیر صنع بر لوح طلقا با خامه قدرت | رقم زد بهر سال طبع اکبر فتح همیو را
۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

وقتیکه شاه طهماسب صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدق ‌‌ آورد به شاه دشه ایمان ز صدق
تاریخ چو فرمود شه دین گفتم ‌‌ عیسی به ندشید مسلمان ز صدق ٩٦٧

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبر شاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بے اجازت بادشاه میکرد این معنی بر مزاج بادشاه بسیار گران سے آمد اما چیزی نمے گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکے آن بود که تر دی بیک را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دہلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه پابوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهار دهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همرهان او ازین سانحه کدام بجاے شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را بر داشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلی خان بمشهد مقدس نقل گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسے رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن ؛ علم امام هشتم ٩٦٦ یافته و شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته ؎ گفت گل گلشن خوبی نماند ؛ یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ بر آید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ‌‌ در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش ‌‌ گفتا که شهید شد محمد بیرام ٩٦٨

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثے نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجرے در گجرات بر تخت نشانند

تاریخ

نهصد و نود رفته ز شصت و یک — قضا گفت شه را که الملک لک — و همان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک منسلک گشت
و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة
الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایه و از عبارت مقتول شد بیگناه ٩٦٨ تاریخ مستفاد میگردد شاعری بزبان گجراتی
این تاریخ گفته

تاریخ

احمد جالی کس بر دکس چهو ریا نام — بابو بوجهی جی بجی کسیین دوشنبه رات ٩٦٨

٩٦٨ از عبارت دوشنبه رات تاریخ بر می آید بعد قتلش اعتماد خان
شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است
او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبرشاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ
و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار — قاید اقبال درین کهنه دیر
شد تلق صلح شهان جهان — داد و فگند آتش حسرت بغیر
ضابطه ایام چو تاریخ صلح — جست خرد گفت که الصلح خیر ٩٦٩ ٩٦٩

ملوک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبدالقادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبرشاه بادشاه بخدمتش ارادت و
٩٦٩ تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند ٩٦٩ یافته و شیخ عبدالقادر
در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

٩٦٩ سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه — آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل آن — تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

تاریخ مراجعت اکبرشاه

چون اکبرشاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهنبور و بلده اجمیر که بانصوب بطریق
شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

٩٦٩ چو سوی تخت گاه از سمت مغرب — معین خورشید گردون صولت آمد
قواکب سال تاریخ قدومش — بگفتند آفتاب دولت آمد ٩٦٩

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبرشاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا
تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد — که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی — بنا کرد این بنا بهر افاضل

ولی شهد جامی این بقعه حسیر	شهاب الدین احمدخان نازل	نهی خیرت این بقعه خیر	گشته تاریخ او خیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به آنکه خان لقبش شمس الدین محمد خان و اصلش از غزنین بود و ان صاحب مکنت از اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبرشاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را باتباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبرشاه ترقیات عظیمه نموده چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید و رانق و فانق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع وستین وتسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر خورد ماهم آنکه بغرور تقرب بادشاه و بتقریب حسد وکالت که از ماهم آنکه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور بر سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه ازین معنی خبر یافت از دولتخانه بر آمدند و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه نیز دو بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوشش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرموده تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بزیر انداختند چنانکه مغز پرشرو شورا و پاشش پاشش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند تا یکعدد زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه بنظم آورد

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاکشش سالی دگر شهید شدست	که چو او کس درین زمانه ندید که شدی سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام و یکی از فضلا بطریق تعمیه این مصرعه یافته ع	شربت موت روزه دار چشید رفت سر از ظلم سر اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم آنکه در فراق فرزند خود بفاصله یکماه بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اگره واقع شده بعد از ان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نموده که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور بهول بهلیا

محمد یوسف

در دیار خوشنویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاءش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبرشاه بعهده یاتش نویسی نامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته و اشرف خان این مصرعه در تاریخ وفاتش یافته | کجا شد یوسف مصرای عزیزان | و مرزا علاالدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه برای منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده ریزان	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصرای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب خلقی از ان عهده معزول گشت قاضی عطاالله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی گو رخنه در دین نبی کرد	نه بیند در دو عالم جز مذلت
اگر تاریخ غوثش خواهی از من	برون کن از شریعت حرف علت
چو علت ذات شد صادر ز بند کار	بصد خواری فتاد آخر ز عزت

۹۷ اگر حرف یا را که حرف علت است از کلمه شریعت دور کرده آید تاریخ بر آید

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخزن الواصلین

سید الاولیا محمد غوث	سند الاتقیا محمد غوث	مرشد چارده سلاسل است او	بهمه او شیخ کامل است
جد عالی او به نیشاپور	نعمت و فیض داد و رونق و نور	از مه صوم بود چاردهم	که گذشت از زمانه غوث امم
سال نقلش بتسمیه رضوان	غوث بی لوث زد در قرب جوان		

ایضاً

۹۷۰

آن شیخ محمد المخاطب	بالغوث بلطف معبود	تاریخ وصال او ملایک	گفتند که شیخ اولیا بود

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با اولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۱

چون گل نصرت شگفت بچمن فتح شاه	منشی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را مرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

۹۷۲

شد شاه یگانه را دو فرزند خلف	آمد دو گهر ز درج مقصود بکف	دوران پی تاریخ ولادت بنوشت	نمود دو ماه رو از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بوده که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنا بر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

لاجرم آن ملک را بازبدو سپرده مراجعت کردند علی غلام اسیرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرع
یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی اید تاریخ بی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاوبالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه
فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بوده و خاطرش در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه
در هند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه
نهصد و هفتاد و سه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا خرد که میر باعی سفر نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۷۳ درماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمد آباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخزن الواصلین

۹۷۳
سیدی بی نظیر شاه علی — مظهر ذات پاک لم یزلی — نسخهٔ فارسی و هم عربی — کرد تالیف در خدا طلبی
باز در اصطلاح گجراتی — گفت سر صفاتی و ذاتی — سال نقلش ازین سراچه ز تخت — خردم گفت نور افوج بهشت ۹۷۳
مرقد او باحمد آباد است — جای فیض و مقام ارشاد است

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه واقع است در سنه
نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه برسر گنبد ان عمارت چهتری نیلی ساخته بودند
ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۳ به بین خوشش منظری عالی مقامی — درین عالم ندیده چشم ایام — پی تاریخ اتمامش خبردار — چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶
بعد وفات پدر در سنه نهصد و بست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطا
تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در ان روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۵ بداد نداز مملکت کامرانی — بکاوس عهد و سلیمان ثانی ۹۲۶

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و معاصر
شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد
صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در گذشت

وپسرش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبرشاه بجلدوی نیکوخدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشت آخرها تکبر و حکم امی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و از او سروری بسر داشتند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب مرزا محمد حکیم که برادر اکبرشاه بود بکابل فرستاده داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این رباعی گفته

بسم الله الرحمن الرحیم — وارث ملک است محمد حکیم

بنابر آن بادشاه خانخانان منعم خان را بحراست اکبرآباد گذاشته خود در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر با درسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبرشاه از انجا مراجعت نمود و بر سر علی قلی خان و برادرش لشکرکشی نمود و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد مفاصله دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چندروز با بادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ۱ ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادرخان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابوالفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روزافزون اقبال روزافزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصرجامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است برکنار دریای گنگ مابین هیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آیین از عبارت فتح اکبر مبارک برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

۹۷۵ قتل علی قلی و بهادر جو جستم تاریخ — جانان مپرس سن بیدل که چون شده — جستم زپیر عقل چو سال وفات شان — آهی ز دل کشید بگفتا دو خون شده

درمصرعه آخر کلمه آه جنسی تکید داست که اگر از الفاظ دو خون شده دور گرده شود تاریخ برآید تخصیص یاگفته قتل دو نمک حرام بی دین

۹۷۵ اگرچه ازین تاریخ تکید زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و تخصیص دیگر این تاریخ گفته که آن هم تکید زیاده دارد

تاریخ

۹۷۵ چون خانزمان از جهان رفت بباد — بنیاد فلک سراسر از پا افتاد — تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت — فریاد ز دست فلک بی بنیاد

واز جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ او

تاریخ

۹۷۴ خوشحال که بود دیده اهل خرد — برگشت ز بادشاه از طالع بد — مقتول چو شد بصحبت خانزمان — تاریخ آمد گل بیخ زیبا قد

از کلام ابوالفضل که مذکور شد چنان استفاده میگردد که اکبرشاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای روزنمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند بهضت را الا فرموده شاهنگاهان ساحت آن زمین بود و موکب مقدس گیتی نورد بوقع دولت دریافت شبی دران عرصهٔ دلکشای منزل فرمودند روز سیوم بر ومی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس از نادانی بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و ازانجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت دادند و فرمودند و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

درزمان محمد اکبرشاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خلوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز	که عالم همه قطب دینش بخواند طلب کردم از دل چو تاریخ او	سوی عرصهٔ آخرت تاخت رخش بگفتا که قطب طریقت نماند	وزین تنگنا اسپ همت جهاند

۹۷۵

ایضاً از شخصی دیگر

عزیز الحق چون عزم سفر کرد	منازل در مقام لامکان یافت	چو تاریخ وفاتش باز جستم	خرد گفتا حیات جاودان یافت

۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبرشاه درسنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آنسمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها از زیر برج قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا به پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب استغراب متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند مرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونه اندیشهٔ پادشاه چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت	سوی عزم چیتور کرد زین ندارد کسی یاد فتحی چنین	باندک زمان فتح آن قلعه کرد و عزیزی دیگر گفته	که بادا جهانش بزیر نگین دل گفت که بکشاد زور ی چیتور

۹۷۵ ۹۷۵

لفظ چیتور را با یا باید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگر روئین نقار ۹۷۵
کلان ترتیب داد میر علاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت ۹۷۵

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر — خسرو عهد محمد اکبر — ساخت بی شبه پی فتح چیتور
بهر تاریخ وی از عالم غیب — دیگ چیتور کشا شد تکبیر — دیگ روئین تن و اژدر پیکر

۹۷۵ ## بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم اقتدار — بسته این پل را بتوفیق کریم — نام او منعم از آن آمد که هست
بهر تاریخش بری گر افگنی — لفظ بد را از صراط المستقیم — بر خلایق هم کریم و هم رحیم

یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود

۹۸۱ تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است — متقی زمانه شیخ علی است — بلقا بیت عدیل و عدم است — عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم — که علی شد باوج چرخ نهم — سال ترحیل او رقم افتاد — وارث الانبیا بحق جان داد
۹۷۵ مولد و موطنش بگجرات است — در ثقاوت بلند درجات است — مرقد او بمکه الله است — فیض بخش گدا و هم شاه است

فتح قلعه رنتهنبور

چون رای سرجن راجه رنتهنبور بار دیگر سرکشی آغاز نهاد و بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه بر نشستند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکسال دست تصرف بران یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۶ قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست — شه کفار شکن یافته شیری تاریخش

همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید آصف خان با رانی درگاوتی حاکمه گره کتنگه که مابین صوبه رنتهنبور و مالوه و بهار دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی بزخم تیر برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بندوقش از جان سیر نکردی و بهادران و دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او با پسر کشته شد و قلعه چوراگده مفتوح گردید همه زنان

که با راقی و پسرش متعلق بودند چو بها و ... یک ... چوب ... آن تعبیه کردند و در میان ... مذکور را آتش زده خود ها را در ان انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن ... دو زنان زنده بر آمدند که چوبی بزرگ حایل ایشان گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن زنان که کملاوتی نام داشت خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگدِه که او را برای راجه آورده بودند و هنوز با و نرسیده بود این دو زنان بعد ... عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابوالفضل می نویسد که در سنه لاابعتی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دار الخلافت آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که در خور آن باشد لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و از سطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد و هر روز سه هزار کس از بنایان چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت برد وام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان با هم وصل یافت که سر موی را دران راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ اندازها تمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکهه روپیه باشد صورت تمام پذیرفته و همه جا بنای قلعه را باب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار شده + بنای دو بهشت یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش ٩٧٣

تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمده دروازه فیل

٩٧٦

تاریخ در وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین حیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تردی روده که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت اکبر شاه بخلعت امتیاز ممتاز بود در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم شاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانه کین پرور	تاریخش اگر کسی بپرسد از تو	کو حیف ز لاچین شه دین پرور

٩٧٦

تاریخ فتح ... چ

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که ... در سنه ... تاریخ فوت کرده دویمی ابراهیم حسین مرزا سیومی محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبرشاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و جاپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد ازان در سنه نهصد و هفتاد و هشت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را نزد می رود و چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح بهر کجا که رو آوردند	کردند چو فتح بروچ از ره ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند ۹۷۸

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه دهلی جاگیر او بود بسفیدونی شهرت شد در اوایل عهد محمد اکبرشاه که اواخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فروغ شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۷ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و هفت ۹۷۷
می شود و نی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم در فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبرشاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هر یکی از آنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا مدام بدرویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی شیخ بسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور را مسکن دادند و در آن فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده هموار و از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع نسبت چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز ... شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبرآباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله مآثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن دریکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره به شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله با ایزد خود درفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافه آگره پیاده بزیارت

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دار الخلافت اگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از اگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارات عالی بنیاد و مساجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهارصد نود و دو جلالی مصادق هفدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم حزیران ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار و پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد و بالسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاڑی نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی باراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند اداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزادهای بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرع اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعهٔ دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

سلیم		۹۷۷ در سیم نمود آن مه دوران را		۹۰۵ شه دید مهر لطف بی پایان را	سلطان
مراد		از چشم نمود ناز از ابروان را ۹۷۸		دل سوی شهی کشید کز حسن جمال	شاه ۹۷۸

بیت استخراج

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های عالیشان		لطف بیان نمود ران شهد حسن ازل	دی مهر سلیم این مه دلکش نمود نام

گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم ۹۷۷ و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد ۹۷۸ واضح و لایح میگردد و مطلع آن قصیده اینست

مطلع

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از		لوای شاه مراد این اکبر عادل ۹۷۸	ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل ۹۷۷

مصرع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر	۹۷۷	چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب	۹۷۸	اول از و ثانی شاه جهان	۹۷۷	ثانی از و دلبر عالی جناب	۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر	۹۷۷	مژده رسان بود بصد فتحباب	۹۷۸	آن دگر باعث امن و امان		مهر زمه داد و با و مهد خواب	۹۷۸
مژده که مولود ز شه اول است	۹۷۷	گفته از و مصرعی اول جواب	۹۷۷	از دو بین مصرع ابیات هم	۹۷۷	مولد شهزادهٔ ثانی بیاب	۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده را	۹۷۷	جاه سکندر ز فر افراسیاب	۹۷۸				

و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انتظام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهار و سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمد آباد و از نذر و نیاز اکبرشاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود و بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام	رفع الله قدر بانیها	قال روح الامین تاریخه	لایری فی البلاد ثانیها ۹۷۶

۹۷۶
و دیگری بیت معمور آمده از آسمان پی یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته
۹۷۸ — ۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر	که از و ملک را نظام آمد	شیخ الاسلام مسجدی آراست	که ز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع	ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹	کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است	

۹۷۹
و با تاریخ کاری ندارد در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از زیباجان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازهٔ کلان به سمت شمال مایل بشرق روضهٔ شیخ سلیم چشتی است

دروازهٔ کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد
۹۸۳ شده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازهٔ مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه بعد فتح ملک دکن و داندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود در سنه ۴۶ الهی موافق سنه الف بفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

تا نام زمین و آسمان هست | تا نقش وجود در جهان هست
تا نقش سپهر همنشین باد | ذاتش بجهان ابد قرین باد

و حمامی که پیش دروازه کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابو الفضل بود منکوحه اوست و مادر نواب اکرام خان و روضه لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان باتمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی ازان استخراج می یابد بگویند که تاریخ انقلابست

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل | گفت زیبا منزل اسلام خان ۹۳۰
اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند شاید که درست آید

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه
۸۸۳ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه
ابراهیم چشتی است مدت العمر روزه طی مید اشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا فتحپور سیکری
اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک
۹۷۱ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرعه یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد ۹۷۱ و اکبر شاه بادشاه را با ایشان
اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد
و نه از جهان رفته در عبارت شیخ هنداجی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
۹۷۹ دروازه بر سمت شمال مایل بمشرق واقع است و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز
مغیث ملت و سر طریق شیخ سلیم | که در کرامت و قربت جنید و طیفور است
منور است از و شمع خانواده چشت | فرید گنج شکر را خلف ترین نور است
دو بین سالش ز خود و فا و بحق باقی | که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون مدعا از ماده تاریخ یعنی از الفاظ ز خود و فا بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

۹۷۹ چو بارا کم کنی از بی کران بودی بی آید | خرد گوید بین وصلش ز خود و فا بحق باقی ۹۸۱
و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکرة الشعرا تصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر شیخ سلیم | مرشد و رهنمای هفت اقلیم
۹۸۰ سال ترحیل آن ولی کریم | هاتفم گفت بدر خلد سلیم
از مه صوم بست هفتم بود | که بخلدش ز دهر نقل نمود
در فتحپور بر بلندی کوه | مرقد اوست با علو و شکوه

تاریخ

مغیث ملت و شیخ اسلام آنکه در قربت | ز شبلی و جنید ار بر سر گوهش ثانی
ربود از عرصه دنیا دون گوی کمال | ز درویشان دین و رئیس سلطانان سلطانی

فنا از خود بقا با حق بود معلوم درویشان — از آن شد سال تاریخش بحق باز خود فانی

۹۸ ۹۸۱

نوائی سبزواری

نوائی سبزواری شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمد مدتی مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور در پای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش — خوش الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر کمر زد — کزان مجروح گشت و از میان رفت
۹۷۹ ز پیر عقل جستم سال فوتش — بگفتا سبزواری از جهان رفت ۹۷۹

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسله شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از آن سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است — ماه عالم کپور مجذوب است
سال نقلش که احسن و خوب است — گفت هاتف کپور مجذوب است ۹۷۹
آنکه او بوده عاقبت محمود — شاه عبد الغفور نامش بود
۹۷۹ مرقدش در گوالیار ببین — مسندش بر سریر خلد برین

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته الولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان بیان نمود و چنانچه یافته از ان جمله [illegible]

تاریخ

۹۸۰ یوم الاحد ثانی ربیع اول — در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ — فتح گجرات آمده ۹۷۹ تاریخ
۹۷۹ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده ۹۸۰ پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که
۹۸۰ من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده ۹۸۰ گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن لدملا حسین نقشی سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازیها گردید

تاریخ

خسروا سکهٔ گجرات بنام تو زدند — ملک را سایهٔ عدل تو تبارک بادا
ای خوش آندم که چو تاریخ وی از من پرسی — گویمت سکهٔ گجرات مبارک بادا ۹۸۰ ۹۸۰

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند و موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال فرموده قاصدان خجسته قدم از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بدو رسانیدند ولادتش بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دویم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری بحسب رویت و شب سوم بحساب اوسط مطابق سوم مهر ماه جلالی سنه چهار صد نود و چهار ملکی مصادق بست دیکم بهمن ماه قدیمه

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بطن راجه بهاریمل کچهواهه که بادشاه او را بسبب آنکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابران شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برودره و جانپانیر را در تصرف خودها داشتند و در قلعه سورت که بر کنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمدآباد بگجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشورکشای اکبر غازی که بی‌سخن	جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست	تسخیر کرد قلعه سورت بحمله‌ای	این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
	تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ۹۸۰	اینها ز دولت شه عالم بعید نیست	

۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می‌برد بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می‌برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر که گشته	خطاب او جلال الدین محمد	چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت	ازین دار فنا در دار سرمد
ز تردی بیگ سلطان یافت بنیاد	برای مرقدش این پاک گنبد	ضمیری جست سال این بنا را	
	بتاریخش نهان و آشکارا	خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد ۹۸۰	بلفظ فارسی و هم بابجد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود و لادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

درین مدینه لیس از هجرت رسول امین — گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین
بشهر هند حدوث آمدم ز ملک قدم — بدین حضیض حوادث ز اوج علیین

۹۳۰ در ابتدا بعهد دکهن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم بعلیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاده و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف — که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا — سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را در ان زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاالی صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده و از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب ناموز شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکنج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داد و تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارکست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی — مدفنش خاک پاک سرکیج است
بعد یکسال سال تاریخش — احمدآباد و خاک سرکیج است

۹۸۱ یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را — ربود از میان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر — بگو مرده ملا علی محدث

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

۹۷۴ سلطان سلیم اولدی صاحبقران عالم — او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود در وزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

۹۸۶ در باغ فرح بخش گذر کن شبها | برلاله و یاسمن نظر کن شاها
نعمت خان راز بهر تاریخ بنا | از باغ فرح بخش بدر کن شاها

لیعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ برآید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آنفشاره چهارچمن مسطورست که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار هست اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای وست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی‌های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نمود اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطورست که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند برکه نیلگون فلک بی پایان و بیقیاس در درون برکه عمارتی بنا شده که دست هیچ بنا مثل آن چنان بنای ننمود فقط شاید که تاریخ مذکورة الصدر در باب همین باغ باشد

داود شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داود شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر زمانیه را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده و هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از آگره با دکوچ بر کشتی نموده متوجه آن سمت شدند چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران درین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** زود ای اکبر ز بخت همایون | برد ملک از کف داود بیرون بعد از چندی روز همچنان ظاهر شد القصه تاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در انجا جنگ واقع شد و داود خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در انجا کشته شد

۹۸۳ تاریخ آن فتح را ملک سلیمان ز داود رفت یافتند فقط

شاه طهماسپ صفوی

۹۸۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب

۹۱۹ عالم افروز تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی | جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کرد جهان مسخر | تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان بدین نقش ختم کرد چنانچه در بنیاب گفته **قطعه** شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز هدایت طهماسپ

نقش مهرش شده تاریخ جلوس   بنده شاه ولایت طهماسپ و   در تذکره کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ
جلوس او از قول شاه ولایت بر آورده اند که فرموده مصرعه لکل قوم دولة و دولتنا فی اخر الزمان ۹۳۰   باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور ۹۳۰
صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عددش باشد تاریخ جلوس او میشود و این بادشاه را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام
سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه
از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین تسعمایة که عمرش بیست ساله
بود از جمیع مناهی توبه کرده و جمیع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از و فاتر اخراج کرده رفته رفته در سنه نهصد
و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرابت حالات عبارت توبة نصوحا موافق
تاریخ آمد چنانچه شرح آن در نظم کشیده   نظم   سلطان کشور دل طهماسپ شاه عادل   سوگند داد توبه خیل و سپاه دین را   تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا
سر الهی است این منکر مباش این را   ۹۶۳   در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده و در سنه نهصد و شصت ۹۶۳
و نه با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده و در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده بایران رفته و بامداد او
باز سلطنت هندوستان رسیده بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار از این جهان فانی
بملک جاودانی سفر کرد و بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمه دوازده امام یافته اند چه عدد
عبارت امام هفتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد که از مطالب نهر سید ۹۸۴ پانزدهم شهر صفر
دگور شد پر نور ۹۸۴ نیز تاریخ وفات اوست ۹۸۴

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود و بعضی امرا سلطنت را
مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد ما خواهر نا مهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبداشته بقتل رسانید
و اسمعیل میرزا که بیست سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار
بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حضوری ولد امیر سید علی محتسب این رباعی
در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار از ان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ بر آید
و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرعه را با هیچ یکی
از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر بگیرند نیز همان
تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴ الحمد ایا طبع و خاکستر ما در صنعت این رباعی از لطف بکمال	۹۸۴ کامد سه یوسف منش آن دلبر ما کش هر مصراع گشته تاریخ مثل	۹۸۴ شاه اسمعیل نام و نصفان بعلم بانقطه هر دو مصرعه و بی نقطه	۹۰۰ طهماسپ منش همایون فر ما گردد دو و چهار تاریخ جمل ۹۸۴

چون مزاج بادشاه طرف مذهب سنت مائل بود نقش سکه را که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد الرسول الله علی ولی الله بود بر انداخته موقوف ساخته فرمود که این
بیت بر سکه نقش نمایند بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است ✤ علی و آل او ما را تمام است ✤ و ماه پیش از وفات شاه دو ذونابه که موافق رای منجمان ایران دلیل
زوال یکی از بادشاهان است در برج قوس ظاهر شده و دغدغه عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بر ان دلالت میکند

که هرگاه در زنان بر ...انه صاحب طالع واقع شود بلا شبه او را سعد و هم میسازد و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه
مدرّان ایام مدت سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین
درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بیست و سوم
الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی
تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آن دیار راه
یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیراکه از کتب انگریزی هم ثابت ست
که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و
هم درین ایام اکبر بادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد
آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ
جلوس و فوت شاه گفته و دُر سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه	که هیچ روز گردون ندانش قسم	جهاندار و قهار گردون وقار	که بودش لقب قهرمان عجم
ازو هست در کام ضحاک باد	در زو خاک بر فرق جمشید جم	پی تاجداران روی زمین	برافراخت در دهر سالی علم
پی پادشاهی زمین	بسال دگر در عدم زد قدم	دو تاریخ زیبنده میخواست نگار	که برلوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جا ...ش ... اقلیم ...	یکی بهر فوتش بملک عدم	شهنشاه روی زمین گشت ثبت ۹۸۴	شهنشاه زیر زمین شد رقم ۹۸۵

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندر شان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی مدت پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط در ری بدست جمعی از اعراب سعیدی
شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت شد	در ملک قشاوبه بلائی ظاهر	سلطان قضات اهل ری را کشتند	اعراب سعیدی که کم اند ز کافر
	تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	گفت آه شهید میر عبد القادر	

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود ۹۸۷

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و حق تعالی
ویرا چندان قبول عام بخشیده بود که هرچه کردی مدح نمودی در زمان آمد مقرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تقربات
و التفاتات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم فیلی که گفته بود یک لکهه تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید
هزار روپیه بصیغه پا انداز بدو دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تعلق بهادر خان
برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در جوار دروازه مدار جای با نام بود عمرش آنچه شهرت داشت صد و دو سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان اوست تاریخ فوتش در الفاظ «رفت ملا قاسم کاهی» یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت «خوش طبع» تاریخ برآورده اما یک عدد کم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک سبزواری این مصرعه یافته «تاریخ زجهان رفته قاسم کاهی» و شیخ فیضی چنین یافت ۹۸۸ ۹۸۷

تاریخ

۹۸۱ تاریخ وفات سال و ماهش جستم — گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری ۹۸۸

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته

۹۸۸ و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ وفات او درین عبارت یافته «شاه جهان شد شهید»

ملا حسین نقشی ۹۸۸

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کردے به دولت صوری و معنوی رسیدے وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بنظم یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین — آنکه بود از فضل مخدوم دیار
علم او همدوش آفتاب عمل — فضل او همدست حلم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹
اصفیا را از جمالش آبرو — اولیا را از وجودش افتخار
چون برفت از عصر آن قطب صفات — سوی جنت زین جهان بی مدار
گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹

۹۸۹

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد متعال — قطب و غوث زمان شیخ جلال
ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴ — بود کان شیخ شد بحج نهم
ذات او بود از قدم تا سر — گل خورشید باغ تهانیسر
سال ترحیل آن شود خصال — شد رقم در بهشت جای جلال ۹۸۹

۹۸۹ خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق به استقلال مهم وزارت پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی به زبان او بجانب میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

و ذاتش ابتدائی منصور حلاج دریافته و بحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شیخ بنظم کرده بود ٩٨٩

قطعه

شاه منصور نام سی که بود	دائم آزار مردمان کارش	زین عمل عنقریب می بینیم	همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند تحقیق دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنا برآن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ٩٩٢ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را: الهی عاقبت محمود گردان ٩٩٢ یافته ٩٩٢

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیده تمندی بپایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزرگ نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد بادشاه سلطان سلیم ٩٩٣	که پرتو دهد سال امید را	ز پروردن آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را

و بعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودے سنگه ولد راے مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه هاے عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید ٩٩٣ ٩٩٣

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر و ابوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکرکشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه ٣٠ جلوسی اکبر شاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری فوت کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید اما از همنشینی طبیعت پرستان بخود از پارسائی بباده پیمائی افتاد چندانکه سوداوی مزاج شد و بیماریهای سخت رو داد و در سالیکه اکبر شاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنیده بسوی کابل نهضت فرموده بود و نداو

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و نجوری او را به تهانیسر گذاشته رفتند و در انجا شانزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوس موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری بسختی درگذشت و کار آگهان رایندنامه بازگذاشت

ابیات

مبادا خردمند غرق شراب | گزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند | نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال یکهزار و هشت جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم | مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی | ندانم تا از نیستی چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد الله که این فرخنده نامه | که از کلک ارادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بحر بست | بفرمان شهنشاهی ست کز عقل
۹۹۳
ارادت نامه سلطان عالم | برد اسرار غیبی نیست مبهم

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی اش هست | نامه وجدول ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند | چون بشمارند مناجات وجد

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود بادخوان که در هندوی بهاٹ گویند و نام او مهیس داس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دوهزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص گشته در زمره محرمان حریم انس و همرازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و بعد ازان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر است سرفرازی یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب انشور راجه بیربر درایا سیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسف زئی است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد از ین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همین گفته

۹۹۳

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی است در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد او ست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده
۹۳۸
او را سلطان سکندر شان نیز مینویسند چون بادشاه شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید چندی از برادران و برادرزادگان را از تیغ هستی بمهالک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کسی بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از انکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرای دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد مرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

همشیره او نواب پری خانم بیگم است که خود رائق و فائق مهمات سلطنت گردد حسب الامر نادر شاه اورا بخفه هلاک نمودند بعد ازان حرم محترم او خیر النسا بیگم بسبب ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سر انجام میداد و چون این معنی موافق مزاج امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده اورا نیز بخفه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در صدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در اول وفات احتراق عطارد واقع شده بود از ماثر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه هائله است بعد شهادت ۹۹۴ او مرزا ابوطالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند اما مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجرے باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که در ان ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آنولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد اورا پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عمام بود ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت + یافته اند و مرزا سلیمان + کو نخل امید در
۹۶۷ ۹۶۷
تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی | مانند خورشید ز بدخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودے | افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل + و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان ازین معنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبد الله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آنولایت را بتصرف بندگان درگاه درآرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبد الله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و مرزا سلیمان که همدران ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور در گذشت و تاریخ وفات او را بخشی یافته اند ۹۹۷

شیخ سلیمان بلگرامی

در محلهٔ قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسیده شیخ سلیمان خدمتش کرده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون باز دیگر بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیلهٔ همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولتی گردید و مولانا ضمیری را که از خواهرزادهٔ او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان	که تاج مکنتش شد تا سر ماه	شده پیمانه‌اش پر چون بتقدیر	بوقت رحمت حق اولین ماه
حدیث خلق و احسان و حیا و ایثار	شده افسانه در عالم بافواه	بسوی جنت عالی روان شد	بحکم ایزدی آن طالب مثواه
چو با جاه و جلال خویش آن شیخ	گرفته جانب خلد برین راه	پی تاریخ فوتش در بدیهه	خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعهٔ دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است
شمار سال وفاتش میان خلد برین ۹۹۷

۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله اصفهانی بحسن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هند وارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور بمنصب وکالت یافته و پس از فوت وے که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز مواد جاه و جلالش در افزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال در گذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تاسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان قدر شناس تمام خزائن بارگاه سلطنت عوض خواستی در ساعت این سودای پرسود کردمی و همچنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه محمد اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است تکیه فرماید که بتاریخ بست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهارم موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت آنهاشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و صرفی ساوجی یا بغفور ملیکن و مخلّد ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامهٔ عالم رفتند	رفتند موخر و مقدم رفتند	چون هر دو موافقت نمودند بهم	تاریخ بشد که «هر دو باهم رفتند»

۹۹۷

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان ازبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی سقلا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادرم که دمساز آمد — او شد بسفر وزین سفر باز آمد — او رفت و بدنبال او عمر رفت — وین آمد و عمر رفته ام باز آمد — بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعه ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت — او رفت و زرفتنش مرا عمر برفت — و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته روز زمیاد و بیست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا ازو ناخوش بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته — چون شد سوی جهنم گشتند خلق خرم — تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم — شادی کنان بگفتا وی رفت در جهنم
۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عقیده‌مندی بپایه والا رسیده بود دخترش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده محمد سلیم یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس البول شد و باین ورد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازین جهان بربست دران ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری ست گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی برقتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد بادل دیدن شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب او که منت خدایرا عز و جل که پیر من بمثل پیغمبر من امی ست و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمد آباد گجرات ست و کلمه شیخ وجیه الدین بی الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ۹۹۸

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین گفته ام سال نقل او بیقین	علوی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	مسقط الراس و مدفنش گجرات

۹۹۸

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت خنثی ست اراسته نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون در انولایت اورا الفرتی چنانکه باید دست نداد لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابوالفتح در نکته اول بر حقیقتش اطلاع یافته بر ترتیبش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بشاعری در شاعری نام بر آورد و چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا بر کنده شد سپه سالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چندی بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده مرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعد بقتلش متهم کردند عاقبت حساد در عین جوانی اورا مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده نادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بند طول آمال ظریفی تاریخ فوتش اشعث طماع ۹۹۹ یافت و در بهارات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که دران آرزوی رفتن به نجف معلی کرده مطلع اش اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار ۹۹۹ و در آخر قصیده میگوید بیت اگر شود دره کوی تو عرفی تشنه جگر کنم بدیده طی تشنه زار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند هلاکم کنند و ربه تتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او بار روانه نجف معلی نمود بالجمله چون لاشه او در نجف اشرف رسید ملا رونقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی	که آسمان پی پرورش صدف آمد	چو عمر او بسر آمد ز گردش دوران	شکست بر سر دلهای شیفت آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم	فکند تیر دعائی که بر هدف آمد	رقم زد از پی تاریخ رونقی کلکم	بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را ورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابوالفیض ابن خواجه محمد عبدالله پسر کلان خواجه عبدالله احرار ست نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود و احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور ست بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبدالله که پیر امیر ابوالعلا اکبر آبادی بود در بلده اکبر آباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهات هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات او اینست

آن قطب زمانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی	در ماه وفات خواجه کونین	او رفت از ین جهان فانی
	نه را برقم سه بار بنویس	تا سال وفات او بدانی	۹۹۹

حافظ رخنه

در سرهند باغی ست که آنرا باغ نولکه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

دورایامیکه . دشاه برای رنع برادر خود محمد حکیم مرزا که از کابل بارادهٔ تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بود و در نهضت مراجعت دران باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلکشای حافظ رخنه که الحق مصر هندوستان بلکه عراق و خراسان نیک باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ درانواقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ براید

۱۰۳ بنیاد قلعه اله آباد

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن پیوسته هوش یکتائی بیرنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا اسنید انند دران جا شهری برسازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در انجا براورنگ دادگری برنشینند و سرتابان آن نواحی را غاشیه فرمان پذیری بردوش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی با پنجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق سنه نهصد و نود هجری بود از دارالخلافت فتحپور نهضت فرما شدند و موکب مقدس دادرهان و شکارکنان منزل بمنزل نهضت میفرمود و غرهٔ آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بگجسته ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سرنگ زدند و در هرکدام والا نشیمنها بازنمودند و مهندسان تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال دلکشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور باله باس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دارالخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم ست که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعه الله آباد که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال براورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهار تهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتداء یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد و نود و پنج لغایت بست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته اول مسمی بالهاباس گردیده و بعد ازان در عهد شاهجهان بادشاه باله آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه انچه که پیش ازین بود حالا یافته نمیشود زیراکه در سنه یکهزار و صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گد صاحب انگریز مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر اله آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق بزم بود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در انجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند این درخت از لکهها سال در انجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان برسر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر بر آورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم دریع است کتبه دارد بانواع خط هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای پیشین طیار نموده در انجا که معبد بزرگ هندوان ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام درست قلعه فرود آورده بود و تا چهل سال اندرون قلعه افتاده مانده

دوباز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بربالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در تحریر کنده کنانیده بود آنهم بران عمود موجود است بدینطریق

ابن سلطان ابو سعید | یا نور | ابن سلطان محمد مرزا | یا هادی | ابن میرانشاه | یا بدیع | ابن امیر تیمور صاحبقران | یا قادر | احد الهی شیر بوریا موافق ربیع الثانی ۱۰۱۴ | یا مقتدر

الله اکبر | نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی | یا حافظ | ابن اکبر بادشاه غازی | یا حفیظ | ابن همایون بادشاه غازی | یا حی | ابن بابر بادشاه | یا قیوم | ابن عمر شیخ مرزا

کتبه عبد الله مشکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که بروقت ظهور دوره کلجگ عمر دریاے گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و صد و شصت و چهار هجری و یکهزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی ست چهار هزار و نهصد و چهل نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی ست و ازین حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گرد ماگره هندوان مرد و زن از دیار قریب و بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سابق اکثری از هندوان سبو بر دست و پای خود لبسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود و هر کس که خود را بدان اره برید ے هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بعضے از تشنه سر خود از تن جدا مینمودند و برین منوال قصه مکند برم چاری ست که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان و برهمنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب ست و خالی از لطف نیست بنا بر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برم چاری

نقل ست که برهمنی مکند برم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتے بریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پراگ که حالا مشهور باله آباد ست وارد گشته و بر کنار بینی نیر یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شد شعله آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده جان سپر شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر درینجهان بقالب انسان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم یابد چنانچه ازو اشلوکی که در انوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنانیده گذاشته بود و حالا آن اشلوک اکثر مردمان آنشهر را یاد ست مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

بسو رند بان چندرمی تیرتهه راج پراگهه | اتیسن بهول بچهی دادهی پور بهاگی | سکهن تن جهه منهه برم ادتی | سکل گدهاری برم چاری مکنده

و این اشلوک که تاریخ ست معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که از بزرگ معبد ست بتاریخ دوازدهم از نصف آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم کردم یعنی قربانی نمودم بجهت بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین من مکند برم چاری

که نام تیری می نوشتیم فقط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود میگویند بلکه لکهیے را اعتقاد است که روح همین گنده برهمن چاری در قالب اکبر شاه نقل کرده باز در جهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد از آن واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از آن نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزبانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این خام خیال را در عالم قال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم چه دید · از یزد بر آمدم چو خورشید
هر کس که چو مهر بر سر آید · هر چند فرو رود بر آید
وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فرید الدین عطار سیفرماید ~~ هفتصد و هفتاد قالب دیده ام · همچو سبزه بارها روئیده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشورکشائی می نمودند

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مشفق و مکرم	عارف وقت خضر بحر نوال	آن محقق مدقق دوران	آن سفیح در سرای جلال
سال هشتاد و چار در دنیا	اکرم تلقین دین مبارک فال	چون ندا در رسید از عالم غیب	گشت پنهان بسال آن زلال
اسم و تاریخش از خرد جستم	گفت هاتف بدانکه شیخ کمال	باش آزاد از غمش فیروز	صبر بهتر ازین ملال بسال

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوے ( ) بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت 1001
در عین جوانی ازین منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادرے بداونی در تاریخش گفته

تاریخ 1001

بر موجب حکم پادشاه کونین	در ماه صفر خواجه براهیم حسین	چون کرد سفر ز عالم بی نمرود	تاریخ شدنش خواجه براهیم حسین

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خرد خان اعظم مشهور بانکه خان بود و کوکه و کوکلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نام برآورده و در سال پنجم بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی با دشاه و بطرف خود دریافته ارادهٔ حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبد القادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

۱۰۰۲ چو پرسیدم بدل تاریخ این سال ... بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم اتکه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سراپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسته کهنبه مشهور ست

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نمودهٔ امین احمد رازی ست که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

۱۰۰۲ این نسخه که هست همچو فردوس نکو ... تا بو نشوی در رهٔ نسگانی سو ... گر از تو کسی سوال تاریخ کند ... تصنیف امین احمد رازی گو

سلطان مراد ابن سلطان سلیم پادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد ازان بکار سلطنت پرداخت کمر را او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد با ورنگ فرماندهی بر نشست و از خردی غنودگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم درگذشت بعد ازو پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزادهٔ شیخ سلیمان و از وسیلهٔ او بملازمت همایون پادشاه رسیده شاعر پای تخت او گردیده و در مهر خود این بیت کندانیده بود ~ خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام + در قصبهٔ سفیدون که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

۱۰۰۳ مالک ملک نظم شیخ نظام ... بست رخت از فنا بملک فنا ... شاعری نادر و فصیح کلام ... کرد آهسته سوی خلد خرام ... در قصیده شده ظهیر زمان ... کرد م اندیشه بهر تاریخش ... در غزل گشته خسرو ایام ... خردم گفت آه آه نظام

شیخ عبد القادر بداونی قادر تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلدهٔ بداون بود و شیخ بفضل و کمال اتصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

و شیخ ابو الفضل سست تلمذ نموده بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه بانتخاب و ترجمهٔ کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچندر را بفارسی ترجمه کرده و تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست و تاریخهارا خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علمای عصر خود یافته در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی | ازدواجی بماه چهری شد
عقل تاریخ کدخدائی را | گفت ماهی قرین مهری شد

و نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد بر حق گوئی و خدا شناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه اینچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید | منتخب از کرم ربانی
سال تاریخ ز دل جستم گفت | انتخابی که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ بر آید سال وفات شیخ معلوم نشد ورنه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار با معنی گفته **بیت**

زین پیش که سکه ام سخن بود | فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض | فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزی بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره استاده کرد فیضی بتکلیف این رباعی خواند **رباعی** بادشاها برون پنجره ام - از سر لطف خود مرا جا ده - زانکه من طوطی شکر خایم - جای طوطی درون پنجره به + بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم | شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر گرم | حالیا من در سخن گوئی ازو شیرین ترم
او اگر در پرده لطف محمد شاه بود | من بمداحی اکبر شاه جان می پرورم
شاعرم اما نه آن شاعر که پیش هر کسی | شعر گویان از پی یک خنده جر سیم و زرم
طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا | او بطرز دیگر است و من برنگ دیگرم
بود اکبر را محمد بندهٔ فرمان پذیر | گر درین معنی ورع هی گفته تا سیم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین خطاب نامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب قران ثانی ابو طالب کلیم همدانی باین خطاب نامور شده و فیضی سوارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر قران را نیز بی نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی و الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سگ نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

قطعه

منم فیضی که در سیدان معنی ... چو من چابک سواری نیز کس نیست
بجلد شعر من از پوست تا مغز ... هجائی مردم ناپاک رگ نیست

بجای سیلیدن این پاکیزه گفتار ... که در دیوان حافظ نام سگ نیست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ محب الله الهٰ آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعهٔ مذکوره را شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر نرسیده و نشنیده باشد که سگان ناطاو ومی بندی • چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنے • و مؤلف را چنان بخیال میرسد که آنچه که شیخ فیضی نوشته اند درست هست زیرا که بیت مذکوره در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبه نیست که این بیت از ملحقات باشد

گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو دهریه مقرری و سر حلقهٔ اهل تزویر بودند در صحبت خاص بادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جادهٔ مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیدهٔ مدحیهٔ سلطان است بر همین بلبلی اهرمن است

ابیات

قسمت نگر که در خور سرهای عطا است ... آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او میکند معائنه خود در آینه ... این میکند مشاهدهٔ حق در آفتاب

و این اشعار را هندوان سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر همینمعنی رباعی گفته

رباعی

نوری که ز مهر عالم آرا پیدا است ... از جبهٔ شاهنشه والا پیدا است
اکبر که با آفتاب دارد نسبت ... این نکته ز بینات هم پیدا است

و حساب بینات آنچنان ست که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی حرف محذوف سازند انچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند و الف مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم افتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بست باشد باقیماند فا و تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر ست فقط • ولادت فیضی در سال چهار صد و شصت و نه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی معتقد نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و شیعی وطبعی و دهری • و این تاریخ هم بر همون طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت ... گرچه در رنج خود سوخته بود
در ره دین فساد پیدا کرد ... نزد ارباب شرع مفسد بود
زان سبب خانهٔ قضا و قدر ... بنوشت آنکه شیخ ملحد بود

و مؤلف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مؤلف

تاریخ رحلت او جستم ز شاه اکبر ... افسوس گفت اکبر جان از فیضی ما

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه ترتیب آسمان و شهرستان معدوم شده اند

جامع مسجد بهار

این مسجدی ست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالای دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم	باد دایم چاکرانش ابر ان اقتدار	هم همین حضرت خان سعید سرفراز	مسند عالی بنای مسجدی کرد اختتام
ببسکه از فیض سعد مشع ذطاهر	روضهٔ قدسی ست گوئی اندر ملک بهار	سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت	رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار ١٠٠٤

١٠٠٤

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یا که یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازه عظیم بنای چو شد تمام	دروازه سپهر ز تمکینش تعظیم شد	سال عمارتش چو نمودم بطبع گمست	از راجه مانسنگه بنای عظیم شد ١٠٠٠

١٠٠٠

تحریر فی التاریخ بست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان است یکی از آبای او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبهٔ کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفهٔ اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود	کین فلک گشت بر زیر و زبر	زیر و زبر ساخت حیات مرا	همچو حیات نمک اندر حجر
وز سر پر درد و سه نیمتی	کز غم او مشتعلم گشت سر	پیر خرد داد دل و جان زین خبر	خون شد و پیوست بخون جگر
	سال و مه و روز از ین واقعه	نوزدهم بود ز شهر صفر	

١٠٠٦

عبدالله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد چنگیز خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتی با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده در بدخشان استیلا یافت و مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان از جور او بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبدالله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولی در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر شانزده سال و بعضی نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود و بعد از و پسرش عبدالمومن خان در سمرقند بر مسند

خانی نشست معتمدان پدرش که از وی آثار خطر داشتند بسبب آنکه عم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندے از ایشان توهم کرده بسبب آن شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را
هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبدالمومن خان بطریق التعمیه بدبخت سربریده یافته اند یعنی اگر سر عدد بدبخت را که حرف با باشد در کرده شود تاریخ برآید
و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال و بی ادبیها که از عبدالمومن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت ننمود و دین محمد خان
که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که با پادشاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاهپور
مدفون گردید بعد از ان نعش او را از انجا برآورده نزدیک مزار همایون پادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع
از گلشن اقبال نهالے بشده کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کنار دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضه دیوارهای بلند تعمیر یافته و از تاریخ
که بر پیشانی دروازه بیرونی لعنیه است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهه فوت کرده و درانمقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ برمی آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشانست	زان گوشه نشینی که از شاه مراد نسبت	مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود	تاریخ مکان فیض آباد انشانست
باهتمام رکن الدین دولارے میان قریشے کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه ۹			

شاه موسے

درویشے بود که در سنه یکهزار و ده هجرے بشهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بهرحال تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے	بمیدان شهادت چون علم زد	ز روی صدق شمس الدین محمد	قتیل عشق تاریخش رقم زد	۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنجے معنی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانے که خود گفته بود
بنظر پادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات پادشاهانه گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید	از حضرت پادشاه انعام رسید	در ملک دکن جمع نمودیم و نوشت	در سال هزار و ده باتمام رسید	۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نسل گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از ان تاریخ اولاد او در ان ولایت حاکم و فرمان روا
بوده در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قرب و جوار باج ستان بودند و از ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام

و بعد ازان در ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور آورده اند و در سائر ایام لوای خودسری افراخته اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظهور دولت صفویه تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدابنده نور الدهر خان ابن ابراهیم خان ابن نوشیروان مشهور بپادشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والی آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاه جمجاه شاه عباس در سنه هزار و ده هجری الله وردی خان را فرستاده آن ولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیای دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی بفرمان شاه
چو رستم سر پنجهٔ پر دلی

تهمتن صفت بر تکاور نشست
گشود آنچه گرگین میلاد بست

بنیروی بازوی کیخسروی
طلب کردم از عقل تاریخ آن

در آورد دار الامان را بدست
بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ بر سنگ تربت شخصی

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار و ده هجری مطابق سال چهل و شش الهی در اکبراباد فوت شده و بفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد جهن جهن کتوره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدا و مرقوم بود که سال هجری مستفاد میگردد و از عبارت الهی سال الهی که اختراع کردهٔ اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه واویلا که امسی جان من
یکهزار و ده ز هجرت بود کان

رفت و ما را ساخت در غم مبتلا
رفت سوی خلد ازین دار الفنا
روح پاکش را همی گویم بصدق

سال فوتش چون بجستم از خرد
گوش کن تاریخ شمسی را اگر
در بهشت عدن یارب باد جا

گفت با من کاهی غریب بی‌ریا
از الهی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و هیژده هجری قلعه اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائی که قبر او و مزارهای دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد و حالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبراباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یک دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

وا حسرتا که جان جهان زین جهان برفت
فرزند او که بود مرا روح و هم روان

بی او برفت قالب جان و جان برفت
بر ما نگر و مهر و ابنوسیش روان برفت
جیب حیات چاک بکن کاتباد گر

لازم بود که زار بگریم بهای های
تاریخ فوت او ز خرد جستم و بگفت
کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت

خود بود ماه چون ز جهان نوجوان برفت
برگ گلی و شاخ گل از بوستان برفت

علامهٔ عصر شیخ ابو الفضل علامی

برادر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبراباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبرشاه موجود ست و شاید که هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنديار روضه لاڈلے میگویند و لاڈلے بیگم همشیره ابو الفضل بود و منکوحه اعتقاد الدوله نواب اسلام خان در روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم شیخ مبارک و شیخ ابو الفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود اما این هر دو برادران در اکبراباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابو الفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و خرابات را دوست داشته و بتکلیف و اصرار محبان صادق در سال نوزده جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه انچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؎ عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابو الفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه هزار و نه هجری فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبراباد میرفت چون در نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضے نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و انچنان است که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از جانب شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد ساخت براجه نرسنگه دیو بندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در بغی با شاهزاده شریک بود او را روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده سلیم که در الهاباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجاے نالائق انداخت و مدتے در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خوردند

؎ شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد   سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

+ و شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل را با امراے دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء یحکم الله ما یرید   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف با ست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ براید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابو الفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضے بکیش برهمن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقے دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

تاریخ

سرآه و آه آتام چون بر کشیدم | ابوالفضل جان اد تاریخ گفتم ۱۰۱۲
۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی که بنسبت دارد		ہاتفم گفت همانی که ز قاضی محمود	۱۰۱۱

۱۰۱۱

تخت سنگ موسے

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری است در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در راه یافته عرضش قریب دو گز و کسرے انگریزی است و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزے زیاده از نیم گز و سطبرے آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد محک خسروان پایلک پی تاریخ او بفکر شدم		چون دو پیکر بسر عدو بدو نیم مهر و مه را عیار بزر و سیم مدد جستم از خدای حکیم		باشد این تختگاه فرخنده در درجا شل بدر تابنده تا فلک تختگاه خورشید است		تکیه گاهی خدایگان کریم لولوی بی بها چو در یتیم گفت ماند سریر شاه سلیم

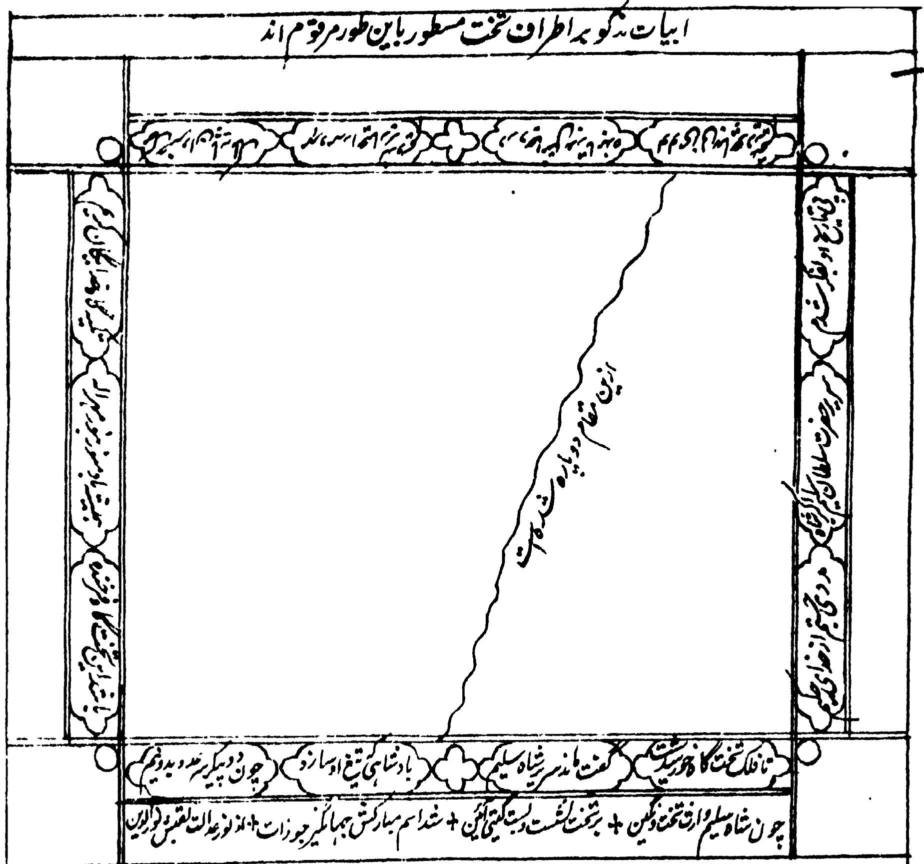
۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر آله		سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین		بر تخت نشست بست گیتی آئین		شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات		از نور عدالت نقش نور آئین



خواجه باقی بالله

یکی از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی ازین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکو باین تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا	عارف بالله امیر انشفت	نکهت بستان سرای اتقیا	از نهال جعفری خوش گل شگفت
چونکه بد شرب فنا اندر بقا	محو حق گشته ز اسرار صفت	رخت بسته زین سرای بی بقا	چون فنای ار جعی از حق شنفت
	سال تاریخ وصالش خسروی	فی البدیهه نقشبند وقت گفت	

۱۱۰۱

سمت الیمن مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست بعض چند از ان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبله ارباب حقی کعبه اصحاب دین	مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین	نور چون بر حقیقت تافت از حق الیقین	شد ز یمن نقشش روشن قلوب المنیر
کی توانم گفت ذکر آن خلاصه اهل	هست ذات خواجه باقی رحمت للعالمین	چون کمالش وصل و آنهم نو بمعنی در	شد وصال حق و آخر بعمر اربعین
وان ز هجرت الف و اثنا عشر بود در سنین	از وفات طالبان بگیه گاه مسلمین	هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین	حاصلش گردد و هم مقصد دنیا و دین

۱۰۱۱

شیخ عبد الواحد فاروقی کابلی سرهندی

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر و تاریخش "او شیخ کامل" گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود ۱۰۰۷ و در جای خوانده ام که تاریخ فوت شیخ عبدالاحد چشتی "کان من المخلصین" ۱۰۱۲ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور بحاجی بیگم از نسل زنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه هفتم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبره همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساخته بیگم موصوف است و آنرا عرب سرا ازان سبب گویند وقتیکه بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش و نیم ماه پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش داده بود **بیت** از شوق شکار تو شود جان تر و تازه + هر کس خورد تیر تو افتد بجنازه + پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از ترس بادشاه شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بمرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب همین برسان او گفت بچه طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در همان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان نوع کرد یعنی که از ان تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ فوتش از کلمه "نمائب" + استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر دوم مرزا هوشنگ این هر دو برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد از انکه اکبر شاه را مملکت هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان کشا از اطراف جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیقی مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روزی بعبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته بتحقیق مسائل دینی مینمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند و در مقام تنافی و تقابل درآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی را که طالب حق مطلق بود در شک انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبدالله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم ان جماعه مقتول شد و همچنین شیخ عبدالنبی نبیره شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از آنکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر بامداد تا شش گهری روز بمقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و میگفت هر که باین اسما مداومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی بموافق

دهم آبان ماه جلالی سال پانصد و بست و هفت ملک شاهی مصادق روز اورمزد یکم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بست و ششم جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنج عیسوی مطابق سی ام ماه کاتک سمبت یکهزار و ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شده گرامی تنش پاک شستند زآب + معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید و تابوت جای + سپردند جسمش بعفو خدای + ز تختش به تخته رساندند جستند با سکندریش وطن ساختند + در خیمه کردند بروی فراز + بخاکش سپردند گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از آن جمله این تاریخ تعمیه معروف و مشهور است ع الف کشید ملائک ز فوت اکبر شاه + و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دویم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر ازین مصرع تاریخ فوت برآورده بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرع این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبر شاه و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین — که چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا — ماند زو یادگار دانش و داد
هر کسی سال فوت او می جست — لجه ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش — جای او در جوار رحمت باد ۱۰۱۴

و این تاریخ از آصف خان جعفر است و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی ست

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین — که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست — نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون ز پا افتاد — گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ برآید القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال سه ماه و یک روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از آن جمله سه دروازه ها مسدود اند و دروازه کلان که سمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه در هر دو جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که جنوبیه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول نیست

بیت

مرحبا خرم فضائی خوشتر از باغ بهشت — مرحبا عرش برین عالی بنائی برتری

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

بفرمان شاهنشه ذو الجلال / که باشد شهنشاهیش بی زوال
شد آراسته اینچنان روزگار / که حیران شد اندیشهٔ هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه / بود سایهٔ نور ذات اله
چو از دهر آن سایه گردد نهان / فتد سایهٔ دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سر انجام کار / به نزد خرد گردش روزگار
زمانه دگرگون شود هر نفس / نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه / که از هیبتش کوه گشتی چو کاه
نشستی چو بر تخت شاهنشهی / گرفتی جهان فر ظل الهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود / کریم و رحیم و جوان بخت بود
دل روشنش بر جهان آگاه داشت / جهان خورد و داد و گرفت و گذاشت
بباغ جهان تخم نیکی بکشت / بر آن بر گرفت از ریاض بهشت
روانش چو انوار خورشید و ماه / فروزنده باد از نور اله

از جمله ابیات این سه بیت بطرف شمال رویه دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر خسروی دانا دلی / کرد عطا هر دو جهان فانی دست
دولتش بود بیزوال از آن / ملک بی نیلی با نوال نه بیست
مرغ روحش چو بود طایر عرش / رفت بر آشیان خویش نشست

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمال رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از رواق نهم چرخ برتر است / سو شمس سایه اش ز رخ تابنده اختر است
این طاق زیب ملک و زینت هشت بهشت / از روضهٔ منوره شاه اکبر است

وتربت نقلی اکبرشاه که بر بالای زینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و دور هر چهار طرف آن تربت نود و نه نام خدا با گلکوشه های بسیار نوشته است و طرف بالین آن تربت الله اکبر و طرف پائین جل جلاله و گرد دیوارها که در هر چهار طرف آن تربت تعمیر یافته این ابیات مرقوم است

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم / که ذاتش مبرا بود از عدم
همه پادشاهان روی زمین / ازو صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود / بود ذات او مظهر عدل و جود
زلطفش که و مه طلبکار کام / بود درگهش قبلهٔ خاص و عام
نگارندهٔ جوهر آب و خاک / طرازندهٔ گوهر جان پاک
دو عالم ز فیض ازل آفرید / یکی کرد پنهان و دیگر پدید
بخشیده آنکه سرای سپنج / بشاهان با افسر و تاج و گنج
که از عدل ایشان شود روزگار / شگفته تر از باغ در نو بهار
ره داوری را چو گیرند پیش / شناسند بیگانه را همچو خویش
شهی کو چنین زیست در روزگار / بود سایهٔ ذات پروردگار
ز هفتصد فزون بود و شصت و دو سال / که شاه اکبر آن سایهٔ ذو الجلال
ببالای زینه سند نشست / که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد / دل اهل عالم از او گشت شاد
بر پایهٔ تختش از هر گروه / شده جمع مردان صاحب شکوه
بمهر ار فگندی نظر سوی خاک / نکو هر شدی بهتر از جان پاک
گرفتی بیک حمله ملکی برزم / بایمای ابرو بدادی به بزم
چو لطف خدا لطف او عام بود / بهر کار حشمش بانجام بود
بدرگاه او هر که بردی پناه / چو اندیشه رفتی زماهی بماه
جهان پر شد آوازهٔ او در جهان / که در دل نگنجید راز نهان
بپرداخت آنگه بروی نیاز / که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی ده و افزون ز پنجاه سال / چنین کرد شاهی بسوی جلال
چو از عدل آباد کرد این جهان / سوی آنجهان رفت روشن روان
شه هفت کشور از این پیش بود / کنون هشت جنت مسخر نمود
به نزد خردمند هشیار دل / سرایی ست این عالم آب و گل
همه مهر از جوهر نه سپهر / که با کس نپاید بسر دست مهر
سپهر است پر کینه مهرش مدار / که با کینه در مهر ناید بکار
جهان هست مانند موج سراب / از آن تشنه دل کی شود کامیاب
نه بست است پیمان بکس روزگار / که بشکست آنرا به هنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان / ز نوبت اجل کس نبرد است جان
چه خوش گفت آن کامل نکته سنج / گر از گوهر دانش اندوخت گنج

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس	شه از عدل شاه اکبر کامکار	بستان بهشت برین روزگار
جهان گشت خرم به دوران او	زمین و زمان شد بفرمان او	ولی دهر بی مهر پیمان گسل	ز کین مهر او کرد بیرون نزول
ز تاثیر بی مهری این جهان	روان شد سوی عالم جاودان	روانش همیشه ز حق شاد باد	ازو عالم قدس آباد باد

ترتبیکه اندرون حجره در پائین روضه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ تاریخ نوشته ندارد در خانه دیگر سمت مشرق آن مزار او تربتی ست از سنگ مرمر و برگرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب از مزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قرآن با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرده شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبرهای چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از انها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبر آباد فوت کرده

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیزدهم شهریور ماه و سال چهاردهم الهی موافق روز دے بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد نود و یک جلالی مطابق بیستم هجری یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی موافق سیوم ایلول رومی سال یکهزار هشتصد و هشتاد اسکندری ملاحق سیم اگست ماه انگریزی قدیمی دوازدهم ستمبر جدیدی سال یکهزار پانصد و شصت و نه عیسوی لطالع بست و چهار درجه میزان در شیخ پوره سیکری مضاف صوبه اکبر آباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رقیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف بشاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخو جیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش قصائد پرداخته صلای بزرگ یافتند یکی از دانش منشان ع در شهوار لجه اکبر٭ تاریخ این ولادت را یافت و عزیزی گوهر برج اکبر شاهی٭ را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم٭ شاه عالیت محمود٭ یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ٭ ظل الهی٭ و سلطان مسند شاهنشاهی٭ برآورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده دو لکهه تنکه صله آن یافت یعنی از مصرعه اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه برآورده و با وجود چنین التزام دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از حسن و تمی نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

للّه الحمد از پی جاه و جلال شهنشاه	۹۶۳	گوهر یکدانه از محیط عدل آمد در کنار	۹۶۳	طائری از آشیان جاه و حشمت آمده	۹۷۷ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی اینگونه شد سرو و در چمن	۹۷۷	لاله زینگونه نکشود از میان لاله زار	۹۶۳	شاد شد دل کاین چنین باز از آسمان عالم	۹۷۷ باز زنده شد که صد ایام ما

۹۶۳	آن هلال برج قدر جود و جاه آمد برون	۹۷۷	وان نهال آرزوی جان شد آمد ببار	۹۶۳	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	۹۷۷	شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	۹۷۷	بادشاه نامدار کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل دانای قابل اصل شاهان عجم	۹۷۷	اعدل اعلی عاقل سعید روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن لائق تاج و نگین	۹۷۷	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلس آرای آسمان جاه میران عود سوز	۹۷۷	موکب دیر اسماک اوج اندیشه دار
۹۶۳	نیر برج وجودی گوهر دریای جود	۹۷۷	از هوای اوج دلها شاهباز نو شکار	۹۶۳	مقدم مولودی افزود زیب شه اگر	۹۷۷	لولو لالای فرخنده زیب در شاهوار
۹۶۳	مهر میگوید که منیر بید آن مه پاره	۹۷۷	از پی زیب جهان سرو سازم گوشوار	۹۶۳	دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل	۹۷۷	سبزه با گل همزبان گوهر بلولو کرده بار
۹۶۳	از کلام او بیان حال معنی مستفاد	۹۷۷	وز کمال او بنای برج دنیا استوار	۹۶۳	بر زبان ما ز هجوم قهر آمد الامان	۹۷۷	با عدو گاه از زبان برج گوید الفرار
۹۶۳	موکب منصور وی هر جا که راند عالمی	۹۷۷	یمن گویند از یمین یا یسر اسند از یسار	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب و نان	۹۷۷	بر سپیدی با سیاهی سیر دلیل و نهار
۹۶۳	ای چو صنع لا یزالی آفتاب ملک و دین	۹۷۷	پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار	۹۶۳	والی والا علم عالم دل کیوان سیر	۹۷۷	والی والا معالی عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهانی بادشاه بحر و بر	۹۷۷	با محبان مهربانی با نکویان یادگار	۹۶۳	شاه صبح عدل و دادی بادشاه عالم پناه	۹۷۷	برق گاه عزم و حزمی کوه گاه بردبار
۹۶۳	منبع صدق و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با بهای بابل و دین پرور پرهیزگار	۹۶۳	حامی دین نبی ای ماحی آثار بد	۹۷۷	عالی اعلی علم کانی کرم کوه وقار
۹۶۳	کی بجودت ماند آبی از حیا شد سیر سحاب	۹۷۷	با وجودت می تراوید جود از ابر بهار	۹۶۳	بادشاها سلک لولوی تعیش آورده ام	۹۷۷	هدیه از کان گرامی با ز جوی گوش دار
۹۶۳	کس نداده هدیهٔ زین اکرام در کسی	۹۷۷	هر که دارد گو بیا چیزی که آرد گو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات فردی لیک آمد آیه‌ای	۹۷۷	هر یکی جوی ز در مقصود یاسی و دیار
۹۶۳	مصرع اول از روی سال جلوس بادشاه	۹۷۷	از دویم مولود نور دیدهٔ عالم برار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روزها ماه و سال	۹۷۷	وان حساب از سال و ماه و روز دیدن پایدار
		۹۶۳	شاه پاینده باد و باقی این شهزاده هم		روزها ای حسیب سالها می شمار	۹۷۷	

در انوقتیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود باتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سائر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از جنود جغتائی و تیره‌بختان هزاره و افغان و راجپوت و غیر ذالک از هر طرف باو پیوستند تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید منغلای بود نمایان شد شاهزاده عطفه عنان نمود و از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته بقلیچ خان حاکم لاهور خبر دادند و خانمذکور او را برفق ملائمت و تعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر بادشاه رسانید و بادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بیستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبراباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرمانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه	برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم	بجای او خلف او نشست شد تاریخ	بجای اکبر شه باد شاهزاده سلیم

و چونکه قیاصره روم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم را محل اشتباه انگاشته خود را جهانگیر نام نهادند و چونکه در ایام شاهزادگی از زوال نابان

هند شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نور الدین نامی مالک تخت و تاج گردد بنا بر آن لقب خود نور الدین ساخت و این تاریخ از کشفی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت — گشت فروزش گر عالم چو مهر
گفت محرر سال جلوس سعید — شاه جهانگیر نصیب سپهر ۱۰۱۴

و این تاریخ تتمیه از مکتوبنان داروغه کتاب خانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر — با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جستم — اقبال سر بپای صاحب قران ثانی ۱۰۱۴
اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت — پیشش کمر بخدمت بسته ستاده مانی

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که وزنش چهار من اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف بشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر آکاس دیه بکنار دریای جمن و دویم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی با زیاده از آن خواهد بود و به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله و گجرات و دکن بیکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد این ابیات بر روی سکه آگره و احمد آباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه — شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

بیت سکه احمد آباد

سکه زد در احمد آباد از عنایات اله — روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه

در بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زر کلک تقدیر — رقم زد شاه نور الدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر بتاریخ است این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان — آفتاب مملکت تاریخ آن ۱۰۱۴

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند و در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود و در آن وقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور لولی زنی مسلمه را نگاه داشته است حکم شد که خصیه و آلتش را بریده بخوردش دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز درگذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد همینکه مصرعه اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود در ماند که آیا چه خطا واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید ع ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که مصرعه از آن است

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید • تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرموده ع ساغری بر روی گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد فات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بعلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگن خان را بران آورد تا بی شمشیر و تیر با شیر نر مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان بلادرپش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر بکشت بعد ازان از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر خود رفت و در انجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش را بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهرالنسا بود باشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر ازان ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم اله	همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود ولیکن سکه باین نقش منقش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور • بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در فراست و قوانات بغایت عمده مذاق و عالی دماغ بود و در سخن گوئی و شعرفهمی و حاضر جوابی از نسای عالم ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت اگرچه ازین بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در ایامیکه ستاره دمدار در ماه محرم سال هزار و بیست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته **بیت** ستاره نیست بدین طول سر برآورده • فلک بشاطری شه کمر گشوده و تا نوبت سلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت **مصرعه** هلال عید براوج فلک هویدا شد

بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد • بادشاه تحسین کرد و این ابیات هم ازوست ع نورجهان گرچه بصورت زن است • در صف مردان زن شیر افگن است

دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است • بنده عشقم و هفتاد و دو ملت جام

رباعی کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است • کلید قفل دل ما تبسم یار است

و این دو بیت از اشعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرت تمام دارد ع

ما را هوای قیامت نگر بر دل ما • هول هجران گذرانیدیم و قیامت معلوم

شدست قطره خون منت گریبان

نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف • دل بصورت ندهیم تا نشده سیرت معلوم

روزی بادشاه پیراهنی با تکمه لعل پوشیده بود بیگم این بیت بدیهه گفت **بیت** ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر

روزی بعد فراق چندروزه وقت ملاقات از فرط انبساط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمود ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود • بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع آبی که بی تو دیده ازو دیده میرود

این رباعی هم ازوست

چو بر رخسار من نوخیز رو زگل فریاد برخیزد	زنم بر زلف اگر شانه ز سنبل داد برخیزد	با این حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم	ز جان بلبلان شور مبارکباد برخیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب پادشاه بود و در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترحم آب شدم آب ز سنگی نشست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست همین بیگم بدیهه نوشته فرستاد که یخ ببست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت پادشاه درآمد و از قدوم میمنت لزوم خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه ایاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسیده بخطاب اعتمادالدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقادخان و میر سامانی و بعد از آن بخطاب آصف خان معزز شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاه جهان پادشاه درآمده بممتاز محل ملقب گشت و دختر نورجهان بیگم که از نطفه شیرافگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر پادشاه منسوب گردیده و اعتمادالدوله در سنه یکهزار و سی [illegible] در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر پادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می بردند اعتمادالدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و مقبره او در اکبرآباد است و گنبدی عالی و روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن بسمت اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اندرونی و بیرونی روضه آیات قرآن بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس عبدالنبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتمادالدوله در وسط روضه از سنگ زرد است و متصل آن تربتی دیگر است از همان سنگ و بر بالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن هر دو از یک لخت سنگ مرمر است و سوای این تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی نه نوشته اند و نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان پادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق بستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی بیدی در غم و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور رحلت کرد و نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را بدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چونکه نام زنش منیجه بود و از آن سبب بنام زن خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار پادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در این مقام نام نورجهان بیگم و ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام بر آورده اند با اشعار چند که لایق [illegible]

مستماة مهری

مهد مرات انجال مرقوم است که مهری [illegible] خورشید طلعتی بود که شمع جمالش [illegible] بهشت را جلوه گری آموختی و از تابش [illegible] آتش [illegible] با این همه حسن و عنائی بالماس نظم در [illegible] نورجهان بیگم [illegible] حکیم [illegible] شوهر مهری [illegible] مهری [illegible] بیگم [illegible] مهری [illegible] ابیات [illegible] مهری [illegible] بیگم [illegible] از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	از سبویم بیک قطره می حاصل بود	گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می	در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
عجب استم سوز [illegible] تبسمت	داشت او خود نه بیان آنچه مرا در دل بود	در چمن مسجدم انگیزه زنار ولم	لاله سوخته خون در دل [illegible] در گل بود
آنچه از بابل و هاروت [illegible]	سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود	دولتی بود تماشای رخت مهری را	حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مسماة زوجه شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال در غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر اوست و این مطلع زوجه او در نشر فته اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ و نرگس دیده وام کنم — که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش و فطرت بلند و سیتے بر زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری سعی نمودند بنابران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر بران که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید گویند که از موزونان از روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیامد

رباعی

از مرد برهنه روی زر می طلبم — از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم — در لیشهٔ ماده شیر نر می طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر بادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشهٔ قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعاسے او رسید او را طلبید اتمعنی بر خاطر شعرا گران آمد یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته — علم الوجود خود و عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبین پیداست — که ما عرب و که به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزیکه نهادیم درین راه قدم را — گفتیم صلاست عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

سرسودن باله ام کوی که او ستاد ازل — رشتهٔ جانم بجای تار در طنبور بست

مسماة الون

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود منکوحه ملا بقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با تو ن شاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین و باریک در میان می آمد از انجمله نوبتی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم تیز رگی کشت مرا — کاواک شده چو نی ز رو پشت مرا
گر نشت بسوی او دمی خواب کنم — بیدار کنند بضرب انگشت مرا

بولی اتران در جواب نوشت

بهم خوانگی سست رگی کشت مرا — روی ننمود از و بخر لشیت مرا
قوت تحمانکه با تو اند بر دشت — بهتر بود از لشیت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

ازبلده محفوظ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عاشق سوز و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک در تو گرد ما نرسی — چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی بی مثل بود این مطلع برجسته از وست

ه

هر کجا آن مه آن زلف پریشان بگذرد — هر که زلف او ببیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

ه

به جمال تو دو آفتاب که دو یکی است — خط عذار تو دو شکنابک دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از بنات آدم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود و این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

ار باب تشنگان طلب کعبه مشکل است — آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

مسماة نشانی

از اولاد سادات خراسان است و تولدش در محروسه لتاربادر و و واقع شده از نسخه نشانی تخلص میکرد و شعرای عصر بر بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

ه

عاشقی با قامت ابرو کمندی کرده ایم — تا به همت نسبت نهایی بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلندش سخن بسیار است اما در حسن و جمال دلفریبش گفته اند نقاشش فطرت بر عنای او نقشی بر صفحه ایام

نکشیده بود دباغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقه کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نی ... انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهمدی

از نسل سادات جبرجان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مراد در لیست از دل بیقرار از هجر یار خود ... چه گویم پیش همدردان که در بیقرار خود

وا این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد ... خبر نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست

داله شده سبز خطانم چه توان کرد ... نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد

ای همدم از جور رقیبان ستم کار ... ما بر خ بر بن رفت فغانم چه توان کرد

صد تیر بلا دستم جور رسیده ... مجنون صفت از عشق تتار او ترزم

زان نادک ادار بجانم چه توان کرد ... دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آقائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادرخان در بلده هرات مرجع خاص و عام بود و جمعیت تمام و اموال بالسر انجام داشته و خدم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال بفضلا و شعرا از غله خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجهه انعامی افتاد که وظیفه خواجه آصفی تاخیر یافت از انجمله خواجه این قطعه مختل نظم کرده فرستاد چون بمطالعه آقائی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطا بخش مهر مرتبش بگو ... اگر که وظیفه ما را قرار خواهی داد

بوقت غله مرا گفته که بار دهم ... سرم فدا در رت چند بار خواهی داد

واقائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

مطلع

تو هشیاران عالم سر گرا دیدم و ارم ... دلا دلوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرف دیگر که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج بر چک زیران از اندیشه خیال بیرون است این هر دو قلعه باب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته عبور مترددین دشت خزر و قبچاق وارس رسکنه آن و مار که هر ولایت شیروان اینده بجز یک دروازه که در میان آب سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست آنها

هردو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن ملای صدر در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت
فتح دربند زبس فتح که شروان آمد
مصحف دل چو گشادم بر آمد تاریخ
فتح دربند همایون همایون آمد ۱۰۱۷ ۱۰۱۷

صاحب نسخهٔ عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذو القرنین که در قران ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صقلان دشت آرا کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذو القرنین در ما بین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموعه شده که این سد را شاه نوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که ضرورت اند نوعی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق مجازیان سد نسبت کرده بسد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری دراز مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقهٔ شعر خوب داشت شب سوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری بعالم قدس خرامید و در بلگرام مدفون گردید سورتی تحفهٔ تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

چو فوت واحد صوری و معنوی گفتم ۱۹
هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سوم ۱۰۲۷

مصرعهٔ ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکی تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود لیکن آنکه نسبت عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تارک خارج کنند یعنی کلمهٔ واحد که عدد وی از روی حساب ابجد نوزده میشود و احد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هر دو که نسبت شد چون از عدد مصرعهٔ ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر بادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبلهٔ گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دگر شتافت و کان ذلک در سیزدهم محرم سنه یکهزار و هیژده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

ای حسن یاد کن آن بیخود مرگ
رفت در حالت سماع از آن
زانکه بیخود شده ام سالت
هیچ دیگر نگشت احوالت
نادر عصر خود علی احمد
سال تاریخش از [illegible] جسته
که نظیری ندا شنید در حالت
قال سلے مات صوفی فی الحالت ۱۰۱۸

سید کبیر

روضه او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح فراز قبرش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

1018 امیر دین کبیر اهل عالم | ز عالم شد برضوان همنشین باد | چو رحلت کرد از دنیای فانی | مقام و منزلش خلد برین باد
چو کردم فکر تاریخ وفاتش | خرد گفتا که با رحمت قرین باد

میر نور الله ششتری

در سال هزار و نوزده هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی شتافته

تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹

1019 میر نور الله عالی انتساب | زین زمانه با دل آگه شده | سال نقلش مظهر الحق زد رقم | عدن جای میر نور الله شده

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبراباد موجود است و دوره آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حرفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از ان تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۱۱۳ ۹۴ جهانگیری

1019 پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه | شهنشاهی که از تدبیرش شد کار تقدیری | طلب کردند چون از خضر سال او خضر گفتا | نهان شد از خجالت زمزم از حوض جهانگیری

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمه زمزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبراباد قریب جهین جهین کتوره گورستانی است که در ان مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در ینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است :: اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه با خود داشت بنذر آنحضرت بفقرا ایثار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان اذبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبدالله خان اذبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده و با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

برادرزادهٔ خود ایام قلیچخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات آن طرف آب آمویه را به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان داد و ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان ناچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع و اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند

از انجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چو زگردش های چرخ منقلب / گشت پیدا در بخارا انقلاب
شاه ترکستان ولی خان آنکه است / زیب بخش مسند افراسیاب
رهنمون شد دولت او را تا نهاد / رو بدرگاه شه مالک رقاب
شاه عباس قدر قدرت که هست / کامران و کامبخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جو / کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب
ساخت روشن شمع مجلس و گفت / ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرعه آخر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بعز ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاد

تاریخ

عباس شد آن سپهر احسان / کز پرتو او است زیب ایران
آمد بدرش ز روی اخلاص / بر دست گرفته تحفهٔ جان
قاآن زمان وصی محمد / اورنگ نشین ملک توران
جستم ز خرد چو سال تاریخ / گفت آمده بادشاه توران

۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت مکان و ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که تعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه / آنکه عدلش ضیاست عالم کل
دوستان را چو باده است انس / دشمنان را سنان فاخته غل
بند او زمان سلطنتش / عهده ها می نویسد آطش بل
بوستانیست حضرت دهلی / بوی از گل گرفته رنگ از مل
سال هفتم ز عهد سلطنتش / که بنالد ز جور گل بلبل
مخلص خاص مهربان آغا / خادم قصر شاه محرم کل

کرد تعمیر این پل از شفقت	گر شود دستگیرش از دل	سال تاریخش از فلک جستم	گشت رویش ز رنگ گل گل
	گفت بردار خامه و بنویس	بسته از راه مهربانی پل ۱۰۲۱	

میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان ۱۰۲۱

وزیر جهانگیر بادشاه بود و این اصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خوانین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش مرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بتدبیر عم خود مرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر بادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میر بخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز بپایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرات جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز اصف خان ۱۰۲۱

سلیمه سلطان بیگم ۱۰۲۱

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت مرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقش بند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبعیت عالی بود گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گر زمستی رشته جان گفته ام — مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود درآورده وفاتش همدران سال که مرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف ۱۰۲۱

سلطان العلما برهان الفضلا مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فریدون نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده اند از انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خضر دانش مسیح انفاس یوسف انتساب	نزد صدر فهم تو عقل فلاطون است صبی	شد بتاریخ بنای خانه این مصرع تمام	صاحب این بقعه میمون افلاطون عجم

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه ۱۰۲۲ ۱۰۲۲

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب سرپرانی اختیار کرده در رکاب بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثری مصاف مصدر تردد نمایان شده خصوص در سنه بیست و هفتم در کار زار بکجرات بشمشیر هازده و در سنه بست و یکم در جنگ با رانا پرتاب سنگه رنیسدار اودی پور کارها بظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

براۀی در تالیف خود نوشته است ع که نبدو میزند شمشیر اسلام ÷ در سنه بست و ششم در تعاقب شاهزاده مراد مقابله محمد حکیم برادر خورد اکبرشاه که دران ایام راه بغی پیموده بودند در حدود کابل بحرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت مرزا حکیم برای آوردن واماندهای مرزا بکابل رفته و همه را ازانجا بسلامت آورده در سنه سی و یکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و بنظم کابل مقرر شده در سنه سی و سیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان سباهات اندوخته در سنه سی و چهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری و بخطاب راجگی بلند گردیده در سنه سی و پنجم در ایام نظم بهار ترددات نمایان کرده به تسخیر ممالک اوڈیسه مکرر ضرب صعب کرده و به تلاشهائی که در وهم و خیال نگنجد نموده در سنه سی و نهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام برآورده در سنه چهل و دوم در جنگ سنگرام سپر خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی و از زمینداران اوڈیسه که بحرب صعب پیوسته بود بکشتن داده در سنه چهل و چهارم بحضور آمده پیشکشی از تحاف بنگاله که بحصر در نیاید گذرانیده دوباره بحال صوبه رفته در سنه چهل و هفتم بنا بر تنبیه اعدا فیل سواره با فواج کثیره در آب رود خانه بکرم پور و سری پور حمله زده باد اد طالع بسلامت گذشته موجب حیرت نظارگیان شده اعطای چارقب سر برافراخته حضور طلب خلعت شده در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری و بخطاب فرزندی والا رتبه گشته در سنه احد جهانگیری بمهم دکن رفته همیشه مصدر امور عظیمه مانده در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار و بست و سه هجری بود در انجا فوت کرده و همدرین سال خان اعظم وزیر جلیل دار البقا گردید

	ثنائی شاعر	

در عهد شاه عباس ماضی بوده در سنه هزار و بست و سه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن × تاریخ فوت اوست

۱۰۲۳ ۱۰۲۳	آقا رضی اصفهانی	

شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت . در سنه یکهزار و بست و چهار هجری جاده فنا پیموده × آه از رضی × تاریخ وفات اوست

۱۰۲۴ ۱۰۲۴	قدسی انصاری سهارنپوری	

نام او شیخ عبد الکریم است صاحب وجد و حال بود در جمیع علوم و فنون امتیاز داشت چهاردهم محرم سنه اربع و عشرین والف فوت کرد و عزیزی × شمع ارشاد حق × در تاریخ وفاتش گفته

۱۰۲۴ ۱۰۲۴	قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈه	

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست و برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاهی کمال داشت و به نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام و غیره محالات می پرداخت و چندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی عبد الدایم باغی بخته ترتیب داده و گنبذی عالی در انجا در سنه یکهزار و بست و چهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبذ است و تاریخ تعمیر آن گنبذ ازمنقوله اوست

	تاریخ	

مرتب شد مثال چرخ مینو	بعهد شاه نور الدین جهانگیر بگفتا گنبد قاضی بڈه گو ۱۰۲۴	تماشای آن بهر شهر و بهر کو چو تاریخش ز هاتف جستم آنگه	خوشا گنبد کز الطاف الٰهی

	ملا ملک قمی	

در سخن سرایان است مسکن او قم است و در ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سری

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور در این دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بطاعت او گردید و چون بوجه قابلیت ملا ظهوری در انجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حبالهٔ نکاح او در آورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در رقعهٔ خود از احمدنگر به اکبر شاه بادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبهٔ عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابو طالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که یکعدد از روایت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

ملک آن پادشاه ملک معنی	که نامش سکه نقد سخن بود	چنان آفاق گیر از کلک معنی	که حد ملکش از قم تا دکن بود
سوی گلزار جنت رفت آخر	که دلگیر از هوای این چمن بود	بجستم سال تاریخش ز ایام	بگفتا اوستاد اهل سخن بود ۱۰۲۵

۱۰۲۵

در محاصرهٔ قلعه ایروان

در سنه هزار و بست و پنج هجری سلطان احمد بادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عرابه جزایر بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه سعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات ولیه انه روم را الضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیه از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از پی علی است مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را به نافه عالی دلی بوزن در آورده و از نوادر اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز	سردار بصد هزار مکر و دستغلی	آراسته ز بهر دفع آن شاه جهان	فوجی ز جنود حق لعباد ... جلی
بر بست کمر بکینش از لطف اله	بر زد بمیان خویش دامان سیلی	میخواست یکی ز بندگان درگاه	در واقعه دیدند از قضای ازلی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست	کین راز شود عیان باو نیکت علی	بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب	فتح از پی علی عالی ولی ۱۰۲۵
	این نادره ترکه این ندای غیبی	تاریخ فنای او از لطف علی	

۱۰۲۵

بالجمله بمیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال هواخواهان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان قوی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید میانه ایشان عید گشت و خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی دید کز تیغ شیعیان علی ماه شوال چون به بیست گذشت	وارد ملک ایروان گردید نیمهٔ لشکرش بقتل رسید و نیمهٔ آخرین بضعف رسید پی تاریخ آن خرد گفت	دو سه ماهی بدور قلعه نشست کمر کبر بر میان بر بست دولت شاه دین ساعد آید امروز شیعیان را عید ۱۰۲۵	مهره‌ها بر بساط عربده چید چاره جز فرار خویش ندید لشکر روم منهزم گردید

۱۰۲۵

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد اکبر شاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آن ولایت را بتصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بست و پنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته ع سر غلام رکنه بر کن و حساب طلب * یعنی سر غلام که حرف
۱۰۲۵ غ است و عدد آن یکهزار میشود و اگر با عدد کلمه کهنه که بست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شده در دولت آباد مدفون است

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیزده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم و بیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به کهری در کرهٔ هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب پیشتر از شب دیگر مری میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده و هموار مانند دهره پشت بجانب جنوب و ردی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بست و چهار درجه فلکی را با اختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود و جای اول در برج عقرب مری میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهته جنوب نیز دارد و اناامان فن نجوم انیقسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مری گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن هر طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این انچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده و با و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه نوز و نشان نمیده بود و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر و با ظاهر شده تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان الواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت ساله روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خلقها برخاک هلاک نیفتاد نور جهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده دغدغه کمال بخاطر مردم راه یافت این بیت که شعرا در وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

ستاره نیست بدین طول سر برآورده — فلک از شاطری تشنه کمر برآورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعته الجین است در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار از قدحیات خویش صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده و ولایت ها فتح نموده حرزهای بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه و غیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه مرزا الغ بیگ گرگانی مدرسه عالی بنا کرده و مولانا نیر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمد	پی بریح کمالش زبان ناطقه برزد	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	باوج چرخ رسانید ازان لوای تفاخر
بسالها نرسد بر فراز طاق رفیعش	عقاب عقل به نیروی سعی بال تدبر	بقعر بنا نرسد بر سر منار منیعش	حریف برفن اندیشه با کمند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش	فلک ز ماه نو انگشت می گزد ز تحیر	یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد	حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر

۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاهی عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نموده یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ

۱۰۲۸ ۱۰۲۸

۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش و فیض یار	ینبوع فیض و جای حضور ازلود درو است

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر ازان

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از مواضع پرگنه جالندهر تعاقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی با نحطاط نهاده بر زمین افتاد و نا پدید گشت قطعه زمین موازی دوازده درع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هر چند زمین را کندیدند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسیدند که پارچه آهنی تفته نمودار شده بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش برآورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و بادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بے جرم باشد ضم ساخته عمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن با هم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته نظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده و بدستور شمشیر یمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی تخلص بهائی

ولد شیخ حسین است در صغر سن به تحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار برآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از انجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود در روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاش او را بموجب وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند در تاریخ رحلتش اعلام

ابوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ زدار فانی | گشت الوان جنانش ماوای | دوستی جست ز من تاریخش | گفتمش شیخ بهاء الدین آی ۱۰۳۰

عزیزی دیگر * افسوس ز مقتدای دوران * بانیه و صاحب مجرالوا صلین * شیخ عالیجاه * یافته

۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان این جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه دیه در اوجین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاه جهان ساخت این دو عبرتگاه	حسن لعهد جهانگیر ابن اکبر شاه	بهشت روی زمین رفت تا عقل تاریخ	که سر دران جهان است منزل د...

۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری والا پایه گردیده نظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی بزرگوار حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اکبرنگر مشهور است که بمقابله سلطان خورم پسر جهانگیر بادشاه که دران ایام از پدر باغی بودند برزم شدید پیوسته بصد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته * بناء کعبه ثانی نهاد ابراهیم *

۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبرآباد قریب موضع جهیپی ٹوله حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران بادشاهی در زمان جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است

تاریخ

در ایام شهنشاه جهانگیر بخیر الله وردی خان بنا کرد ز موج آب عکس قوس گلجام	که می زیبد باو عالم پناهی چنین پاکیزه حمامی که خواهی همیشه حوض و بر باد و ماهی گرفتم دامن پاکان و گفتم	بشهره آگره دار الخلافت صفائش بر و بار و خورشید پی تاریخ بنیادش دلم را بنای خیر حمامی مباهی	که باشند پای تخت بادشاهی فضایش با فلک در بارگاهی بغسل فکر شستم از سیاهی

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ مباهی در آخر مصرعه شکسته بود مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

[illegible] بازی ... عبادت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

۱۰۰۱
* در استفتاح این منشور نامی | نحو تاریخ ختمش از لطایفی *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند.

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلدهٔ لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دوم جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی یعنی پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبد الرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر و بعضی سواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند در دو رویه در حوالی شهر بر دار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته باله آباد در رفت و در آنجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلده اله آباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی مرزا خرم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و در آن دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیر نامه نیز مسطور است که او در دکن در ششم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر اله آباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از آن روانه الهٰ آباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در آنجا بود بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی هم از آن تعمیر یافته تاریخ و رباعی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک زگردش او خو شفت	در زیر زمین آینه خود بنهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بگفت سنه ۱۰۱۴

۱۰۱۴

رباعی برگرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت سرخ رحمت آراست	اقلیم عدم ز نور عزت آراست	سبحان الله زهی کمال عفت	از حسن عمل چهره جنت آراست

و روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو و این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن وفاتش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی ست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی ازان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول ازان اشعار این ست مصرعه خورم از روز که ما رخت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کنده بود ندا ما بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست +

تاریخ

۱۰۳۴

۱۰۳۴ بر در ملایک رحمت همیشه نور نثار	زهی نمونه خلد برین بهر از خاک	خرد ز سال بنایش بصفحه فکر نشا	نوشت با قلم اختراع روضه پاک

و روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت مشرق است مرقد سلطان خسرو ست هم اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه قریب گنبد مرقوم ست اینست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را سیرت بیداد شد	آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد	زندگی زین خیمه بیرون شد بهار خرمی	دید چون بنیاد عالم را خراب آباد شد
اهل دنیا تن اشنا گاه از فلک کا حشر شاد	هر کجا زد شعله خاکستر بر باد شد	گلبنی هر جا که بینی شکل زندانی ست	بلبل این باغ بودن مصلحت از یاد شد
گلعذاری را طراوت چیست گلخن سرگ	از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد	چون ملبب را نم صدیقی که مستور باد	مشکل ست اما تماشا سلطان عبا شد
آن گل رعنا که بود آرای گلشن چند در باغ	عندلیبان را بر بک بوی او دل شاد بود	چاک پیراهن شد از قصه در باغ ارم	هم زمین گریست هم آسمان فریاد شد
شد قبا بر قامت مردم قباد رماتش	شاه خسرو را بسوی خلد چون ارشاد شد	آن تن نازک که بر وی بود پیراهن گران	در ته خاک جفا افسوس مستعبد شد
شد غریق رحمت حق چون گلی پاک بود	خاص درگاه خدا و همدم اوتاد شد	سلی ارشد سال فوتش فرو الا بیتکلو	۱۰۳۱ منقه جنت زمان باک او آباد شد

بعد وفات سلطان خسرو مرزا خورم که برادر سیومی بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دوم وی بود بکشد تا بجلوس غیری بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو را دو پسران بود ند یکی داور بخش دومی کرشاسپ و ایشان حسب الارشاده مرزا خورم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان ملبوس اولیعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند +

پل قلعه سلیم گڈه

این پل با این قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنور گڈه ست و قلعه شاهجهان اباد واقع ست از جهان گیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

کتبه مغرب

بعهد بادشاه هفت کشور	شهنشاه بعدل و داد و همبر	جهان گیر ابن شاهنشاه اکبر	که شمشیرش جهان اکرد تسخیر
۱۰۳۱ چون این پل گشت در دهلی مرتب	که وصفش را نشاید کرد تحریر	پی تاریخ اتمامش خرد گفت	پل شاهنشه دهلی جهانگیر

کتیبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نورالدین جهانگیر عظیم   سال و تاریخش بهار گلشن صراط مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیار محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

در بیست که عزم نجف شاه ولایت	سید آشفت شهنشاه جهان با دل آگاه چون گفت توکلت علی الله روان گاه	اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا تاریخ همان شد که توکلت علی الله	گردید سر گرده قدم عازم آن راه

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید ۱۰۳۲

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بروز ساون سکل بچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سنبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکلا ستی تلسی تجی سریر	سنبت سوره سے اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبدالواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ دران هنگام سواطع الالهام را که تفسیریست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است و من هر چند بحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بهم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیال عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که حسن و نکته سنج در اندیشه تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آرد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی زخود باقی بحق رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود تو الیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش بسلخ ماه صفر روز سه شنبه * وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی بسیار پیدا یکعدد زیاده میشود *

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ او محرم راز کعبهٔ وحدت بود | او منبع نور و مسند عزت بود | ممدوح جواد و معدن حضرت بود | برهان کمال و بادی جنت بود

واین چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد

تاریخ

انکه او جوهر خرد مندی است | احمد کابلی و سرهندی است | نقشبندی است آن ستوده سیر | رونق افزای شرع پیغمبر
بی شک آن شیخ عافیت محمود | از مریدان خواجه باقی بود | او مجدد بالف ثانی بود | واقف سر جاودانی بود
الف ثانی با و مجدد شد | وانکه احمد بجای احمد شد | از مریدان اوست بس مشهور | میر نعمان و آدم بنور
خواجه صدیق و شیخ عبد الحی | داشت اقبال سرمدی از وی | او بسلخ صفر سفر فرمود | زین جهان سوی [illegible] بود
سال نقلش بگو لعون احمد | نور اوج بهشت از احمد ۱۰۳۵ | مرقد او بشهر سرهند است | زان ز حق فیض بهر سرهند است

میر عبدالله ترمذی مشکین قلم

۱۰۳۵ از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف باصول و اسلوب می نوشت واز حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز بیاسی شده چنانچه خود می فرماید

ه

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من | این نام هر دو ز شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج در گذشت این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ ز دنیائی دلی قطب زمان رفت

سلطان پرویز

پسر دویمی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زینخان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتمد خان صاحب جهانگیرنامه که یکی از سنعبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز ۱۰۳۵

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهند وارد شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهده ملک الشعرای سربلندی یافته سخن سنجان او را باستادی مقبول دارند وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از شیدا است

تاریخ

۱۰۳۵ دادا که فلک ز مرد طالب جان داد | امروز بنا نظم ز پا افتاد | تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت | حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معاصران عالمگیر بادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده چنده بطریق شیوع حال

از شاهجهان بادشاه یافت و ... وطن هندی بود تا آنکه رخت هستی ازاین جهان بیرون برد در مرات جهان نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم ست اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی و شش میشود بنابران درینمقام نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف ١٠٣٦

عبدالرحیم خان خانخانان

عبدالرحیم خان خانخانان ست یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار ... یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود هست اما شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شما رشود ... هستم تا چند هست خبر این قدر که دلم سخت آرزومند ست نه وانه دانم ولی دانم اینقدر دانم که پای تا بسرم هر چه هست در بند ست
بلبلیش صید ... حرف عهد ... نگاه اهل محبت تمام سوگند ست مرا فروخت محبت ولی نمیدانم که مشتری چه کس ست و بهای من چند ست
روای حق ... است ز دوست ... دگر نه خاطر عاشق بهیچ خورسند ست ازان خوش شم ... دلکش تو رحیم که اندکی بادای عشق مانند ست

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند
در اثنای ... یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر یازدهم آبان ماه الهی
سنه ... و از جلوس اکبرشاهی موافق روز بادلبست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادف روز
رس ... بیستم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی معانق بیست و هشتم تشرین الاول ماه رومی
سال یکهزار و نهصد و ... اسکندری ملاحق بیست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بیست
و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت
بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد و نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و بشاهدره
در انطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش آیین آیات مرقوم ست
بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفار الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة
فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ۵ مرقد منور
اعلی حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ١٠٣٧ فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ١٠٣٧
و کفعی این ابیات در تاریخش گفته اما که عدد از سال وفات کم میشود ✦ تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
که صیت عدل او بر آسمان رفت چو نورالدین محمد بود نامش ... ازان از رفتنش نور جهان رفت

چه گویم نام وی کز حاتم طی ازین ماتم سرا چو رخت بربست	بعهد همتش نام دلستان رفت جهان غمگین شده او کامران رفت	گلستان جهان بی آب و رنگ است چو تاریخ وفاتش جست کشفی	بهار ذات او چون در خزان رفت خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

۱۰۳۶ ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز نقشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از آن میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بجهان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر بجهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در راجپور بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بروقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت بنشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان

* داور بخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

۱۰۳۷

چو شد سلطان داور بخش از بخت بتان چو بر روی تخت والا	بجیب فکر سر بردم بسالش خرد تاریخ گفتا بخت بالا		

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بیست و چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ

۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داور بخش چو رخت بست ز عالم سیاه ملکت	سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت نماند مالک اقبال یاور دولت		

و در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بوده این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرده سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود مستقل شد جنت مکانی شنیده به تحریک آن خود دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هرکس را هرچه خواست بداد و فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطراف داور بخش را بر فیل سوار ه روی بمعرکه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و فرار نموده بقلعه درآمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داور بخش هر دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلاب ار چه نتوان کشید ‧ کشید ند از نرگسانم گلاب ‧ اگر از تو پرسند تاریخ آن ‧ بگو کور شد دیدهٔ آفتاب ١٠٣٧

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز اراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز او رمزوعزه بهمن ماه جلالی سال پانصد و سیزده ملکشاهی مصادق روز رس هیجدهم خورداد ماه قدیمی سال هفتصد و شصت و یک یزدجردی معادل پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری ملاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار ششصد و چهل و هشت بکرماجیت بعد در بلدهٔ لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و پیشاهزاده میرزا خورم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنابر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولدا و گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع اعداد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می‌شود +

تاریخ ولادت

شاهنشهٔ یگانه و دانشور یگانه	اسکندر بخت نشین صاحبقران ثانی	دین پرور معظم شاه جهان که باشد	از جبهٔ آتش هویدا فر جهان ستانی
روزیکه عالم پر از مقدمش چو جان شد	می تافت از جبینش نور خدایگانی	از چار و نه بیاید دیگر چو او صدی	کامد قرین حلمش تائید آسمانی
	از چار و نه گذر کن تا عقل بر تو خواند	تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی	

و شخصی دیگر این قطعه را بنظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج می آید ١٠٠٠

تاریخ

ز عدل شاه نورالدین جهانگیر	منور گشت از سر تا بماهی	باین شاهنشهی با دانش و داد	که درگاهش کند عالم پناهی
خدا از بس کرم شهزاده داد	برانداز رسوم داد خواهی	بتخت بادشاهی چون نشیند	کند بر آسمانش بارگاهی
بعهد دولتش آسوده گردید	ز بس عدلش رعایا و سپاهی	شود شاه جهان از لطف یزدان	دهد بخت بلندش زین گواهی
چو او بر سر نهد افسر نماند	شهان را رتبهٔ صاحب کلاهی	بدورانش نه بیند دیده دهر	زمام ناقه‌اش سوی سیاهی
جهان افروز شد چون شاه خورم	بعصر دلفروز بادشاهی	خرد تاریخ سال مولدش را	رقم زد ظل جاوید الهی

١٠٠٠

و این قصیده دوازده بیت است که از هر مصرعه تاریخ تولد بر می آید

قصیده تاریخ

خدا بوجود بقا داد عالم و مکان	برای شاه جهان بادشاه کل جهان	۱۰۰۰ ز لطف یزدان و ز عدل جو بهفت اقلیم	بود نشسته بارگاه از زمین سلیمان شان	۱۰۰۰
ز جود شاه جهان بادشاه ملک آرای	بدید از دو شاه بر صد جهان	۱۰۰۰ ز جام قوت او باد حیات ابد	مدام باده الطاف قدرت یزدان	۱۰۰۰
نشاط شادی و کام طرب پیر اله	ببادشاه چو آن بادشاه کامرسان	۱۰۰۰ بادو دهر و دو با حسنگ شهنشه آفاق	علیم و عالی و دانا تواز و مالک شان	۱۰۰۰
بود چو گوهر ازان صاحبقران گه بود	نموده چون آن صاحبقران تاریخ قران	۱۰۰۰ بهر ثانی او این پناه ملک بود	که صد قران بنه از این لی بهال از قران	۱۰۰۰
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان	۱۰۰۰ هزار قرن بماناد آنکه هر دم او	بود بدو در جهان صد هزار جان شادان	۱۰۰۰
بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت	ز قسمت ازل آورد از زبان	۱۰۰۰ ازان دوازده هر مصرعه بگاه نگار	کند تو شاه جهان پناه و بیان	۱۰۰۰

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه و دیعت حیات سپرد خلف سیوم او میرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و در آن ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از آنجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبر شاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس نمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ است

تاریخ

بر شده بر تخت با اقبال و بخت	شاهجهان ثانی صاحبقران	آن شه دین پروری که فیض او	گشت جهان غیرت باغ جنان
باغ جهان خورم و سر سبز شد	از کرم بادشه کامران	خضر لقا یوسف مصری وجود	عالم پیر از نظر او جوان
	آمده تاریخ جلوسش ز غیب	شاه جهان بادشاه جهان	۱۰۳۷

تاریخ از میر محمد صالح

۱۰۳۷ تا بود از آدم و عالم نشان   شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ از امیر شوقی

بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم + همچو حکم قضا روان باشد

۱۰۳۷ بهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

و این قطعه از حکیم رکنا کاشی است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشی

۱۰۳۷ بادشاه بحر و بر شاه جهان که بصفا چون مه تابان آمده + سال تاریخ جلوسش چرخ گفت + وارث ملک سلیمان آمده

وسعدی گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان وا دزیب ملت و دین

۱۰۳۷

و لفظ زینت شرع

و عبادت * خدا حق تحقی وار داد * نیز یافته اند و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس * دوشنبه بست و پنجم بهمن * یافته و شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه است از زید سکه گرداینده بودند و یکی ازان سکه که در سنه ۱۰۴۶ موافق سنه بست و هشتم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در هر دو طرف ان سکه این ابیات و غیره منقوش

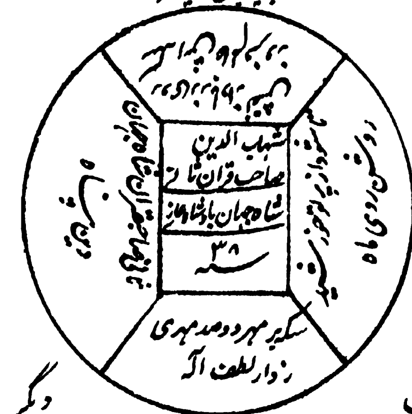
ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهری زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن روی ماه

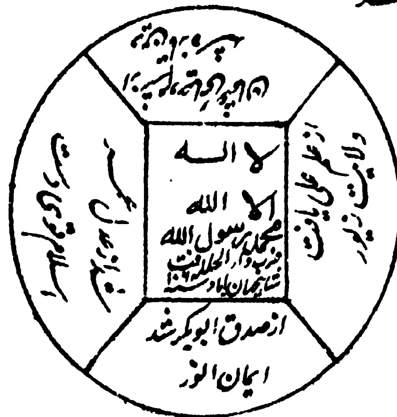
بدین طریق در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	وین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف



طرف دیگر



و اینچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی یکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل مغز گشته به پنج شتر روانه شد ... خان بخدمت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری و هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری و دون سرمی نگر و ساطان ... سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و ... بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و ... مفتخر و مباهی گردیده رخصت یافت

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده
* واین قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

نونهال چمن پادشهی — که بگلزار جهان گشت مقیم
ناگهان از پی تاریخش گفت — سال مولود وی از کلک قضا
هاتفی پادشه هفت اقلیم — چون رقم خواستم از طبع سلیم ۹۷۸

درسنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته وز دار الخلافت قزوین برتخت سلطنت نشست ۹۹۶
و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله ۹۹۶ * یافته اند و بدینطریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

کرد بر مسند شاهنشاهی — چون جلوس آن شه والا جاه
سال تاریخ دل طلب میکرد — بود چون سایهٔ خدای جهان
هاتفی بانگ زد که ظل الله ۹۹۶ — سایه انداخت بر عباد الله ۹۹۶

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ۹۹۶

برمسند خاقانی زد تکیه شه ایران — تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان ۹۹۶

چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته ۱۰۱۶

سنه ۱۰۱۶

آب آمد بروضه داخل شد

در سلسله صفویه مثل وی پادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود سلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت برافتاد و اعدام پادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می نمودند
چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان — ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر پادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی نبیره اش سام میرزا ملقب شاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا سنجر که از نواده و نبیره اند عاقبت الله باضی بسر شنیت +

تاریخ ۱۰۳۵ ۱۰۳۵

حسنش نعلی ابن ابی طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند و تا حالت تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلگشا قصر عالی بنا	سر اکبراباد شد عرش سا	بود کنگرش از جبین سپهر	نمایان چو دندان سین سپهر
سجود در این سرای سر و سر	کند سرنوشت بد از جبهه دور	شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او
ره جور از بیش و کم بسته است	بزنجیر عدلش ستم بسته است	بنازم بزنجیر عدل شاه	همه چشم شد در زره دادخواه
در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام	چو ایوان او عالم آرای شد	سر خاک از و آسمان سای شد
شهنشاه آفاق شاه جهان	که نازد باو روح صاحبقران	باین رونق و زیب زینت مکان	ندیده بروی زمین آسمان
بود صحن بامش چو سیمای مهر	بر ایوانش افتاده چو سایه سپهر	تا تاریخش اندیشه آورد رو	در فیض شد باز از چار سو
	چنین گفت طبع حقایق شناس	سعادت سرای و همایون اساس	

۱۰۴۰

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده طالب کلیم در تاریخ آن گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان	طاق کسری جبین نهد بر خاک	بهر تاریخ قصر او بدعا	قدسیان گفته اند از دل پاک
	طاق ایوان بادشاه جهان	باد محراب انجم و افلاک	

۱۰۴۰

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و میر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰ ۱۰۴۰

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

نسبت نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال و چند ماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران از و متولد شده و چندی ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند و دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و جرءت تمامی آن ملک را سرسبز و اباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

بر احوال مردم جهان به حساب کس ... نظر چیست شب خواب

ومیارو کن بدو حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای سیوم جهان آرای و چهارم دهرآرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت وقصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهرآرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه دردزه بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل و دانایان و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نمود و عرض نمود که ظاهر است که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بمسافر عدم میشوم لیکن مراد و وصیت است اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل نمایند دویم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمایی که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از آن دهرآرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی در گذشت و این امر بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده و از انجا در اکبراباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بدروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاغذ نقشه مقبره هر یک استاد می آوردند چون یکی از آن پسند بادشاه شد تحسین بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند بعده موافق آن نقشه روضه که در اکبراباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو فاکبش بانواع سنگهای بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت و شاه جهان بادشاه نیز بعد وفات هم درین روضه که یکی از عجائبات روزگار است در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و بی بدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

۱۰۴۰ زین جهان رفت چو ممتاز محل / در جنت بر خش حور گشاد
بهر تاریخ ملایک گفتند / جای ممتاز محل جنت باد

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قرآن بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است و پایین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات انشا نموده چندی از آن این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد / که بانوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت / معطر چو فردوس عنبرسرشت
بصحنش ز خال معنبر بحور / بجاروب مژگان درش رفته حور
جواهرنگار است دیوار و در / هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب / ز سرچشمه فیض آورده آب
برین بقعه پاک والا مقام / ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه / شود او چو مغفور پاک از گناه
اگر عاصی آرد برین روضه روی / کند نامه خویش را شست و شوی
ز رفعت بنظاره این مزار / شود چشم خورشید و مه اشکبار
نمود این عمارت نیا روزگار / که ظاهر شود قدرت کردگار

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان قلاتی در سنه سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسپ نمود شاه لسلطان حسین مرزا برادرزاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از و چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد ازان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه به نسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکوره باشاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبرآباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست در روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی عجیب است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار پر ملال انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می باید بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲	شمع مزار او بهمه نور غفور باد	دلهای زائران ورش غرق نور باد	تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد	قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

۱۰۴۲	بدور شاهجهان صاحبقران ثانی همیشه باد بزیر سپهر بوقلمون	که در جهان است جهانپرور و سپهر جناب همی ضمیر منیرش پی صلاح و صواب	بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل اگر ز سال بنایش شود سوال ترا	درین زمین مکرم بنت زینجا در باب حساب کن تو سرای محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرتهه مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب وفات

تاریخ تعمیه

۱۰۴۲	در زمانم بلا شک و اشتباه از مریدان او جهانگیر است	شیخ پیر است عارف بالله که شهنشاه هند و کشمیر است سال نقلش بگو لوا و یلله	خارقش همچو آفتاب عیان مولد و مدفنش بمیرتهه دان که عطا شد ز شیخ پیر جدا ۱۰۴۲	شاهد حال اوست پیر و جوان که بهند است قصبه چو چنان

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

تاریخ

شاه فرخنده سیر خسرو دین شاه صفی یافت توفیق که از وی بنجف آب فرات	آنکه خاک قدمش زینت افسر آمد این اشارت به شه از قائل غیر آمد	بنده درگه او از شرف حب علی سال تاریخ چو پرسیدم الهام گفتند	بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد آب ما از مدد ساقی کوثر آمد ۱۰۴۲

کتخدائی شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بست و یکم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر اصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته گل اولین گلستان شاهی

و بعمر بست سالگی بتاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه مرزا طهماسپ قلی ترک جهت طوی او نوزده بیت در تاریخ گفته در انشاء آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر بر آید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعه های اول مصرعه اول و از سر حروف مصرعه های ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بچار وجه مذکور تاریخ بر آید و آن توشیح و بیتی که از توشیح حاصل آید بیت

بیت که بتوشیح حاصل اید

اجمند تزئین بلوح محمل شاه رقم دیدم قران مهر با ماه

نوزده بیت موشح که از ان تاریخ بر اید

بحمد الله که شد دیگر ز سعی نایب سلطان
درین دولت که یارب جاودان بادا وجود او
زهی شاهی که گو این که بادا نام او تا حشر
یقین دانم که قصد او کند حل همه مشکل
بود در سایه شاه جهان منسوبی او
وجود جاه او با جفای حکم اهمیت
مراد و مقصد با وجه شهاب الدین و الدنیا
محبت بین که دار و بر دوام جهد کرد او
شهی کز باز لطف وی کند چون شاد دائم
همیشه فر با اقبال و با فر دیا آئین
بود هر مصرعه تاریخ لیس منقوطه هر بیتی

روا آید التیام از فر آن همه و صبا ان
مزین شد عالم چون گل لطف واهب سبحان
بمین عهد او با زو بسیار جود او ساسان
بهیج جود او وارد و لا مشکل آسان
رسن شادی دیده عدل امحی عطن اما
لوائی نزم او ساز د دل پر مرده را شایان
همه ریشت همه بر همه احسان
بود بیش کف نامی و سنگ و گهر یکسان
بسیج آید چو بیمار العطار ازلی درمان
همیشه حاسد احوال و بیجا و سرگردان
دگر لی نقطه ها این بیت توشیح عیان
کسی گر زین نمط شعری تواند گفت بسم الله

همایون آن داوند سر طوی شهزاده
لعالی الله گردد بالی هادی کامل
هم از حسن عطا او کند از مفلسی مالا
تو بد جشن شهزاده ز وصل آید بحمد الله
لوائی جود او هر جا بمقصد سایه افکن شد
حسود بد کو سی و رانحوست مایل طالع
حصون سرور قایم بان طوطی اقبال
لوا ز جنبش او قاجهان را داد انجم
الهی تا ابد با دانه ای قدر ... با
رقم زد نوزده بیت موشح خامه فکرم
بعرض حضرت پیر سانم گر قبول افتد
لشاد گردی او حظ امید بهم در بحر خاقان

۱۰۴۳ قبول یکدلی با این جشن عماد ارکان
۱۰۴۳ دلیل و موعد دانا العهد و النش و فان
۱۰۴۳ در از قید نوال وی لهم مر صف نالان
۱۰۴۳ قرین فرا نزد و با وجهه نایبت از ان
۱۰۴۳ امل انجا رسد کامل کشاد دل نکافا ان
۱۰۴۳ مرید کلک او با رسعادت ازین و نداان
۱۰۴۳ رواج عدل باقی با درین جشن نکو شان
۱۰۴۳ ابد با جود او همدم ستم اعدل و نمایان
۱۰۴۳ الهی تا بود عالم عمل را جود و سامان
الی طوی و مبارک با دی شهزاده را ان
سلیما کو از رحمت قبول همه موران

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

آرایش گلشن جشن و افسر و دور	همه عید شد سر بسر ماه و سال	زر گوهر فشانی دست کرم	گهر گشت چون آبله پایمال

زابس گوهر زر گرفته است اوج
دو سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
ببرج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طلوع آن چنان طرف این جشن بست
زانورش زهره و مشتری
قران کرده سعدین برج جلال

که دیگر لبش وانشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دومی شاهجهان بادشاه است بست روز بعد از کتخدائی شاهزاده دارا شکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده و الا گهر عالیقدر

روز کار طرب و عشرت جاوید آمد
عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

پیش از آند م که ز نور جبین عید کنند
پسر ارده ماه فلک بادشهی
عهد بلقیس به منزل جمشید آمد ۱۰۴۲

بست نام همه بوی گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدای در سنه هزار و چهل و دو هجری سرانجام یافته و همدرین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد ❊

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمد به سلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز ازان نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عصر جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت در مکنت و کثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیر در جهانگیرنامه و اقبالنامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقرانی مطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار چهل و چهار وفات یافت از عبارت پیخ مرد تاریخ وفات او بر می آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت در اصل ❊ خضر مرد ❊ تاریخ مرد نوشته و معتمد خان تاریخ فوتش را زمانه آرام گرفت یافته اما یکعدد زیاده میشود و مولانا میر عبد الشکور نیز می تاریخ وفات او چنین بر سلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بقضای الله قافله عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا ببست روی بجنت نهاد

آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد و ش برسم دعا

هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد
گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرد ❊

تخت طاؤسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاؤسی بود سقف آن تخت را از درون بیشتر مینا کار و لختی مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و جواهر مرصع متفرق ساخته بر مروین اساطین دوازده گانه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل بزواهر جواهر و در میان هر دو طاؤس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهرات که دران تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکهه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خانس مرزا الغ بیگ بود و مرزا اندکور بخط النسخ بران لعل این عبارت کندانیده بود الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورگان و چون بمرور روزگار بسلسله صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بران کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با سامی نام پدر بران نگاشتند و الحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بران تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و مورخان روزگار برخی از ان اشعار در تاریخ بانها ایراد ساخته در ما صاحب *قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند*

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی / که شد سامان بتائید الهی ; فلک روزی که بیگردش بکمسل / ز خورشید انگه اخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک / مینا کاریش بنای افلاک ; جزین تخت از زر و گوهر چه مقصود / ز جود بحر و کان را حکمت این بود
زیاقوتش که در قیمت بها نیست / لب لعل بتان را دل بجا نیست ; برای پایه اش عمری کشیده / گهر افسر خاتم ندیده
ز گوهر چیش عالم از زر شد چنان پاک / که شد از گنج خالی کیسه خاک ; رساند گر فلک خود را بپایش / دهد خورشید و مه را رو نمایش
مرواریدی که بر پایه اش سود / ز گردن پایه بر تخت افزود ; خراج بحر و کان پیرایه او / پناه عرش و کرسی سایه او
ز الوانه جواهر گشته الوان / خراج عالمی هر دانه آن ; در اطرافش بود گلهای مینا / فروزان چون چراغ از طور سینا
چو میگرداز فرازش کوته دست / نگین خویش جم بر پایه اش بست ; شب تار از فروغ لعل و گوهر / تواند صد فلک را داد اختر
دهد شاه جهان را بوسه بر پای / ازان شد پایه قدرش فلک سای ; کند شاه جهان بخشش و جوان تخت / خراج عالمی را خرج یک تخت
خداوندی که عرش و کرسی افراخت / تواند قدرتش تختی چنین ساخت ; اثر باقی است تا کون و مکان را / بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جایش / خراج هفت کشور زیر پایش ; چو تاریخش زبان پرسید از دل / بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل ۱۰۴۴ سنه ۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبرآباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر متوقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیم و بست و یکم جدیدی سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تبتکده برج حمل خرامید و معانقه عید و نوروز سر در شاه و جهانیان را داد بلا ساعت بعد ازان بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بران تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد یافت و چون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابوطالب

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز و دوم وقوع عید فطر و سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غره شوال	فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال	بچشم مردم دار الخلافه عید تو هست	غبار موکب شاه جهان بچشم جلال
شرف پذیر ز نوروز چنین عیدی	که بادشاه نشیند بتخت استقلال	بوصف تخت مرصع گهرفشان چشم	خدا نصیب کند عمر خضر و طول تعال
هزار سیلان یاقوت و سد خشتان لعل	بروی ما گرفت است تا نمود جمال	توان آتش یاقوت آن چراغ افروز	که زیبا و رسد افشش نزاکت و ال
فتاده بر تو یاقوت و لعل پر الماس	چنانچه عکس چراغان خنده آب زلال	بها ندارد دیگر بر آنچه خواهی هست	زنشان شوکت و فر شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد یا او انعام شد و شاعر دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی ۱۰۴۴ یافته گویند که تخت بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

تا هست بچشم در نیاید	هر چند نظاره کرد احول

واین سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند وقتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را ضمیمه غنایم ساخته به ایران برد

شیخ میر لاهوری

که ملا شاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد
دران بلده مدفون گردیده تاریخش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بصدق و یقین	شیخ میر آفتاب کشور دین	قادری بود آن خدا آگاه	از مریدان اوست ملا شاه
خواجه ملا و احمدش نام	بر یکی از دولتش رسیده بکام	در همه عمر خود نشد پابند	بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود	در دل هفته رحلتش فرمود	عمر هشتاد و هشت سالش بود	کان زمان کرد سوی خلد صعود
سال نقلش ملک باوج فلک	زد رقم میر جنتی سنگ ۱۰۴۵	گنبد مرقدش بلاهور است	همچو بر چرخ چارمی سور است

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش ابی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

وادی بن حرمت اجمیر را فیض حرم	سرنوشت سالکانست از خط ایمان	زین محل فیض جست هر جا که میخواهی بخواه	مقتوعان صد دسته گل دست از رنگ بتان
	مسجدی کان کعبه با هست تا محشر بود	کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	

باقر خان

در زمان شاهجهان بادشاه ملازم صوبه الهٰ آباد بود و مدیران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و درهمین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبدالرحیم خان مرافقت گزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دویم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن + شد افلاطون وزیر اسکندر + یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی از دهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود
۱۰۴۸

باقر خان نجم ثانی

۱۰۵۰ از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود

غیرت خان

برادر زاده عبدالله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

۱۰۵۰ لفظ تاریخ از بیان نام غیرت خان برآر ۱۲۱۱ — باقی از آن بود در ابجد بگیر در شمار ۲۴۶

سید عبدالقادر بخاری اکبر آبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام ثانی — عارف ذات ایزدی بوده
بود همنام شاه جیلانی — گوهر بحر سرمدی بوده
سال نقلش که هر که گوید سفت — عقل شهباز عرش او قدسی گفت
ذات او زنسبت توکل بود — دلت او بود باکمال و وقار
بر ریاض فنا عنقش گل بود — منبع فیض و مطلع انوار
۱۰۵۰

تاریخ بر قبر تموری

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبر آباد قبریست که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بران تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار — بعصمت ره زندگی کرد طی
خرد بهر سال وفاتش بگفت — شب جمعه و هفدهم از رجب
بهشت برین باد ماوای وی — بفردوس اعلی چو شد جای وی
۱۰۵۰

شیخ عبدالحق محدث دهلوی

یکی از اولیای کبار هند بود در ماه محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری بوجود آمد و در سنه یکهزار و پنجاه و دو درگذشته مقبره او در دهلی بر کنار حوض شمسی واقع است عبارت چند که از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف چونه مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای دقت مباحث الفاخر ابوالمجید عبدالحق رحمه الله ورحمه وسیعة آنکه از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بسته نزدیک یا در آن بنوع اکثر علوم دینیه تحصیل کرد در سن بیست و دو سالگی از همه آن فارغ شده و کلام مجید از بر گرفته بر مسند نشست و هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید یکباره دل از یار و دیار برکنده متوجه حرمین محترمین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفه اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای کبار صحبتها داشته بود از جمله و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بشوق فراوان بموطن مألوف مراجعت فرموده مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورده و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیه خاص فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علمای زمان افتخار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل درس در خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض و الا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده است در محرم ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داده و در سنه ۱۰۵۲ بتمام آگهی و گشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ۹۵۸ و تاریخ وفات «فخر العالم» است فقط و این تاریخ که یک عدد از سال فوت کم میشود از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

فاضل هند شیخ عبدالحق شرح مشکوة از تصانیفش	حامی شرع و دین سنت نسق تازی و فارسی است تالیفش سال نقلش خرد عیان بنهفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و ده سال بمحلات بهشت الله مرد گفت	بعلوم غریبه واقف بود کانزمان شد ازین سرای ملال

شیخ محمد صادق گنگوهی صیاد متخلص

از ابنای شیخ عبدالقدوس گنگوهی است و از خلفاء عم خود شیخ ابوسعید بود صاحب صدق و یقین و خداوند استقامت و تمکین بوده پیوسته بترتیب مریدان پرداختی در سنه اثنی و خمسین و الف درگذشت و این مصرعه در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم برد ۱۰۵۲

شاه صفی ابن شهزاده صفی مرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود بعمر سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت بر سریر فرمانروای نشست پیش ازین نامش بهرام مرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه در سلک نظم انتظام دادند زیاده از پیش بالهام غیبی تواتر بسکه بگر «ظل حق» تاریخ یافتند و از جمله تواریخ جلوس ۱۰۳۸

این مصرعه مولانا شناقی فروهی یافته + تاریخ + یعنی با برادرنگ شاهی نهاد + در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو د
در گذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ
آن یافته اند ۱۰۶۲ در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط شرب دوام در گذشت و بعد از وی پسرش
شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوالش در
نادرشاه نوشته خواهد شد.

شیدا

از شیخ زادهای فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقران
ثانی بعرصه سخنوری درآمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را الطعن و هجا میرنجانید هجو مرزا امرالله
کرد و او را الفعل متهم میکردند گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که امرالله مفعول است + خدا فرموده در قرآن که امرالله مفعولا +
و به هجو طالب اسلی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا + پی جیفه دنیوی در تک است + مگر قول همرنگ یاد نیست +
که دنیاست مردار و طالب سگ است + سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان پادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق نهم
فروردین ماه الهی و سال بهمن از جلوس جهانگیر پادشاه بوقوع آمده و بیست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه چهار هجری آتش چراغ
در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد پادشاه که درآن ایام در دکن بود از انجا داکتر بوتن صاحب انگریز را که
حکیمی حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای شورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم پادشاه بمعالجه
جهان آرابیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد پادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او
فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله [illegible] تجارت تعمیر ساخته بکار تجارت
بر دارند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرابیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت
از انجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی + پروانه بعشق شمع ما سوخته است + روزی بیگم
بسیر باغ میرفت میر مهدی طهرانی از بالای بام که بر سر راه بود ببانگ بلند این مطلع خود خواند **مطلع** برقعه برخ افگنده
برد ناز بباغش + تا نکهت گل بیخته آید بدماغش + بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود و مرزا محمد علی ماهر تخلص
مثنوی مختصری در مدح جهان آرابیگم گفته بتوسط عنایت خان آشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت اینست

بیت

بنات او صفات کردگار است + که خود پنهان و فیضش آشکار است

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر
خلد مکان است در ان مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده و نوادر افتاده باشد و جهان آرابیگم همزبان برادر خود عالمگیر
پادشاه بتاریخ سیوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضه نظام الدین

اولیا مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت مآب صاحبه الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در حین حیات مجر خود را التعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است * هو الحی القیوم * بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا * که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است * الفقیر الفانیه جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب است مابین قندهار و پشاور و از نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده است این ابیات تاریخ مرقوم است

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان	بادشاهی که گستر ظل وهاب حمید سال تاریخش چو جستم از خرد دادم جواب	خان عالیشان علیمردان شد از مهر خدا بانی این پل علیمردان شد از لطف حمید	بانی این پل بفال فرخ و بخت سعید

قلعه جلال آباد ۱۰۵۴

۴۵۰۱ شهر جلال آباد که بر کنار دریای آنک است برای آبادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت از کابل شمس الدین خافی حکم داده بود او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال آباد چار باغ که از آن باغ صفا و باغ وفا نیز گویند موجود است و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار است اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم است در مسجد جلال آباد تا امروز موجود است تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاه جهان اهتمام خان چو نهاد	بروی ساحت دریا بنای خیر حساب سال بنایش ز عقل میجستم	ز آسمان زمان تا اثر بود پیدا ندا رسید بگوشم بنای فرخ فال	مباد خوبی این قلعه در نسخ زوال

تاریخ فتح بلخ و بدخشان ۱۰۵۴

۴۵۰۱ چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاه جهان بادشاه با جمعیت سه لکهه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و محمد خان والی توران مغلوب شده بگریخت لفری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر الله که از عنایات خداوند جهان گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران سال این تاریخ جست از عقل دانشور بصیر	گر دفتح ملک توران سر بر ملک رقاب ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب گفت بالطبع از ره تعمیه کامی نکته یاب	بادشاه غازی علی شهنشاه جهان در پی عزم جهانگیری چو شد همی بگذرد والی توران آمد ز ملک توران بلخ ازان	آنکه گردون جهان از جمله شاهان انتخاب گیرد اقبالش جهان را صبح و شام از آفتاب ثانی صاحبقران ستان [illegible]

۳۱۰۱ و چون نذر محمد خان زر و قبیله و املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن میرزا عبد الرزاق مصنف کتاب مجمع الصنایع برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

۴۵۸ شد زبلخ و بدخشان نذر محمد خان   زر و قبیله و املاک رگذشت وران

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله بر دو اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان بس از چند اوقات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده و از اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهار

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه شرف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	و عیدگاه معلا فرش خشتی آن که شد تمام باو صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	به بست و ساخت بعون خدا بدوران ۱۰۵۶

و شاه شرف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اند در روضهٔ او در سنه نهصد و هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده اله اباد

این مسجد عالی برکنار دریای جمن متصل قلعه اله اباد واقع است و از نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب فوری چونه کاری معلوم نشد باقی بست ابیات این است

ابیات

زهی بنای همایون که در اله آباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که زینت آرایش سریر کلاه	چو او زمادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم ازو یافت علوی و سفلی	بداد و دین و شرافت چو او آرد یاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب ز دوران همیشه عدل نهاد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیهٔ صدق را بنجاک نهاد	رواج یافته دین در جهان از این مسجد	نگرد خانهٔ دین کس چو پادشه آباد
کس از شرافت و قدرش نیاورد همتا	بسطح صحنش سقف فلک بود همزاد	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک بعرش ببامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بحلق سنگ درش عینک خدا بینی	زهی صفائی که دست هنر و استاد
ازین بنا به عالم ز باعث و بانی	خداست راضی و دست خدا گشاد	بلند ز لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صانع شایسته خان نیک نهاد
زهی بنا زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبهٔ بنیاد
چو در گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین بپا افتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	بهمین بسنگ چو انسان زبان گویا باد
قدم ز سر پی اتمام ساختی عجمی	چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه داد دست تزئین	نهم چو کوه کن از دست دستهٔ فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست بار کشید از عمارتش استاد ۱۰۵۶

باهتمام فرید صدری خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر کم کنند تاریخ بر می اید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که در اوائل عملداری کمپنی انگریز در اله اباد یعنی در سنه یکهزار و هشت صد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشت صد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

وتا بامروز موجود است ومسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین دران مکان مجتمع میشوند ونماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که مهین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبدالحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و بست و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سرپرآرای آسمان چهارم پرتو التفات برساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلے ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود بادمرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع واربعین والف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضور یش برد و در مجلس استاده بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید وخود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت وخیمه را با خزانه وجمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بدو بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبید نشسته فرمود تا هفت بار دهانش از ان پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته واین مصرعه تاریخ یافته مصرعه دوران بلبل قدسی چنین زندان شد

شیخ کبیر عرف بالاپیر ۱۰۵۵ ۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری است و مزار شیخ قاسم در چنذال گده است و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی وآن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته واندرون آن روضه چهار تربت اند یکے ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم است

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان نعمان غوریه خیل داود زی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر شد

در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالاپیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار و پنجه و چهار		دوشنبه دهم بود از مه رمضان بگفت داعی حق را اجابت لبیک		اگر پیر کامل و قطب زمانه شیخ کبیر روانه گرد روان را بروضه رضوان		سپهر علم و عمل بحر دانش و عرفان

۱۰۵۴

در خانه چهارم

روضهٔ فیض‌بخش شیخ کبیر ‌ ‌ در حقیقت بود بهشت برین
هشت در لفظ نغز تاریخش ‌ ‌ یافت توفیق زین عمارت خوش
بیکمان الف و سبعه و خمسین ‌ ‌ شیخ مهدی سپهر صدق و یقین — ۱۰۵۷

در خانهٔ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم ‌ ‌ گریه کردند جمله اهل الله
سال تاریخ از خرد جستم ‌ ‌ گفت بشمر زیارت قادر شاه — ۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است که در سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ اول و تاریخ سوم که شیخ مهدی در حین حیات خود در را حاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلع اش این بیت است ع گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش + شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش + از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد و در زمان شاهجهان بادشاه بمعارج دولت صعود نموده از جملهٔ مقربان گشت آخرها بطواف بیت الله فایض شده باز بایران رفت و بقیهٔ عمر همانجا بسر برده در سنه بست یا که سبع و خمسین و الف درگذشت تاریخش درین مصرع یافته اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم — ۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او اینست

تاریخ

در ربیع الاول و چار دهم رفت زدار ‌ ‌ پنجشنبه شیخ سوی روضهٔ دار القرار
سال تاریخ وفاتش گشت از مصدر الممات ‌ ‌ ز آنکه او بود در رضای حق بهر لیل و نهار — ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشته نمی خواست که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهدهٔ صدارت کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری مرحمت بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته این مصرع است ع من دوست دامان آل رسول + و سید جلال بخاری تخلص خود رضا نموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت — ۹۸۳
در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن + وارث رسول است سال وفات بموجب نوشتهٔ مرات جهان نما یکهزار و پنجاه — ۱۰۰۳
و هفت است از عبارت + جانشین حیدر کرار باستخراج می آید سه فرزندان داشت یکی سید جعفر دوم سید علی مخاطب برضویخان سیوم سید موسی جد شاه احمد که در جوار شاه محمد خیالی در بیرون در دروازهٔ دهلی شهر پناه آسوده اند

شیخ ناصر اکبرآبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده تاریخ وفات او حال و از این چند بیت که از فضل اوصاف شیخ ناصر نوشته شده دریافت می گردد

ابیات با تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود ‌ ‌ کاشف راز و واقف حق بود
داد سبحه در کفش گردید ‌ ‌ عقد یاقوت و لعل مروارید
خاک را از نظر طلا میکرد ‌ ‌ آب را شیر با صفا میکرد
ابر را هر کجا که مینمود ‌ ‌ بارش آنجا ما عنایت نمود

ناگه نوجوان که بچه نزاد	شیخ روشن ضمیر را ابر دم داد	کودکی مرده را به نیم نگاه	زنده کردان ولی حق آگاه
شیخ با آن کمال و همت وجود	در لباس سپاهیان می بود	حامی بادشاه شاهجهان	بود پیوسته آن ولی زمان
شیخ را راه بود بی اکراه	در حرمگاه خاص شاهنشاه	از جمادی نخست سیزدهم	بود کان قطب شد به برج نهم
سال نقلش خرد باهل زبان	گفت افسوس رفت قطب جهان	روضه اش اکبرآباد است	منزل فیض و جای ارشاد است

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او مرشد خواص و عوام	هست او را ولی محمد نام	آنچنان است بیشدی در حال	که نه نیستی از جنوب و شمال
کشف او برتر است از تحریر	خارقش فائق است از تقریر	جمعه و بیست و پنجم شوال	نقل کرد از جهان خرف ملال
	سال تاریخ نقل هجرت او	مظهر الحق ولی اعظم گو ۱۰۵۷	

۱۰۵۷

احوال دهلی قدیم و بنا قلعه شاه جهان اباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته و بعد از آن بنوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز ابادانی گشت و قریب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و از آن زمان تا حال هندوان دیگر بران مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق اباد داشته الحال خراب است و از عمارتی که باقیمانده مسجدیست که هزار ستون در انجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و درین مناره را جمعی که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی ذرعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و درین شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه و زبان از تحریر آن بتقصیر قایل است از آنجمله مضجع جنت آشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر و زمان ساخته نشده و در بیرون شهر عماریست موسوم بشکارگاه سلطان فیروزشاه و در میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری وارد و از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است مادام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد و سی ذرع دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمودی که شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخت

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه اساس یافته و بنا این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم یا که بست و پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق ننهم اردی بهشت سال پانصد شصت

دیگر ملک شاهی مصادف سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهه عیسوی قدیمی در دوازدهم سال جلوسی موافق
طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند واین حصار عالی باهتمام عزت خان واله‌وردی خان و مکرمت خان
باسایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
و نقارخانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرض نهه سال و سه ماه بتصرف لکهاروپیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول
سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسید. و موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و سیریجی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی
گذرانیده پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

١٠٥٨ شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد
١٠٥٨

واین قلعه مشتمل است بر چهار دروازه و دو کهرکی و بست و یک بروج از انجمله هفت بروج مدور و چهار بروج مثمن اند
بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گوییم که قدسیان همت
بلند بتماشایش آرزومند اگر ساکنان اطراف واکناف بسان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر
نظارگیان انفس وافاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از
کاخ گردون برتر است در شکوه سد اسکندر و این عمارت دلگشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آیینه جهان نماست و دانا را عالم غیب پرده کشاد
و ابشارها که هر یک گوی سپیده صبح دم است بالوح آرا لوح و قلم و فوارها که هر گردش پنجه نور است

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالالی متلالی است با انعام زیبیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر و صفا رشک
نور و چشمه خور. دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری
بعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول
سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفر قدوم میمنت لزوم گیتی خدیو گیهان
خداوند باسانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
در فیض بروی جهانیان بکشاد

ابیات که باب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان	باقبال ثانی صاحبقران	در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام
اساس ست تا ماه زیر این بنا	بر و قصر اقبال او عرش سا	زهی دلنشین قصر پیراسته	بهشتی بصد خوبی آراسته

شرافت کی آید در شان او	سعادت در آغوش ایوان او	سجود در این سرای سرو	کند سرنوشت بدار جبهه دور
ببالین سر صدق هر کس که سود	چو دریا چون آبرو بیش فزود	زمانه چو دیوار او بر فراشت	به پیش رخ مهر آیینه داشت
ز بس زیب دیوار آراسته است	ز نقاش چین رو نما خواسته است	چنان برسرش دست ایام کرد	که گردون بلندی ازو وام کرد
ز فواره حوض دریا نشان	بآب زمین شیشه زد آسمان	چو جای شهنشاه عادل بود	ازان بادشاه منازل گزید

و اندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعه اکبراباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دختر سیومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکهه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی ذراع و عرض صد ذراع و فضای صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت آن در ایام غلبه میر سهه د جات بضرب گوله های توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه — این مسجدیست شریف خداپرستان روی زمین را و معبدیست منیف عبادت گزین را منظریست نور افزا دیده دران عبادت آئین را و مسکنیست دلکشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیده نساء زمان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین شهزاده امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر والی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه خلیل ایزد منان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود فرمان فرمای بحر و بر دادوه عدل گستر افراز بر و احسان جهانبان ملک ستان مقنن قوانین رعیت پروری و بر درده نوازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکهه روپیه که قریب هفتده هزار تومان رایج ایران و بست و پنج لک خانی ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته ایزد بی نیاز و داوای ابنا این بنای رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برفراز دارا د. امت اثار ربانیه مبانی خیرات عام مراسمه خیرات عاید کردانا دتم فی سنه

مابقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش در گذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادر زاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

جلوس نموده هفده سال فرمان روائی نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در گلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سربلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سربلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم یعنی بسال یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغی که پیش از انقضای ایام حکومت بر کنار دریای بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمهٔ اعظم اولیا ۱۰۵۸ استخراج می یابد و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نمودهٔ اوست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبراباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد 1058

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از خان ذیشان درست تصنیف قلیخان قو ... چه بانسبت است مصرعه لبود اولین فتح صاحب قرانی ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی یکشنبه در قندهار ایضا دست ولایت ۱۰۵۹ آمد نمود ایضا آمد کلید ۱۰۵۸ مملکت هند قندهار بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه برای تسخیر این قلعه لقندهار 1059

رفتند و سعی نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الٰه آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الٰه آباد فوت کرده و در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه سال ترحیل او بنیک نسق	مظهر فیض حق محب الله گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸	گوهر معدن حقایق بود مرقد اوست در الٰه آباد	اختر درج دقایق بود مرقع فیض و منزل ارشاد 1058

میر نعمان اکبرابادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبراباد فوت کرده در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود زبدهٔ آل مصطفی بوده	تابع خاتم النبیین بود قرة العین مرتضی بوده	عارف ذات ذو الجلالش دان بود تاریخ سیزدهم ز صفر	ورع تقوی برکمالش دان که ز دنیا شد آن ستوده سیر

سال نقلش بسروش فرمود	میر نعمان ۱۰۵۸ ستون دین بود	روضهٔ او باکبراباد است	تا قیامت بفیض آباد است

۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبرآباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود عقل تاریخ آن ستوده نژاد	صاحب کشف راز یزدان بود گفت کشفی ۱۰۶۰ بخلد آب بداد مدفن او باکبراباد است	ذات پاکش که از حق آگاه است با رسال وصال آن خسرو روضه‌اش از فیض ایزدی شاد است	لمعهٔ نور نعمت الله است والی خلد میر صالح کو ۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی که سراسر از سنگ سرخ است در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرآبادی محل زوجهٔ شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازه‌اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و سرای راحت جا و حمام لطافت ادا و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار و نزهتکدهٔ اسمانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایهٔ والا پایهٔ پروردگار خلیفهٔ برگزیدهٔ کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاه پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت الغای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق و مرافق و داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد انچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعه مسطور بدهند این منازل منیعه در عرص دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یارب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

بعد از انکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص
دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او
بود دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه با نصد ے
بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهانپور ممتاز بود وفات او
بتاریخ بست دویم شهر ذی القعده سنه رو داده و قبرش و قبر پیر او خواجه محمد یحیی بر کنار دریاے جمن
مقابل گهات بلده اکبراباد واقع است بعد وفات او امیر ابو العلا بمسند ارشاد نشسته بیشتر بوجد و سماع
مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلاء جذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید ✤ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد ✤ از جمله کشف و کرامات او که در کتاب
حجة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابو العلا با یاران
حلقه محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگئے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند
یاران همچنان کردند انحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطرهٔ چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد
آن سارک از قفس برآمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم
شد که دختر کی هندو بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته با خود مے داشت و
در شب باز بر حالت اصلی او ورده حظ نفسانی مے نمود انحضرت زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن
خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد از ان
زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و انحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علے
تلے نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار انحضرت موجود است و نوشته اند که امیر
ابو العلا از مدتے بعارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلاء آن صاحب فراش شدند در چند روز پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع است و چهار دیوارے
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انمقام براے زیارت
بر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر است و بران سبحان ربی الاعلی منقوش است و بطرف پایین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بود و تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
احرارے کنده است

تاریخ

آنکه بُد سجاده نشین یگانهٔ بایگان	حیف که آفتاب دین گشت نهان ز چشم ما	مورد فیض ایزدی مهبط نور احمدی	واقف سر سرمدی محرم راز کبریا
مرشد و پیر کاملان پیر سالکان زمان	مرهم ریش عاشقان غمزدگان آشنا	مرشد آل مصطفی امجد نسل خواجگان	قدوهٔ اهل معرفت نور دو عین مرتضی

حضرت امیر ابو العلا سرّ اولیا دین ۱۰۶۱
صاحب کشف بالیقین سالار اکمل خدا / خواست چون فضل از خرسال و سال آن مصطفی
از جنت بقا معنوی بسلک جاودان / گفت هاتف از جهان قطب جهان ابو العلا
گرد معنوی زین کان خست سال بنه علی جا

آن اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض
کاشف سر خدا عارف حق مرشد را / بیعت و سوز و سه و سال و حال از فهم جست
بو العلا رکن جهان عمر زمان جاوید / شد سه شنبه نهم ماه صفر صبح پگاه
گرد جو رحلت ما زین او فنا سوی اله

المحسنی الحراری ۱۰۶۱ ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود فرموده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

رفته قطب زمان بعالم پاک یافت تاریخ او دل غمناک ۱۰۶۰
شد مقامش مقام علیین در سنه الف و واحد و ستین
و بر یکی از تربت که متصل مرقد اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ۱۰۶۱
چشم آندم که ز شوق تو نهد سر بلحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعراء ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی

دو بار بسیر هندوستان آمد مرتبه اول در عهد جهانگیر بادشاه رسید و بعد چند گاه بهند دست و بست بود و بوطن معاودت نموده * توفیق رفیق طالب دوبار
تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا ابلند آوازه گشته دو مرتبه بزر سنجیده شد اول مرتبه
وقتیکه خداوندگار روم بپادشاه نامه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما را چه معنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی
زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان از مصلحت کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت در آن قصیده باین
مضمون آورده * هند و جهان ز روی عدد چون بود یکی * بر شاه خطاب زین روست مبرهن * بادشاه خوشوقت شده همین بیت
در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده و در تذکره سرو آزاد مذکور است که فوت کلیم در پانزدهم ذو الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در
نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف کردید و ار این گلشن پرید
اشک حسرت چون نریزد قلم
عمرها دریا داو زیر زمین

طالبا آن بلبل باغ نعیم
شد سخن از مردن طالب یتیم
خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
گفت تاریخ وفات او غنی ۱۰۶۱

رفت و از خامه راز دست داد
هر دم از شوقش دل اهل سخن
عاقبت از اشتیاق یکدگر
طور معنی بود روشن از کلیم

بی عصا کرد این ره را کلیم
چون زبان خامه میگردد دو نیم
گشته اند این هر سه یکجا مقیم

میر غلام علی آزاد میگوید که ظاهر امنطوق اعتبار همین است که سر در جید الندا این دو فواند بود که جدقدر ایکشمیر نقل کرده باشند از انکه شیخ عبد المجید میگوید که قدسی
در لاهور گذشت و میرزا طاهر نصیر آبادی مینویسد که استخوان قدسی بمشهد مقدس رسانیده اند اما راقم الحروف در کتاب مرآة الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه الف
و اثنی و ستین در گذشت و مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اتراک ملکه سخندان بلند ادراک بود دلبود و رود هندوستان در رکاب
میر عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان و ایالت ممالک دکن سربلندی داشت و اسپکردی در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

فانی بعشق لم یزلی حسن لایزال فیض الآن یکانه درگاه ذوالجلال
چون داشته نظام دل از روز نظام تاریخ انتقال وی آمد نظام مال ۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبراباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است آنست این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی کر صبح در جنب صفای ان شامی است تیره و خورشید از فرط ضیای آن چشمی است خیره کرسی پایدارش با ساق عرش همدوش گنبد فیض بارش با رواق فردوس هم آغوش بنیان عالیشانش بنیان لمسجد اسس علی التقوی و ذروه سپهر افتراشش ترجمان فاستوی ... و بید بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلش زرینش شمع فروغ بخش فناویل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نوید رسان عید جاوداینی بر اطراف فرش قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبراباد که با زمردین حصار سبع مستدار برسته است گوی هاله ایست و در بدر منور که از فیضان سحاب رحمت بر هانی است مبین یا دایره ایست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است متین همانا بهشتی قصریست و اللاازیک لولوی لالاکه از سر اغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بروی کار نیامده و از بدو ظهور عالم معبدی سراپا منور و مجلا نظیر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلطانی بانی مبانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که بیمن قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز و از نور نقشش اسمان را بازمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیداری ملک و ملت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در وزیدن گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری * اساس عدل را زو پایداری * مدام از چشمه تیغ ظفر خیز * کند پیمانه کفار لبریز خیالش را فلک خدمتگذاری * جبینش را سحر آیینه داری * قطب آسمان دین پروری و مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد متعال بیمن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همکنان را توفیق ادای طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر و الا و هدایت ... انرا روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت اگاه عاید گرداناد آمین یا رب العالمین فقط

فقط شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل بفضل موصوف و بعلو فطرت وجودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او *
قبل او خلوها بسلام آمنین * یافته اند ۱۰۶۳ ۱۰۶۳

میر الهی

شاعری از سادات رشید آباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد و در مرآت جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

منیث دور از اثر صحبت او | که لب گور در آید بسخن
گفت تاریخ وفاتش طاهر | بر سر خاک او ارباب زبان
برد الهی ز جهان گوی سخن | جامه پوشید سیه چون سوسن ۱۰۶۴

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ آبادی شاهجهان آباد بسیار خوب یافته و بادشاه صله آن پنجهزار روپیه عطا فرموده و وفاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوحه قبرش نوشته اند * ایکه از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است
* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد * ۱۰۶۴

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان آباد بر راه دهلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و بر پیشانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر الله که گشت این مسجد | از شرف سجده گاه اهل نظر
سال تاریخ او خرد گفتا | گشته آباد کعبهٔ دیگر ۱۰۶۴

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه میرفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

سید ملک دنیا و دین قدوهٔ کون و مکان | قبلهٔ اهل جهان کعبهٔ عرش آستان
ساعت جمعه بود سال وصالش عقل گفت | میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا
صبح شنبه پنجم شوال باقی بیکار جان | چون ازین دار الفنا شد جانب خلد جنان ۱۰۶۵

شیخ عبد اللطیف برهانپوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدرآباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شد و در آن بلده مدفون گشت تاریخ اوست * آه از آن شیخ کامل ۱۰۶۶

شیخ اسمعیل چشتی اکبرآبادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبرآباد فوت کرده و در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب بحر الواصلین ۱۰۶۶

شیخ عالی مقام اسمعیل | بود زهرهٔ اهل حیث جمیل
گفت تاریخ نقل او هاتف | آه فردوس و جنت اسمعیل

الیضاً

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدعیان و نهفت
خردم قدوهٔ مشایخ گفت	در سوم سال رحلت او

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضهٔ قولنج بعمر چهل و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخلعت منصب هزاری دو صد سوار نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کار دیدهٔ درگاه شاهجهان بود در سنه هزار و شصت و هفت هجری بمرض عارضهٔ اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب و هوای آنجا بمزاجش سازگاری داشته یافته و از آنجا بجهیواره بنابر ضعف و ناتوانی بکشتی سوار شده بجهیواره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاشش او را بلاهور برده در روضهٔ والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهدهٔ منشی گری انتظام داشت منشآت و مکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته و مجموعه رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد و بیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلص او برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرآت الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در آنجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد بادشاه گفت که از گفتهٔ خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلی است بکفر آشنا که چندین بار * بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم * بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر برساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از وست ؎

ببین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ
اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاهجهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصلهٔ هزار گز بادشاهی از قلعهٔ شاهجهان آباد بسمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازهٔ اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان موسس قوانین عدل و مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازهٔ دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجأ الملوک و السلاطین خلیفة الله فی الارضین

الخاقان الاعدل الاعظم والخاقان الاجل الاکرم ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی لازالت رایات دولته منصورة واعلام حضرته مقهورة که دیده بصیرت حق بینش از اشعه انوار درایت انما یعمر مساجد الله

بر دروازه سوم

من امن بالله والیوم الاخر مستنیر است، ائینه ضمیر صدق گزینش از اشعه مشکات روایت احب البلاد والی الله مساجدها فروغ پذیر این مسجد کوه اساس گردون مماس که کریمه لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیان پایدار اوست و بنیه والقی فی الارض رواسی نشان نه عمود کبار استوار او و قبه فلک نشانش از طبقات آسمان گذشته و شرفه طاق سپهر نشانش باوج کیوان پیوسته

بر دروازه چهارم

گر ز طاق و قبه مقصوره اش جوئی نشان ٭ هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان ٭ فرو بودی قبه گر گردون نبودی تا نهیمش ٭ طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کهکشان ٭ فروغ شمسه پیش طاق جهان نمایش روشنی بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش نورافزای قنادیل جنات منبر سنگ مرمرش چون منبر مسجد اقصی مرقات

بر دروازه پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق گشاده پیشانی بشارت رسان ولقد جاءهم من ربهم الهدی ابواب رحمت آمایش صلای والله یدعوا الی دار السلام بسامع خاص و عام رسانیده منار سپهر مدارش ندای بخیر الذین احسنوا الحسنی از نه رواق گنبد فیروزه فام گذرانیده سقف رفیع با صفایش تماشاگاه روحانیان کره افلاک

بر دروازه میانه کتبه یا هادی بخط طغرا نوشته است

بر دروازه هفتم

صحن وسیع دلکشایش سجده گاه پاک نژادان معموره خاک روح فضای فیض انتما و طیب هوای روح افزایش از روضه رضوان حکایت کرده و عذوبت ماء معین حوض دلنشین لطافت آمایش از چشمه سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجسته

بر دروازه هشتم

و طالع شایسته بسرمایه ابتنا و پیرایه تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کاردان کارگزار و فرط اعتقاد و اهتمام کارفرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جهد استادان ماهر دانشور و وفور کوشش پیشه کاران چابک دست صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکهه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازه نهم

بفر قدوم اقدس بادشاه ظل الله صاحبقرانی بیت خداآگاه زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و مبنای اسلام و ایمان را متانت و رصانت کرامت فرمود سیاحان ربع مسکون و مسالک نوردان کوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و حصانت فرا دیده نگردیده

بر دروازه دهم

ومرات خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر اگه سوانح نگاران بدایع ارباب ملک ودولت وصنایع شناسان اصحاب مکنت وقدرت انداز فراخته بنای این شکوه وعظمت برزبان قلم وقلم بزبان نگذشته فرازنده کاخ هستی وطراز نده بلندی وپستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش ست

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را نهنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت وزمزمه تهلیل مهللانش را نشاط افزای بر معتکفان جوامع جبروت واراد روس منابر معموره جهان را بخطبه ذات جاوید طراز این بادشاه دادگر دین پرور که بیمن ذات مقدس مبارکش الواب امن وامان بر روی روزگار کشاده است آراسته دارد بحق الحق واهله ۞

کتبه نور الله احمد ۞ قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نکویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست	جبهه او باد عاشق سجدهٔ این آستان	پرتو انوار او چون عالم افروزی کند	سپهر را گرد نقش آیت حیرت در دهان
مسجد این است فی بیت اماس جبرئیل	خلوت روحانیان را شمع بزم او جان	دست استاد قضا از رخامش ساخته	روسفید ابدآباد گشت از بهر کان
نیست در وی حاصل اوقات اهل طاعتش	خیر و عا تانی ما اختیار شاه جهان	در بنای خیر این سعی که او را همتش	حاصل کان جمله خواهد آخر حرف کان
تا همیشه قبلهٔ اسلام سمت کعبه است	قبله گاه آرزو باد جهان بین جاودان	مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود	قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان ۱۰۶۷

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود وانجامش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع آمده لیکن چون قلیلی از کارهای کار باقی وجلا مانده بود نظر بجودت تاریخ بحکم بادشاه دران سال داخل نموده شد وبیرون مسجد در کنج جنوبی وشمالی دار الشفا ومدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان بادشاه

ازانجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولی عهد خود ساخته بود بنابران دیگر برادرانش خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سوم می بود مدام بادی عداوت پیدا اشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار وشصت وهشت هجری بادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولی عهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد ورفت اخبار از هر دیار بسته نمود وبسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد وعالمگیر که در دکن بود ودر همت وجوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود ومدام خیال بادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامراء ودیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگاباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبراباد است با داراشکوه رو نمود وتا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت وازانجا نیز شکست خورده بدهلی رفت وازانجا از خوف عالمگیر سوی لاهور وبهکر روانه شد واورنگ زیب باکبراباد رسیده ورا خالی یافته بتاریخ هفتدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظر بند محبوس نموده مالک تخت وتاج گردید تاریخ این معامله که مولف بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود درینمقام ثبت نموده شد

تاریخ

ماث یازدهم

کرد چو حبس پدر را چو شه عالمگیر
گفتم انجوا جه خبر یابی تاریخش زانکه

دل من گفت که حیف این چه خبر می‌بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
پی تامل سر راهی بکشید و فرمود

داد این حافظ شیراز بشارت بدلم
هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم

مشکل این است که هر روز بتر می‌بینم
هیچ مهری نه پسر را به پدر می‌بینم

۱۰۶۹ یعنی اگر از عدد مصرعه اخر که یکهزار یا نعند و چهل میشود الفاظ تامل و عدد سر راه که الف باشد و سر دو چهار صد و هفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ راید

ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز اسمان لبست هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم ابان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری معانق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیر رفته و این قطعه ملک الشعرا ابوطالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان
نامش اورنگ زیب کرد فلک

خلفی همچو مهر عالمتاب
تخت زرین پایه گشت عرش جناب
طبع در باب سال تاریخش

تاج صاحب قران ثانی یافت
چون باین مژده آفتاب بدا آجنبت
زد رقم آفتاب عالمتاب ۱۰۲۸

گوهر بحر از و گرفته حساب
افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۸

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم ار دی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نوازخان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاطی
فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بختش

که کلبانگ عیشش بگردون رسیده
سرافراز ناهید جاوید دیده
فلک گفت تاریخ جشن زفافش

قران کرد سعدین دولت بنحوی
نهال برومند شاهی که دولت
دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ۱۰۴۶

که زان آن قران چشم انسان ندیده
چو اقبال در سایه اش آرمیده

۱۰۴۶

و شاه نوازخان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه بتواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروائی بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بست و سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اغرآباد عرف شالامار بمکان تخیلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و باز دوم

ساعت نیک اختیار کرده ولوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بیست چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نهه مطابق بیست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد و هفتاد و یک ملک شاهی بر اورنگ شاهی نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند بدر بش شاهجهان پادشاه از لعل زبان گوهرفشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل دهان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمودند آفتاب عالمتاب * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ * و شخصی دیگر این مصرعه یافته * سزاوار سریر پادشاهی * و دیگری * زیب اورنگ و تاج جهانشهان یافته یکی از فضلا * پادشاه ملک هفت اقلیم * یافته و سید عبد الرشید صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم * و ملا عزیز الله خلف ملا محمد سعید مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته ان الملک الله یوتیه من یشاء * و مورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

چون ز فیض مقدم او زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد

و ملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل بشگفت چون گل خورشید شکفت	حق ظاهر شد غبار باطل رفت
تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا	ظل الحق گفت الحق این حق گفت

1069

و شخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند از آن نوشته میشود

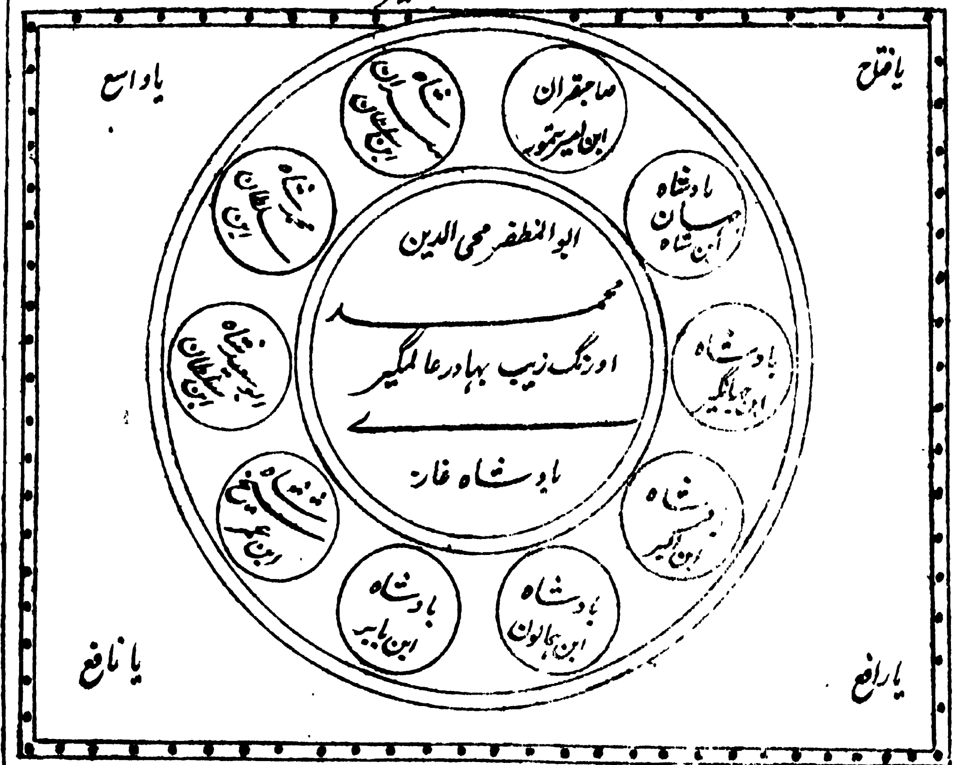
بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم * از جمیع نقره سال جلوس بحر احسان پیدا اید * الحمد لله رب الکریم اهو شهود و درود معدود بر بها ثنای احمد برگزیده معبود * و بر آل آن زبده اهل شرف عز الوجود * و بر اصحاب آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون و مکان * رسول اهل جهان سرور زمین و زمان * و هر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است و اعداد عشرات و مات مصارع اول تا ششم بیت برابر احاد و عشرات و مات مصارع ثانی خود است و حروف مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب مهر و جهان	ملک پناه و رسل تاج انبیا سلطان	شفیع کون و مکان احمد رسول الله	پناه نامران اشفع زمین و زمان
سواد عین ید الامیر ملک ملل	امیر کل رسل رهنمای کون و مکان	خلاصه وجود جهان ماه مطلع لولاک	شه جهان و فلک قدر روضه احسان
سما حلم و سخاوت مه جمال و کمال	پناه تاجوران کاسمان قدر چنان	سحاب جود شهنشاه مالک کونین	امین مهر و جهان دارد ده قدر جهان
پناه اهل نبوت بهار علو	اکمل مراد ملل ابروی گلشن جان	مطاع دین جهان تاج صاحب معراج	سپهر مجد شفیع عالمیان
	کمال ید ورع ابروی موجودات	جهان جود و حیا مصطفی رفیع الشان	
	کعبه ارض سلطان انبیای کاینات	قبله دین رسر موجودات	

شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبهٔ اصفیا * سرور دوسرای محمد مصطفی * صلی الله علیه صدر رسل و آله و سلّم *

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



ومقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند وبجهت مناسب برروی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ واختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار وهفتاد ویک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنقریک فلانبنسی یافتند وچون در سنه هزار وهفتاد وهفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دویمی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول دراجمیر بسال هزار وبست وپنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکری فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه آن ازولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود وعالمگیر آن خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند ودر کهجوه که پانزده کروه غربی ازبلده الهآباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد جنگی عظیم رونموده وسلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار وشصت ونه وقوع یافته وضمیر شاعر که همراه آن هم موجود بود درعین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید ودو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

زهی خبر تو سور مبارک بادا | پیوسته ترا تاج مبارک بادا | جستم ز پی شگون فتح تاریخ | دل گفت شود فتح ترا بادا ١٠٦٩

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله به رخنگ در ارکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اند یار او را مع اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک وقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد داراشکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت تهته گریخت عالمگیر هم در پی او فرستاد و مدتی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود و آخر از آنجا بصوب گجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از آن بطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست و نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت دارا مع پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتم شهر پور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضرآباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن داراشکوه شورشی عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد بهجری مردمان سخت خان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر آنجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بفرمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در آن قلعه مقید ماند این تاریخ تعمیه در شهادت داراشکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

عقل پای ادب گرفت و گفت | قتل داراشکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شد که از آن نسخه استخراج می یابد *

تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است	رتبه اش در مقام ابدال است	شاه داراشکوه نامش بود	در کمالات شیخ جامش بود
جمعه و غره مه عاشور	بود روز وصال آن مغفور	سال تاریخ نقل آن شه چون	شد رقم صاحب بهشت برین ١٠٧٠
	مرقد آن قتیل عشق الله	هست در گنبد همایون شاه	

و این اشعار آبدار از داراشکوه است که هنگام شهادت از زبانش برآمده

دوری که شود او بمسمار فطرت | و آنم که بود او از انجم کدورت | من دامن خود بگیرم اندر عرصات | گوئیم ضمایای ذنب قلت

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته لنگهای زنگارنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۸ شیخ مهدی که بود پیر جواد | ساخت مسجد خجسته بنیاد
گر تو خواهی عدد ز بنیادش | در حروف خجسته میکن یاد

مطابق سنه احد جلوس والاشاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ۱۰۶۸

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان | شد بترتیب حسن باب الجنان
سال تاریخ از خرد جستم بگفت | داد خلوا حضا حصینا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد دارا شکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دانشگیر شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر پیداست اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود و الله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و در ان باب گفته بیت کوه ماران نگر لعل بدخشان دارد * اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد * و ان باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتد و ملا شاه در ان باغ اقامت انداخته بتجمل تمام بسر میکرد و دستور داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصی در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد و ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشت و میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل دارا شکوه متهم بالحاد شدند عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد و چون بمطالعه بادشاه در آمد تکلیف حضور موقوف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهلم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد و هجری در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجاست و تاریخ نوشتن بر لوح قبرش مکتوب شده ۶۵ داد ملا شاه بر توحید جان * و تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است و از ان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه	نور الله قبره و ثراه	پیشوای محققان بوده
رهنمای مدققان بوده	از مریدان شیخ میرشن بود	جای عزلت بکاشمیرش بود
پاس انفاس کسب او بوده	متنفس عرش و فرش بیموده	۱۰ عقل تاریخ آن خدا آگاه
گفت محبوب خلد ملا شاه		

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سرتا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

بنایافته بصرف یک لکهه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرآت جهان‌نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خادمان آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صحی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در آن مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانید و همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب شد و فصحا و شعرا تاریخها گفتند از آن جمله این تاریخ است که از آن سال هزار و هفتاد استخراج می‌یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان ❊ که تازه شد به سحاب کفش گلبن جود
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت ❊ که آسمان به رخش خم شود برای سجود
چو با فروغ مهی آسمان مسجد علا ❊ که گوی نیکی ز ابنای روزگار ربود
نوشت بر ورق مهر خامه تاریخش ❊ خلیل واحد سبحان سال کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین و الف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ یافته اند

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود در اکتساب تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت بر هند و پسری عاشق شد هرچه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت از آن باز همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعری میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت داراشکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدی او را دوست داشتی روزی تعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد و خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است ❊ کشفی که ظاهر است در او کشف عورت است ❊ در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند و از فرط ماخولیا تن در نداد او عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از آن شایبه انکار معراج لازم می‌آید

تاریخ

انکه بحقیقتش باور شد / خود همین ترا ز سپهر پیناور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک / سرمد گوید فلک باحمد ور شد

چون او را بکشتنگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را به بندد سرمد از ان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود او گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت

سر عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سر ما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد
این دو تاریخ که یکے ازان تعمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲ چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست / گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

ایضا تعمیه

بعد بریدن سر طاغی بگو / سال قتلش سر بریده ست وای ۱۰۸۱

تاریخ

عارفی حق حکیم سرمد بود / ذات والای آن خدا آگاه
در همه عارفان سر آمد بود / بود بیشک قتیل عشق الله
همچو منصور فلک لعبِ بازے / گفته ام سال قتل آن مقتول
بود ذاتش بپا کدامانی / بود مقبول اسپ سرمد مقتول ۱۰۷۰

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نورگڈه که مشهور بسلیم گڈه است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند
اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم ۱۰۷۳

نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سر بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و نه هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگ آباد معروف است و عمارت و نشیمنی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه لست و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد و چهار بر سمے آید قطعه اینست

تاریخ

حیف کز فوت قدوهٔ امرا / تا کند فتح ملک باقی را / دور زان آفتاب فوج کمال
سر داغ شد نصیب سپاه / رفت بیرون کشید رخ نگاه / مردمک شد زگریه ابر سیاه / حسب این مصرعه از زبان غنی
خسته از بسکه برق آه از دل / انکه داغ اند ماه تا ماهی / شد نفس ناله در گلو ما را / مرد اسلام خان والا جاه ۱۰۷۴
خرمن ماه ماند یک برگاه / همه آزاده دل گدا و شاه / همچو نی زین مصیبت جانکاه ۱۰۷۴

نواب نجابت خان خانخانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود و میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهادر هم خطاب میکرد در همین شب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منها سے یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او ✤

تاریخ

در هزار و دو از دهم آمد	به یکم از رجب نجابت خان	باز در چارم از جمید نخست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال کامل عمرش	همچو عمرش شفیع انس و جان	زین نشان نجات شد چو بجان	رحمة الله علیه و الغفران ١٠٧٥

ایضاً

بنصف لیل احد چارم از جماد نخست	هزار و خمسه و سبعین بشد بزرگ درست ١٠٧٥

و از الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت قضاء الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ١٠٧٥
ملک نصرت کشمیری است ع گفت با لقب شجاع زیبا رفت ✤ بتعمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست
غم دل روی آسمان بگرفت

وفات شاهجهان بادشاه ١٠٧٥

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافت و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریر آرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هیجده روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکلخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنزهتگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او نظمها گفته اند از انجمله یکے این است ز عالم سفر کرده شاه جهان ✤ اما یکعدد زیاده می شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان	رضی الله گفت اشرف خان ۱۰۷۶

1076

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات	برداشت بعزم عقبے تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را	گفتا خردم — شاه جهان کرد وفات ۱۰۷۶

1076

ایضاً از دیگری

بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال	گفت بیدل برسریر قرب یزدان جای او ۱۰۷۶

1076

واین چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

آنکه فردوس آشیان آمد	ثانی صاحب قران آمد	شاه گیتی پناه شاه جهان	چون ز دنیا شده بقصر جنان
از رجب ماه بود بست و ششم	کز شاهی شده بچرخ نهم	سال تاریخ رحلتش رضوان	ز ورق رقم عرش خلد شاهجهان ۱۰۷۶
	روضه او باکرا باد است	همچو فردوس عرش بنیاد است	

عضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت بهار لوای بهجت و سرور افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دو اب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت بهار بوزر رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی پتنه سر بلندی داشت بهفدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبے گردید نعش او را از پتنه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان عضنفر خان که بود	بر دلش پیدا بسی راز نهفت
دست جود او بجاروب کرم	گرد حاجت از در دلها برفت
از سحاب فیض آن دریا نوال	گلشن جود و سخا گل گل شگفت
گوهر جان را بشا راج اجل	گرچه قیمت داشت لیکن داد مفت
سال تاریخش مه روشن لقا	هفدهم از ماه ذیقعده گفت

باغ مراداباد

چون عالمگیر بادشاه در مراداباد باغے بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغے بنا شه عالمگیر	فیض بخش جهان چو مهر منیر
بهر تاریخ او چو کرد سوال	گفت هاتف که دیده باغ جمال

درین تاریخ اشتباه است اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت برآید وگر کلمه دید ع

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نه معلوم کدام درست ست

شیخ حسن بن شیخ الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر بختی در سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد + معشوق عاشق نما + تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگارست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلادش در سنه سبع و الف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین و الف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده + رفته زجهان امام معصوم + ۱۰۷۹ و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چو باغ خاندان نقشبندان	فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد	وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش	ندا آمد زعالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش مرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بمدد طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره و شیی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محفوظ بود در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن سند نمود او ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه تنجانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر تنبای مرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی	غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش	که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود ۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که دمه غمگین	هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پی سند بگو	پنهان شده گنج هنری زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

۱۰۷۹ دوش من گفت قائلی که عجبی / منیست فائتش غم انتقال محبی
قلت اسکت انت لیس ذکیا / کان لیتا دهاهر او نقیا / دل از خرد سال رحلتش طلب کرد
ای دل ای بیخبر ز مرگ بمیر / زندگی دیگر است مرگ عزیز / فال لنا ان تقول حی غنیا
کیف یموت الذی یکون القیا / مرد ولی عند من یکون غنیا

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از همون سنگ که بران ایات قران ونودونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار وهشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

۱۰۸۰ سال تاریخ فوت او بشنو / از دل صاف پیر پاک شعر / آه سردی کشیده وگفت بگو / باد همدم بحوریان بهشت ۱۰۸۰
بای کوکلدی بنت ملائم خان ۸

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره برکمر بسته وباشه در دست سیر بیابان میکرد واز صید آن باشه قوت حلال میساخت دراثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد ودر شهر اکبرنگر عرف راجمحل درآمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص وعام آن دیار بوده است بسر بالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل وهیئت مطهره برکمر وباشه در دست خواهد آمد اورا تکلیف پیش نمازی کنید این بگفت وجان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز وتکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند وابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان واکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند وشاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه رار کابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند همدران موضع بذات او عارضه دست داد که هردو پای او خشک گردید وفاتش در سنه هزار وهفتاد وهفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار وهشتاد استخراج سے یابد

تاریخ

۱۰۸۰ شاه عرفان پناه عالیجاه / شده فیروزپور زو معمور / بود شاهانه دولت آن شاه
نعمت الله مظهر الله / ملک بنگاله گشت ازو پرنور / کو ندارد باین تکلف راه
نارنولی است آن ولی خدا / نعمت دولتش چنان شد پیدا / گفت تاریخ نقل او ایام
رفع الله قدره ابدا / که مگر صاحب قران شد آشنا / نعمت الله مهر عدن مدام ۱۰۸۰

ایضاً

۱۰۸۰ آنکه در آفاق بود صاحب صدق ویقین / چون ز جهان فنا رفت بدار البقا +
پر شده از نعمتش سفره چرخ و زمین / سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامه سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب [illegible]
و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس ثانی سرفرازی
یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صایب فوت
۱۰۸۰ کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + (۱۰۸۰)
بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که مطلع
اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بر طبق وصیت
بر سنگ مزار او که یکقطعه مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۰۸۰ عندلیب نغمه پرداز وصاحب صائبا | رفت ازین عالم بسوی خلد دارالسلام | خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش | بلبل گلزار جنت صائب [illegible] (۱۰۹۰)

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه [illegible]
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هنگام فتح بلخ بر دست سلطان [illegible]
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده گریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ [illegible] بتخلص
مدح خان مذکور یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید [illegible]
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر برنیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشتی دیوانی [illegible]
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال [illegible]
دلبستگی تمام بود اتفاقاً همدران ایام ظفر خان ناظم صوبه کشمیر نیز با وی تعلق خاطر پیدا کرد و هرچند او را [illegible]
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجمله است بیت

خفته را بیدار سازد باد دامان یحیی | مرده را در جنبش آرد بوی انبان شیخ
لبته حیض یحیی شد شملهٔ دستار شیخ | رشتهٔ تسبیح او شد تار پستان یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنابر ملاحظه حکومت ظفر خان ناشنیده انگاشته
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش بنظم در دست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

۱۰۸۱ بیا پی سال فوتش را چو خوانی | محمد محسن مخدوم فانی

ایضا

۱۰۸۱ چو نامش با تخلص همره مخدوم برخوانی (۶۹) | شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی (۳۹۱)

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را آمده و طالع ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع بر سم تجارت و سیاحت هند آمده و بادشاه اورا از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایهٔ پنجهزاری رسید در مرات جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مایل گردیده اکثری از احکام تحریفات الجماعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک در هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود در گذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه نوفا مع الابرار ۱۰۸۱ + و دیگری گفت
گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار میر کیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب | سوی جنت بصد لطافت رفت
هاتف غیب گفت تاریخش
طائر روح آن خجسته نهاد | یکی از صاحب شرافت رفت ۱۰۸۱
زین گلستان پر آفت رفت

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در ملک ام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع | شد خاطر جمیع محبان شاد و شاد
تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من | پای خر ان بریده ز باغ حسین باد ۱۱۳۱ ۵ ۱۱ ١١٣١

تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاور نگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطرخواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هرکه شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه | زیب تاج و تخت و فخر دین و داد
آبروی دیگر از تالاب داد
رونقش از گلشن و مسجد فزود
بهر تعمیر سرای دلکشا | خان بختاور که همت کشاد
چون شد این معموره دلکش بنا | عقل بختاور نگر نامش نهاد

خواست طبع سرخوش جام سخن	سال اتمامش ز فیض بامداد	شاد و خرم زد برآمد راه رو	گفت بجا در نکرآباد باد

۱۰۸۴

شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب ٭ و کدخدای او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بظهور
۱۰۸۴ آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد بنا شد

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی پهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاءالله بلگرامی در تاریخ او گفته ٭

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه	بادشاه دان او برضوان اله	در سنه هشتاد و چارم با هزار	چو سیر ذیقعده رفت آن یار غار
	سال فوت آن شریعت دستگاه	آه قاضی یوسف آمد آه آه	

۱۰۸۴

بحساب مکتوبه آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و لفظ آمد با تاریخ کاری ندارد ٭

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوبی گوئی و معنی یابی او احدی برنخاسته تازه خیال بود در بلده ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و مرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

۱۰۸۵ مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش رسید	برکشید آه و سال تاریخش	گفت ملا مفید بلخی مرد

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بوده در اکبرآباد واقع و بانیش عالمگیر بادشاه شاهی که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه آن میرزا ایزدبخش قلمی نموده کتابه اینست الله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان است تعالی شانه از سویدا دلها آدابش گل بینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش طهارت وقف خاک وابش وسعت صحنش زیر بدنظر نگنجد در رفعت کنگره اش مبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای چون چون سپهری از دور گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش جا کرده از بینا صفا را دریاب که گوهر را در یاب است و آنجا دریا از رشک صفایش چون رشته در پیچ و تاب از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست پیش طاقش از کوهی تا سقف فلک خمیده یا همچو راکعان پشت متواضع خم کرده هرکه را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد اگر زمینش در این سرزمین امری شنید هرگز از سجده سر بر نمی چید حضور با که توام و نجات در صلوات برغم با نغز آرکه گلبانگ شهرتش اقطار عطار گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجا است و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجاده تا به رساند و عطاسی بادشاه

زمان مالک الملوک و دوران المتخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ بی احیا و سینه رسول الله خیان بمرتبه فنا فی الله پرداخت که خانه خود سرخانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی که از دار الخلافت بهبیت الهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزوزا ورنگ کمترین چاکرش باجگیر چین و فرنگ تعمیرش مسجد بکن کلیسای اهل شرکت و نفاق و تحرمیش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق بهترین امر برگزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسیار خوشنما است بنایش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لیقی ائین باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده و ان محمداً عبده و رسوله سحر از سال ایجادش ۱۰۸۵ فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری پر سبط رنگی دیگر ۱۰۸۵
یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرسبط بلثت صاحب در اطرافش دو کان بیوپاریان تعمیر کنانیده رونقی دیگر بخشید

سکندر شاه ۱۰۸۶

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او یافته اند + وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است و در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا دردا و وا ویلا که از چشم جهان
صد هزار افسوس بماند ده و غم وورد است واه
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا
در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او

در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
چاک بادا سینه این گیتی نامهربان
شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

سعید خان قریشی ۱۰۸۷

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره متبرکه مولتان است در عنفوان شباب ملازم سلطان مرادبخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمدآباد گجرات رفت و بکثرت بذلی در تقرب از تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بمجرا شاهزاده میرفت داروغه غسلخانه که یکی از حیله‌ها بود راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه جنابت چو جناب الله است + هر حکم تو چون حکم کتاب الله است + این حیله دیو فعل مناع درت + ابلیس صفت مانع باب الله است + سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و احاد الناس لمحه

صحبت یاد میداشت فریفته وی میگردید حاضر جوابی و بدیهه گوئی او مشهور است نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفند بدست خود ذبح کرد چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم + همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای نماز رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد لعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود برآورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید　　چاره کار خود ای تشنه لبان زود کنید
دیرگاهست که از دیر مغان دور تریم　　زود باشید بکف جام می اندود کنید
شربت حب نبات لب جان بخش ایاز　　نوش داروی دل خسته محمود کنید
حرف مصرفه واعظ نتوان کرد بگوش　　گوش بر زمزمه چنگ و نی و عود کنید
هست بهبود شما نیز که شاه مراد　　بهتر آنست که اندیشه بهبود کنید
می شود صدق چو سرمایه هر سود بود　　هست امید کزین شیوه بسی سود کنید
بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید　　سعی در یافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بما بدهند شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بودید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی و تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع عقاید شاهزاده محمد علی نقی خان را که از منصبداران عمده و روشناس بود بکار دیوانی سرکار والاش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر بلندی گرای بود زیرا که تا شیخ حاضر می بود سلطان بهیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان درآورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده بادشاه میدانست ناچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل بر طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود بکوی تو دیگر نشست ما　　در دوم که بار رقیب تو خاطر نشان
پیچیده است زلف تو بهم شکست ما　　خر تو بهیچ کار برآید ز شست ما
چون سبزه در ره تو بسی پا فتاده‌ایم　　دلبسته خیال میان جان کف
ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما　　سد مسکن ... این شد ...

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین سعید ‖ با دسر نیاز و دست خود رست یا

و همچنان کوچ درکوچ بشاهجهان آباد رسیده بنابر خواهش سلطان دارا شکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود
واپس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه باوجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان دیوان اعلی
وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان
رفته بود از عالم رحلت نمود و بمقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود
یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی نی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه
تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم ست عبارت
این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی
تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشت شانزده روز از محرم ماه	شب شنبه و هنگام صبح بود	که آن محمد مهدی سپرد جان بالله

این مقبره پرنور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در ۱۰۸۸ شنه
هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات
او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل ما نه بر می آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان وی این تاریخ گفته ۱۰۸۰

تاریخ

مهدی دین رحیم کریم نفس همام	دلهای تنگ و تیره ما یافته ضیا	چون آن سعید روح شد نشین باغ خلد	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

۱۰۸

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی ‖ سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او ‖ از پی سال وصل او طبع شده مشیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم ‖ از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود ‖ عاشق شیر حق بود ۱۰۸۹ سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال پیرم داخل جنت شده ۱۰۷۵

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو پسرے بود و در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار
مرزا صفر معمائی نوکر بود و مرزا بلطایف الحیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لا ولد

بود و از ابتنای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سائر و شعرا عصر جهانگیری
و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده ـ کرده
با رادت انتخابم ـ بخشید مریدخان خطابم ـ بعد از فوت داراشکوه و مرزا جعفر بلباس فقر در آمده
ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت
دانشمندخان که در مذهب خویش بتعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زوای مطلق گرفت
و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

۱۰۸۹ حیف نز بزم جهان معنی طراز رفت ـ مست بکنج عدم از قدح موت شد
سرخوش عندیه خواست سال وفاتش ز دل ـ گفت خرد آه آه ماهر ما فوت شد ۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این ست

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد ـ قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
۱۰۹۱ خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم ـ سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار نود و دو هجری باقرخان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

۱۰۹۲ چاهی شد و حوض و البشارت ـ در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت ـ سرچشمه آبروی دارین ۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جمنه رنجیت رای کاتهه پدر رگهنورداس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار
و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

۱۰۹۳ چاهی بنا نموده رنجیت رای کاتهه ـ تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جاری ۱۰۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده
در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که پادشاهی از
سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی
نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل
موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

	خشت اول چو بر زمین انداخت	هاتفی گفت با امام رضا ۱۰۹۴	

۱۰۹۴

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای بفاصله یک کروه شرقی از شهر قنوج است مردمان انجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و قبری دارد که بران هیچ نوشته نیست تبادر میگردد که مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

در دولت اورنگ شه عالمگیر	تعمیر شد این بقعه فردوس نظیر	اندر سنه هزار و تسعین و چهار	شد بانی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

۱۰۹۴

بختاور خان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاور نگر که قریب دهلی است بنا نموده اوست در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

دریغ از همان بختور خان برفت	نماند آب در گلستان سخن	خرد خواست تاریخ فوتش ز دل	بگفتا که کو قدر دان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در انجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از انجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر ۱۰۷۷ + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیر خان که یکی از امرای عالمگیری بود امد و در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + بازن و فرزند سنبها شد اسیر + ۱۰۹۰ بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الاخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا انکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این عالمه در عباس + کافری جهنمی رفت + یافته اند ۱۰۹۹

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و بر ایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سر حلقه نروکه ها بجی رام	از باد بروت پشم در دست	با هفت پسر که همراهش	چون کوه سری به تیغ می‌بست
عمری در کوهسار میوات	می بود چو خرس از خودی مست	با لشکر خان آسمان جاه	گردید طرف ز فطرت پست
یعنی به پناه قلعه کوه	بر جنگ مبارزان کمر بست	آتش زنه بهادران خورد	چندانکه ز سنگ چون شرر جست
نکبخت بصد هزار تشویش	تا از دم تیغ بی امان رست	در تاریخ خمس مندرس فنکر	فرسود دل نروکه شکست ۱۰۹۷

باب یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معز الدین موسوی این تاریخ بر رسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

١٠٨٩ شاهی که قضا ز دکمند تدبیرش | شد ملک دکن مسخر شمشیرش || می جست فلک ز بهر تاریخش | سر داد عدد ز فتح عالمگیرش ١١٥٩

یعنی اگر عدد سر عدو را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت مرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را بسلسله نظم کشید اما کم شنود

تاریخ

کافرمای ملک بیجاپور | کز نقصان هوش بخشش خفت
لشکری بر سرش گماشت که شد | طاق نقش طاق و گشت با غم جفت
سال تاریخ از خرد جستم
گرد از لبس حمایت کفار | بادشاه جهان بتو آشفت
شد چو عاجز سکندر عادل | خاک درگاه را بمژگان رفت
١٠٩٦ فتح الاسکندری مبارک گفت ١٠٩٦

١٠٩٦ و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت ع ز روی فضل بیجاپور شد فتح ١٠٩٦ بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمدنگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله والله سواه ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله در سنه ٩٥٦ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمدنگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقوش ساخت

تاریخ

١٠٩٠ شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه | آنکه داد مداوم داد ملک شاهان گرفت || فتح بیجاپور کرده بهر تاریخ ظفر | رز ب نمود اقبال و گفتا ملک سکندر گرفت ١٠٩٦

و این توپ تا حالت تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است این ربحها در باب فتح بیجاپور ایزد بخش متخلص به ساقی نظم نموده

تاریخ

تند باد قهر شاه دین پناه داد گر | از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت
تا بهاری کرد شمشیرش بهر کوه و زمین | غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت
١٠٩٧ از برای ضبط سالش هاتف از ره کر رسا | شد کلید باغ بیجاپور قصد شاه گفت ١٠٩٧

ایضاً

١٠٩٧ مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم | که شود شاه زمان را سبب مسروری || شد صبیم ز حق این مصرعه برجسته رسا | فتح ملک دکن و قلعه بیجاپوری ١٠٩٧

ایضاً تعمیه

۱۰۹۷	تیغ شاه عالمگیر غازی	شنیدم ملک سلم پور شد فتح	پی فتح دکن بی پای افراز	نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را دامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷	از نصرت بادشاه غازی	گردید دل جهانیان شاد	آمد بقلم حساب تاریخ	شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیچ خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسبب خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایت بست چهارم ذیقعده سنه ۳۱ جلوس والا مطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم + و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل و جاء الحق + و منشی عبد العلی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۶	ای شاه جهان جهان پناهی کردی	فتحی عجب از لطف الهی کردی	از مصرعه تاریخ شنو مژده نو	فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما "من" گفت بنویس ۲ — مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه اخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این چنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی آنگاه برگو ۱۱۰ — مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

بوالحسن هشت جا بچار محل	مدرش کرد از آن مکان تقدیر	چون کی وی رفت او بجایش نشست	شاه اورنگ زیب عالمگیر ۹۶۳	۱۰۹۸

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر یکجا نمانید تاریخ که هزار و نود و هشت است بر آید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد که سلطان ابوالحسن از آن در سنه هزار و نود و چهار بتعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سنا لعق از این ترقیم یافته و میر عبدالکریم امیرخان در فتح قلعه گولکنده که حصار کرده از حیدرآباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد ۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبدالقادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب	آنکه دارد تکیه بر تخت او فتح و ظفر
غرضش از اقلیم و سلطی کرد آهنگ خروج	تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود	در عمل وزنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم	همچنان بر تاب قطب الملک طوفان داد سر
گشت از روی عمل در دین اهل حساب	سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر ۱۰۹۷
خواستم روشن شود آئینه فتح دوم	داد شوخیهای اورا کم درین مصرعه خبر
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کند	اعلم مطلوب و فتح بادشاه نامور ۱۰۹۸

فتح قلعه اودنی

این قلعه پنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمدآباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیازگده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

اودنی نموده بادشه دین پناه ۱۰۹۸

مسجد چاچپور

در کتک که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بچاچپور در آن موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابونصرخان مسجدی بتعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه

مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه	گسترده باد تا که ز انجم نشان بود	او صاف خلق تو نواب مستطاب	مبش از توان قدرت نطق بیان بود
در شهر چاچپور بنا کرد مسجدی	کین نه فلک گنبد سقفش نهان بود	تسبیح قدسیان شنوی اندرو اگر	یکشب ترا مقام درین آستان بود
	مسجد چو شد زبان ابونصرخان بنا	تاریخ او زبان ابونصرخان بود ۱۰۹۸		۱۰۹۸

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سرخوش تاریخ وفاتش

محمد علی خان بمرد ۱۰۹۹ یافته ۱۰۹۹

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

حضرت پیر محمد قطب دین — چون ز دنیا با دل آگاه رفت ۱۰۹۹
سال تاریخ شه هر دو سرا — گفت هاتف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکرالله خان

چون نواب شکرالله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید مرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

شکر خدا که صاحب ما از فضل حق — جمعیت اضافه اقبال سر بدست ۱۱۰۰
تا شکر این عطیه برون آید از حساب — تاریخ او مراتب امید از بدست ۱۱۰۰

مات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

مرزا معزالدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن ثامن موسی الرضا بوده در خوشنمائی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشا پردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که از بن نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار مرزا معز بسامان گشته ۱۰۵۰
چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمانید و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد مرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این ست +

تاریخ

کشید آه و بگفتا عقل تاریخ — معزالدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶ ۱۱۰۰

ایضا

درینجا جست هستی بر زبر بست — معز موسوی خان سخندان
ز حیرت خواست ل تاریخ فوتش — خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکرالله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سر انجام یافته و مرزا عبد القادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می یابد نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشد اقبال دارد امروز	همراهی خان معنی ایجاد	۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دران دهد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهر است زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او عمای این فیض	عالم جنت عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب وفای سرو شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان معنی خاص	شعری ز دو مصرعم بنا داد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضائل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا | وارست ز فتنهٔ هستی بی هنر
هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱ | پیمانه عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه یکهزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم | بگفت انکه شکست پای کفار ۱۱۰۲

روح الله خان میربخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ ها حیف
حیف ز روح الله خان بزیادت یکصد یافته اند

۱۱۰۴

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائة و الف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب
۱۱۰۴ اله آباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور محض + یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین
عرف ستجلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۰۴ خورشید سپهر علم و فضل و تقوی | آن میر ضیاء الله روشن سیما | او این افشاند بر شبستان جهان | تاریخ شنو بمنزل قدرت ضیا

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه | نمازی جم مرتبه اورنگ شاه | میر فلک قدر رفیع الزمان | ساخته از عون حق این سجده گاه
سال بنایش خرد زد رقم | یاد ابد معبد آن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان بهادر است از هنگام شاهجهان بادشاه و پسرش عالمگیر بادشاه [illegible] زندگی داشت اصل نامش ابوطالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۱۰۵ مصدر فیض و کرم شایسته خان | گوی نیکوئی ازین آفاق برد | سال نقل آن امیر باکرم | گفت هاتف اهل خیر داد مرد

ایضاً

۱۱۰۵ بود نواب امیر الامرا | عمدة الملک شهنشاه زمان | خان شایسته ابوطالب نام | قره باصره آصف خان
سال نقلش بتاسف گفتم | آه نواب سخی شد ز جهان

ایضاً

چو شد شایسته خان زین مرد گلکش | بجان غم داد شد تاریخ فوتش

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العلاء عرف قاضی بده بلگرامی است بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

از گردش چرخ آه و بیداد | فریاد هزار گونه فریاد | دردی که من زجود داری | باشد زمن این سخن ز یاد
دست تو بریده باد هر دم | حال تو همیشه مضطرب باد | تاریخ وفات قبله گاهی | چون خواستم از خرد بر زاد
۱۱۰۵ در گریه شد و بگفت با من | ای وای ستون دین بیفتاد

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب خانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه اله آباد دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و
۱۱۰۷ هفت هجری باغی ترتیب ساخت و روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت + سال تاریخش بگو

روح الامین باغ فدک ۱۱۰۷

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی +

از اولاد قاضی بڈه بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب خان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه اله آباد مفوض بود و اقطاع سرکار ترهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه هاء ملک بندیله مشهور است بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ اله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ سیزدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوسته نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در اله آباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

۱۱۰۷
گشتند شهید چون ز شمشیر سنان
افسوس و دریغ با جفای گردون
غازی اسحق و شیخ و عبد السبحان
دایم بادا آن سیاه روی زمان دون
تاریخ شهادتش ز چرخ آن پیر
بادیده که یاد آتش زمین گرد و چرخ
ترسم که برای انتقامش در حشر
از هجرت هزار و یکصد و هفت بدان
خون ها بارد ز فلک بجای باران
موقوف شود قیامت و قدر زمان

ایضاً

۱۱۰۷ محمد اسحق شهید اکبر شد ۱۱۰۷

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والانژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد و فاتش در سرهند لسال سبع و مائة و الف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۱۰۷ راسخ دم بود محمد زمان + و نیز او گفته ۱۱۰۷

تاریخ

۱۱۰۷
محمد زمان راسخ خوش خیال
دریغا سبحان آفرین جان سپرد
چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست
خرد گفت با دل که راسخ بمرد ۱۱۰۷

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب شصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت ورزید و جنون بهم رسانده بعدم از دوستی بوعلی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نموده در حوالی مرقد

۱۱۰۹ سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت نه بیک عدد مصرعه آه آه
از رحلت ناصر علی + و سرخوش این قطعه گفته

وارسته علی بهمت بی پروا | از راحت و رنج و بی‌ستغنی رفت | دایم بهوای توجهش سوی معنی بود | دل کنده ز صورت کده هستی رفت
سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید | گفت آه علی بعالم معنی رفت

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و مطالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف
۱۱۰۷ تاریخ فوتش را + محل جنت مثواه + یافته

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبدالقادر بیدل بطور مبارکباد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۰ اقتدار سپهر ملک و ملل + استقلال اقسام علم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی مناقب دوستان نوازی + جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاه جهان آباد + بخانصاحب کواکب لوا مبارکباد

شیخ عبدالرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

۱۱۱۱ آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت | عقلم بسال فوتش مشغول کار شد | ناگاه هاتفم چه گفتا ز روی حق | در صوبه جهان سوانح نگار شد

فتح قلعه بسنت گده

دوازدهم جمادی الآخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بسنت گده تبصرف اولیای دولت عالمگیری درآمد
۱۱۱۱ تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست +

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گده را فتح نمود میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح
۱۱۱۱ شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می باید چندی از آن
۱۱۱۱ تاریخها نوشته می شود

تاریخ

چو شه ابهام زیر خنصر آورد
ز انگشتان شه بر تد ابهام

نمود اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اختراعیست

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکاره

ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

واین نوعه تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری سے یعنے یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نموده و ابهام شکل سنه که بران چهار الف بنویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخے گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب عالمتاب
چنان بزلزله امد زمین به هیبت او

که تیغ او است بگیتی کلید فتح ابواب
که کوه گشت چو دریا و قلعه شد گرداب
۶۶ ۵۹۰
چو از در دن ستاره هنود شد بیرون

ستاره قلعه کفار را محاصره کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۰۲
طلوع کرد ز در د آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
بر آمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ هنود مشترک برکرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ بر اید تاریخ دیگر که از ان چهار مرتبه تاریخ استخراج مے باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ منقوط

ستاره فتح فرمود از اشاره
همان عاطل همان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتے
محمد شاه اساس سلطنه را کند

گرو شد چار تاریخ آشکاره
بر آمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه بر می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

خس بیع باره گیر بفتح ستاره گرد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان

این بیت را بتعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ با نقطه شود از لفظ او عیان

یعنی لفظ حس را اگر سه باره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ حس و بی و نون است که هر یکے از ان حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیوا و سنبها در انا بگیتی
ز تیغ شهنشاه کشتند پاره

الفهای این اسم ها را یکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنے الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشود چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از معجزه پیغمبر شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق ستاره

اگرچه این تاریخ نیز خوب است از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می باید اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است متصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ

۱۰۱۲ این فتح را نصر الله[۱۱۱۲] یافته

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری درخانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

زین گل که زنگش چمن صبح شکفت		افسردگی طبیعت امکان رفت		تاریخ بهار او سروش تحقیق		جمعه نهم جمیدی الاخر گفت[۱۱۱۲]

۱۱۱۲.

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود متزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قران بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر

۱۱۱۳ از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی آمد[۱۱۱۳] تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست

رباعی

بشکند دستی که خم درگردن یاری نشد		کور چشمی کز لذت گیر دیداری نشد		صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت		غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

بی تفرج این چرخ بیدار اکن		انظر تماشای جهان و بجمال ارا کن		قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز		تو خواه فال به بین خواه استخاره کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید		یا دل از راه دیده می آید		در عدم هم ز عشق شوری هست		گل دامن دریده می آید

فرد

		ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر		بهر یک قطره آبی جگرت نشگافند		

ایضاً

		آغشته خون نشام شفق از نگاه کیست		مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست		

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست در بیابان خو نیم طاهر گردنگ ناز ایم		سر بصحرا میزدم لیکن حیا زنجیر پاست رنگ من اندر سهانان من چو رنگ اندر حناست دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام		بلبل از شاگردیم شد همنشین گل باغ بسکه بار غم بردن آختم بر روزگار زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست		در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست جام هلی گرد انیک بین چو نسبت او بماست

مصرعهٔ از زیب النسا

از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی درستاد

	ناصر علی بنام علی برده پناه		ورنه بذوالفقار علی سر بریدنیست	

لطف الله خان پسر سعد الله خان

درکتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یک و چهارده ارده معلی عالمگیر بادشاه از بهادرگڈه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کندانه بانهزار آمده چهارم ماه شعبان پای آن حصار بنزول لشکر فیروزی اثر سپهر برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاویدانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب نهصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

صد افسوس ز لطف الله خان ١١١٤

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارک بادخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

پیشگاه کرم اسباب + حشم کواکب فیاض رکاب + نازش نعمت دستگاه + خالصاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر استان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده و آله الامجاد

درسنه یکهزار و هیژده هجری در خانه او در عرض یکهفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این قطعه تاریخ یافت +

تاریخ

دمیدن طرب ماه و آفتاب مبارک ١١١٨

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بست و هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیژده هجری که موافق روز سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی سال شش صد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده نعش او را در شهر خجسته بنیاد اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

در سنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده و من بمونذ بیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب ١٠٢٨
عالمتاب + یافته بودند و براے تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتاب هم + فرموده و همان ١١٦٨
برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب شد + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح ١١١٨
در بستان و جنت نعیم و عزیزی + داخل الجنت + یافته و شخصے دیگر این بیت گفته

تاریخ

١١١٨
از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی — گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + ١١١

و میرزا محمد شیرازی متخلص عالی که در سنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فراوان اندوخته بود و بشکر نعمت واجب الاحب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه مامور گردیده و در سنه هزار و یک صد و بیست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان
یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که از آن سنه ١١١٩ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر	برداشت دل از جهان ز جان شد دلگیر
او رفت ز ملک و ملک شد زو رفت بگو	شد بادشه ملک فنا عالمگیر ١٢٠٨ ١١١٩
١١١٨ روز جمعه شهر ذی القعده	
آن جمعه که مرد بادشاه ول چاشت	چون شنبه اطفال به تلخیها داشت
ذی القعده که ایما به نشستن دارد	این طرفه که از روی جهانش برداشت
تاریخ بیست و هشتم	
آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش	خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون بیست و هشت روز بگذشت از ماه	از صفحه روزگار حک شد ذاتش
مدت سلطنت	
آن شاه که از نظام دنیا آمد	تدبیراتش تمام برجا آمد
پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس	پس جای فنا بر سر ان نا آمد
مدت عمر	
آن شاه که دایم علم شرع افراشت	چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در هر کاغذ چو هنا میکرد رقم	از نسخه عمر او خدا صاد نگاشت +

واین بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

پرسیدم از عقل سال وفاتش ١١١٨	بگفتا که عالمگیر از جهان رفت ١١١٨

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غره ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بیست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال شش ماه و بیست و هشت یوم چنانچه عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات + حضرت خلد مکان + قرار یافته مستعد خان محمد شافی در اخر مآثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم و این از غره رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلاء چنین واهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم این غزل برآمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود — سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت من گر گذری همت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود — سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز برآمده قضیه ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار رشد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم مگر آن غزل برنیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذرم بر قبری افتاد حضرت بضعف قامت از آنجا برآمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از آنجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و ز مهری او زنگ — برد آخر آرزوی سعد را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع نسبت بسبب نکاح نپرداخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمد نگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکری عظیم از کابل روی سوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هر چند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع از دنیا ان خود بالتقسیم نمایند لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت برقامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرموده بارادهٔ جنگ از احمد نگر کوچ نمود چون بهادر شاه با لشکر خود قریب اکبر آباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه بالبسیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست ۰:۰

تاریخ

1119	شاهزاده دیوانه دستی از رزم	+	حقا که نبود هیچ از رستم کم	دیدند سر و تنش جدا چون از هم	گفتند همه های محمد اعظم 1119

ایضاً

1119	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی	+	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	گشتی فضل ایزد اختر شهید اکبر	تاریخ رزمگاهش کربلای ثانی 1119

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را اینچنین خوانند بهتر باشد ع چون مثل کربلا شد میدان رزمگاهست ؛؛ تاریخ تواز ان شد سنه کربلای ثانی ۰:۰ مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز در عزیمت جنگ اما مورخان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری بوده

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد می نویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو در سند
1122 از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ع آه آه امتیاز خان (1122) ۰:۰ یافته در کتاب عمادت السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور بمیر ابو علی بوریا نشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود ۰:۰ تا کجا ناب خورد مو که میان تو شود ۰:۰ شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور شادت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحبالهٔ نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسر زاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است +

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النسا بیگم دویم زینت النسا بیگم سیوم زبدة النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم
و پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدے بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیے
که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج برکنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و
دو بست و دو هجرے در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است
و لطرف بالین قبر آیة قل یا عبادے الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند ٭

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس ست ٭ سایه از ابر رحمت قبر پوشش ما بس ست ٭ امید دار حسن خاتمه
زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازے انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجرے

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صورے و معنوے امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور ست باشاره
پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسے وافر دارد
مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجرے بتعمیر نموده تاریخش بقعهٔ افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو
بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف ست و بسن هشتاد و شش
ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجرے فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیے مشهور
بشاه خوب الله که برادرزاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد ست ٭٭

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجرے از بطن نواب بائی که هند و زنے بود در برهانپور تولد پذیرفته
و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگے بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر خود محمد
اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجرے بجاے
پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده
وکیل مطلق به اسد خان و عهدهٔ میر بخشیگرے بر پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند
1119 و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند ٭ ما آفتاب عالمتابیم ٭ و دیگرے این مصرع یافته ٭ شاه عالم بادشاه
1119 ملک و آدار جهان ٭ و فضل الله درویش بتاریخ جلوس او گفت ٭ الله بامعظم ٭ و غیرے دیگر این
تاریخ که بغیه خارجے ست گفته ٭

تاریخ ۱۱۲۰

1120 کن سر اعظم جدا و اکه بخوان ٭ زیب افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از میرزا بیدل

جلوس معدلت انوار بادشاه دین + با این مربع اسرار داده اندنشان
شنبوی رافت یزدان جلال قدرت شان + همان خلیفه جهان معظم دو جهان ۱۱۱۹

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند
چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج مے یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادر شاه + رسید فرّه دولت بعالم بالا
ز منظر فلک آورده سر برون یک بار + بگفت سال جلوسش نظام ملک دلا ۱۱۱۸

بهادر شاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمیداران
و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال مے زیستند چنانچه
هفت شاهزادگان بدست راست و چپ وی نشستند بدین نسبت است پسر بزرگ او معز الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین
و یکی دیگر و نیز پسر دوم او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست
چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر
جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی
محی السنت و یکی دیگر مے نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادر شاه بود و از بدو رجوع ملک بیجاپور یافته بود
چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادر شاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او
رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورد و کشته شد و بهادر شاه بتاریخ بست
و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت
برسم تعمیه در تاریخ وفات او ست +

تاریخ

در وفاتش لی بسر ولی باشند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم ۱۱۲۴

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ برآید و این بیت در تاریخ
وفات او که نیز تعمیه ست راقم الحروف گفته +

تاریخ

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادر شاه ۱۱۴۷ ۲۳

مدت سلطنت بهادر شاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد
از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او
بعد وفات خلد منزل قرار یافته مجر بهادر شاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل مولی
مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نموده
این بادشاه ست و این بیت که از مصرعه دوم آن تاریخ وفات او برمے آید بر بالین مزار او کنده است

در حضرت الدبار مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجر او قبر عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع ست +

معزالدین محمد جهاندارشاه ابن شاه عالم بهادرشاه +

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش
بهادرشاه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندارشاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع
الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندارشاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیرالامرا
ذوالفقارخان یکطرف شده بر سر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می‌شمرد آمده شروع بمحاربه نمودند
چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیرالامرا ذوالفقارخان را
منظور بود که معزالدین جهاندارشاه را بر تخت نشاند چنانچه بعد از سه روز بازار آتش قتال و جدال شعله افروز شد
و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معزالدین جهاندارشاه بی مزاحمت غیری
در آخر ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان
محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقارخان بکشت اهل دفاتر تاریخ جلوس او از تاریخ بیست و سیم
ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادرشاه است نوشته اند +

بیت سکه

بزد سکه در ملک چون مهر و ماه + شهنشاه غازی جهاندارشاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر پادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای
نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه
شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه
جهاندارشاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف
بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندارشاه پسر کلان
خود محمد اعزالدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او
سید عبدالله خان صوبه دار الله آباد را که سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم
تا به کهجوه که پنجاه کروه عرصه از بلده الله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود
و اعزالدین بتاریخ بیست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف اگره شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز
بسوی اگره روانه گردید چون در آنجا رسید با جهاندارشاه باز محاربه دست داد و آخر جهاندارشاه
نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف
شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیزدهم ماه مذکور در اکبرآباد بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد که یک کروه از دهلی فاصله
دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسدخان را معه پسرش امیرالامرا ذوالفقارخان نصرت جنگ که بعد
هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذوالفقارخان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش
او را تشفی کرده و دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر آورد

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پاے بسته بر پشت فیل یکے ازین و دیگری از آن بر آویخته با شان و شوکت تمام بسوے شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بیست و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون هم درین سال که سنه هزار و یکصد و بیست چهار بود بهادرشاه هم و جهاندارشاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته + ۱۱۲۴

تاریخ

بهادرشه و هم جهاندارشاه +	بیک سال زین دار فانی برفت	سر مملکت دور کرده سرو شر	بهادر برفت و جهاندار گفت ۱۱۹۴

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه دیگر بود لقب او بعد وفات خلد آرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی است نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

۱۱۶۷

این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر است تاریخ ولادت اوست + ز برج اسد رونمود آفتاب + چون بتاریخ بست ۱۱۲۷
و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش
در غم فرزند در عمر نود ساله و کبیر سنی درگذشت این تاریخ در شهادت او گفته اند + ۱۱۲۴ ۱۱۲۴

بالفت شام غریبان باد و چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و هفت هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده +

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر است که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گری عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنی بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد و عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصے بمیرزا گفت که بلاے عظیم می آید یعنی عظیم الشان میآید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه + چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که ترا همچنین کلام گفتن فیما بین برادران چه کار بود پس فرمود تا موے بر دستش را یکیک از بیخ برکندند و در استوانے بسته بعد خوار هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه اگره موجود است کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده عالمگیر بادشاه است +

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادرشاه

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذیحجه سال یکهزار و یکصد و بست و چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود و بعد ازان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذو الفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهچند دیوان امیر الامرا مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیاری از امرا جهاندار شاه را گرفته بجان کشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و والاتبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبد الله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرای به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	بادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افراو | افتاب سپهر مملکت ست | گفت الفکه سال سلطنتش | افتاب کمال سلطنت ست

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخے این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ ار یک سال مذکور بر سے آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور را ستر یک	خدایا ابد باد فرخ ار یک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدای فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور بمیان آمد گویند اینچنین طوی عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبد الجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسمای پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده و پای تصنیع سحر حلال بکار برده این چند بیت ازان مقام ست +

ابیات

چو سید دل نما چمن رنگ | بر دار از چهره بر با رسا رنگ | در آن محفل کجا گوش سیزد | نوائی کان نه راه هوش میزد کانرا
اگر شاپور با خسرو بجاک اند | پی این نغمه از حسرت هلاک اند | مغنی بر نوا از لبشان دو تر زد | که از بربط بهار عیش سر زد
شگفتنهای دل در دست تار | که آن را نغمه زکل دس کار است | نوائی نغمه گرم و بری بود | بنظم گوسر بگوی جری بود گو جری
شگفتن جنان سر میزد از تار | که کردی سینه ها را صحن گلزار | اگر چه زیر و زار خوش نوائی | بدانی حال او زین سو سرای
مثل این نغمه را دانش نمیزد | بر و صد چوب لا دلهد بی نغ | ز بس مدهوش شد زین نغمه | ندارد از اله یادی رفتار الیا
نوا گوید قوام ساحری ام | پی لقومیم جو بیت من جرام | نوائی نغمه لبود از نقصها پا | نباشد در نگار خور دیش
چنان در نغمه باشد دلپذیر | مگر افسون ترنم و بوگیری | لب بر ساز نیمتی اوا کرد | که جشن شاه کام ما روا کرد
بالفت همدگر را داده | نوا و ساز از صحبت سرائی | چنان از نغمه دل مغنی زد | کلی اسمال کوس خرسی زد مالکوس
لکسی کو زین ترنم قوت جان | ز شادی بکینا مطربان | باستیغاء لذات ترانه | ترا کافی ست این جشن شهانه کافی

> جهان شد زنده زآهنگ تبریز
> اگر دهلی نماید فخر شاید
> گروه حالت سوچی جان تیو
> نوای زین به گروکلی سر آید
> چو منقار ازنی زین جشن تر کرد
> بود در گلشن کلریز برلب
> ره احسن گر ابر نغمه سر کرد
> سرود خارکن بابت دوران شب

حواسی ابیات و تحقیق تار ساز دیس کهسر دال مهمله و یای مجهول بمعنی مانند پیکو نام ملکی است که جواهر را بدو نسبت دهند الهه بفتحتین سر گشته شدن بیت ابهار که برکاغذ و جامه و سند و تقوسم از و حاصل ادراک بالمد عیب تک بفتح با فارسی اسباب خانه تیره دل و لقاره کرا بالفتح مزمر جنکار هر چند جباری مرغ نوا سنج نیست اما مقصود مبالغه است یعنی شادی نوعی عام شد که جباری هم از پی این جشن منقار تر کرده در نوا سنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای خارکن باو منسوب است بابت منسوب کننده مشتق از ممنوت و اسماء پرده های فارسی دوازده مقام و بست و چار شعبه و شش اوازه و سی لحن باربد نیز بیان کرده نوعی که بی ملاحظه معنی اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

> دلت گر بر مقام عیش شد است
> با این لذت چو زاید آشنا شد
> بجار نغمه چون در دل رهی شد
> ز تار ساز راه راست پیداست
> نماز نیگاه از وی قضا شد
> نی از فیض نوا سروهی شد
> کند سر پرده از عشرت فراخی
> مغنی نغمه چون باده انگیخت
> ز مطرب سر نوا در ثمین است
> چو معشوق مرقع دلربایی
> بجام باده گل اصفهان ریخت
> معنی گنج باد آورد این است

و فایده آوردن اسمای نغمات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خاتمه داستان بیان سعی نماید و بیفزاید

> اگر زان این گر این آن نداند
> که نامی سامعی گر نارسائی
> مغل باراگ هندی آشنا نیست
> بنظم من ز معنی در نماند
> موسیقی ندارد آشنائی
> به سحر و مرس هندی آشنا نیست
> جگر چون دانه یاقوت سفتم
> نگردد گر ز حسن صنعت آگاه
> درین دریا شنائی ما نبیند
> که نام پرده ها در پرده گفتم
> ز حسن نظم گیرد خط دلخواه
> تلاش دست و پای ما نبیند

دمیر احسن ایجاد متخلص که به تسوید نامه فرخ سیر مامور بود و معالی خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتی از آن نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷ زباغ مهاراجه جسونت سنگه بمشکوی دولت در آمد گلی ۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبدالله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که همدران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در آنجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

تاریخ

۱۱۳۱

دیدی که چه با شاه گرامی کردند | صد جور و جفا ز راه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود | سادات بوی نمک حرامی کردند

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده +

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند | از دست حکیم هر چه آید کردند
الفقرا خرد نسخهٔ تاریخ نوشت | سادات و واش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبرهٔ همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف ست بتعمیه +

تاریخ

۱۱۵۰ ۲۶ ۱۹

سال جلوس و عزلت فرخ سیر عقل | چون من سوال کردم اگفت ناگهان
کیمیا بست و شش دگر بار بوز | از نام او بدر کن تاریخ او بدان

ایضاً

۱۱۳۱ چو جوید کسی عزل و فوتش بگو | جیا رفت از اسم فرخ سیر

و عزیزی دیگر در عزلی یافته + فاعتبروا یا اولوا الابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمرش و سه سال لقب او بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند +

مسجد قطب الاقطاب +

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و سه درجه دارد درجه اول را که خام ست خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه ست و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر کنده +

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب | خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت ز سر صدق و اعتقاد | مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
با سروش غیب هاتف گفت در گوشم ز خود | سال تاریخ بنایش بیت بالای صواب ۱۱۳۰

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گڈه که در اینجا محبوس بود برآورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن جمله کار فرمان روائی بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این ست +

بیت سکه

زد سکه بهند با هزاران برکات	شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

بنشست بتخت چون رفیع الدرجات	کوس برعرش سرکشید از برکات	۱۱۳۱
سپهر خردش چو دید با فر و شکوه	تاریخ لقب رفیع الدرجات	

ایضاً

۱۱۳۱

که ناگاه واصح رقم کرد گفت	مبارک جلوس شهنشاه حق	۱۱۳۱

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه و معبا و مکوکنارے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورده و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ وفاتش بیت

تاریخ

۱۱۳۱

چون خان شهنشاه رفیع الدرجات	زد خیمه بسایهٔ نهال طوبی	۱۱۳۰
رضوان بدر بهشت اقدام کنان	گفتا خلد برین مقام و ماوا	

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبدالله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت غیر از نام یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمی بندد رفتن عافیت خود ها در آن دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک هجری تاج شاهی بر سرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بر تخت نشانیدند و بعد چندی امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد بنابر اسے متر سین و صفی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بودند نهضت فرمودند قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساختند و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستادند میر عبدالجلیل بلگرامی قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت از آن قصیده معه تاریخ نوشته میشود +

تاریخ

کرده ای دوستان که در عالم	نقد شد سینه بهار ارم	نونهال طرب ببار آمد	گلستان گشت خاطر خرم
که امیر سرآمد امرا	کرد تسخیر قلعهٔ اعظم	این ظفر از مواهب عظمی است	بر زبان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر آنکه در افواه +	یافت نیکوسیر یکسر علم	بود در حصن اکره محبوس	همچو مفهوم ممتنع بعدم
داشت عیشی و کنج عافیتی	خاطر آسوده تر ز صید حرم	از پدر داشت از شه نشان	فتنه انگیخت در کمال عظم
خسرو دین پناه شاهجهان	آب و رنگ بهار فضل و کرم	بخشی الملک را اجازت داد	تا کشد لشکر ظفر پرچم
آن امیر جماعهٔ امرا	چون حسین علی هژبر شیم	کرد نهضت بدولت از دهلی	فضل حق همعنان ظفر همدم
آمد و قلعه را محاصره کرد	همچو انگشت و حلقهٔ خاتم	فتح قلعه بزور تیغ نمود	این چنین میکنند اهل همم
	کرد عبدالجلیل در تاریخ	قلعهٔ اکره گرفت قسم ۱۱۳۱	

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت ۳ ماه و چند روز بمرض

اسهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبراباد از تخت شاهی تخته تابوت نزول فرموده سر بالین خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از انجا که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ الشان را باین عنوان رقم نموده ٭

تاریخ

١١٣١ گردند سه بادشه بیکسال وفات ٭ فرخ سیر و دیگر رفیع الدرجات ٭ نو درشش چو شد از جهان رفیع الدوله ٭ تاریخ فغان نوشته شد زین حرکات

ابوالفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهان شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در نواحی دار السلطنة غزنی از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبیده اشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبرآباد بر تخت شاهی نشانیده بمحمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

١١٣١ شه کشورستانی روشن اختر انکه در عالم ٭ گواه آمد فروغ بخت [illegible] ٭ درین [illegible] ٭ سر برارای جاه و [illegible] سال [illegible]

ایضا

١١٣١ ٭ بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال ٭ گفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر ٭

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و یک بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و شیخ [illegible] در صفت محمد شاه که هم از ان تاریخ این جلوس بر می آید گفته ٭

تاریخ

١١٣٢ ٭ روشن اختر بود اکنون ماه شد ٭ یوسف از زندان بر آمد شاه شد ٭

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر سکه یکی بیت سکه مرقوم نیست ... بیت سکه او بود ٭

بیت سکه

زفضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور ٭ درین عالم زده سکه ز مهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمایی باختیار سادات باره بود و در اول عهد نیز بدست الشان چنانچه حکام بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود زین همه بیباکی الشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا انکه بعد از چندی قابو یافته برستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید ٭

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری الهٰ آباد و سید حسین علی خان بصوبه داری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار شاه غالب آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود بتاریخ ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز از شاهجهان آباد رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل خود گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاه جهان آباد زیارت گاه خلق است آثار اوست نهر فیض گنج واقع شاهجهان آباد که از بی آبی حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر در سنه هزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را بوفور آب احیا نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته +

تاریخ نهر فیض گنج

بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
۱۱۳۰ بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم +

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت رسیدند و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صالحی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب میکنند و میگویند + بلغ وعدک + و + غلب عدوک + یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیبست یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

۱۱۳۲
بعد ازین واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شد یافته
و میر عبد الجلیل بلگرامی که واسطی تخلص دارد در شهادت حسین علیخان این قصیده بست و پنج بیتی که هم مرثیه و هم تاریخ است گفته

تاریخ

آثار کربلاست عیان از جبین هند	زد جوش خون ماهی از زمین هند	شد ماتم حسین علی تازه در جهان	سادات گشته اند مصیبت نشین هند
خیلی است زین معامله بر این عرب	در خون گریه سرخ شد آستین هند	گیتی سیاه گرد ز دود و غم	خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
هند آنچنین مصیبت عظمی ندیده است	دیدیم داستان شهور و سنین هند	از داغ دل زدند چراغان اشک خون	این است نوبهار گل آتشین هند
ماهی بود آب می تپد و مرغ در هوا	از شیون عظیم امیر مهین هند	فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی	گر زدی فتح بود ید آتش یمین هند
رستم نشان حسین علیخان شهید شد	از خنجری که بود نهان در کمین هند	تیغش ببرد معرکه خصم تیره بخت	چون برق تیغ او شکافت صف آهنین هند
دریا دلی که بود ز ابر عنایتش	شادابی بهار بهشت برین هند	از بهر فلک زده عالی جناب او	در ترکتاز حادثه حصن حصین هند
منعادا و شمنداران کشتار دهر	کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند	سند از شهادتش تن بی روح گشته است	یعنی که بود او نفس واپسین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه	افتاد تا ز خاتم دوران نگین هند	گردون ز اختران همه تن سنگ گشته است	در عینها ماتم رکن رکین هند
دل چاک چاک گشت و جگر داغ داغ شد	این غم که گشت زهر از انگبین هند	آن صفدری که از قلم تیغ بارها	تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد	گوئی نه کوفه هست گل ماتمین هند	تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت	سیلاب خون دیده و آه آتشین هند
ای دوستان آل و محبان اهلبیت	غمگین شوید بهر حسین حزین هند	تا حق اهل بیت رسالت ادا شود	از غم این جامه منصوبه من بند
از کلک من بمرثیه سید شهید	این چند بیت بخت چو در ثمین هند	رضوان حق چو شیره قرین فرح او	تا هست حسن شیر بگیتی قرین هند
	سال شهادتش قلم و دل نوشت	قتل حسین کرد یزید لعین هند ۱۱۳۲	

1132 و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و اسیر شدن قطب الملک عبد الله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله
1133 ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سی و سه هجری وفات نمود ۱۱۳۳ محمد امین آن
هم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور سید نبود از ترکان دوغلات است جد کلانش میر حیدر صاحب
تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروائی کشمیر هم رسیده و از
جهت میر شمشیری انها را میر میگفتند +

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبد الباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از نادران
روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ از ان برمی آید یعنی سوای دو تاریخ
صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه
آن بگیرند جدا جدا تاریخ استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند
و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ برآید با وجود این قدر اجتماع صنایع
در دایره حساب بی کسر واقع میشود یعنی در خانهای دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود و اصلا کسری نمی افتد بیت موزون است

تاریخ

رحلت اوج جنان کرده سنه الیه | سال سی باد و دبالف و عدا ہجری خی ست

میر عبدالواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی متخلص داشت شعر بزبان ہندی وفارسی میگفت و جواہر زواہر بی مشقت اندیشہ می سفت نسخہ مسمی شکرستان خیال مشتمل بر نظم و نثر در وصف صوبیات بدستور دیوان مرتب دارد در ایامیکہ پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راہون از اعمال دار السلطنت لاہوری پرداخت اورا با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبدالواحد در معرکہ جرعہ شہادت چشید این واقعہ دویم محرم روز جمعہ سنہ اربع و ثلثین و مایہ والف واقع شدہ و میر غلام علی آزاد در تاریخ شہادت او قطعۂ نظم کردہ و یک عدد زیادہ را بحسن تعمیہ بر آوردہ +

تاریخ

میر عبدالواحد شیرین سخن — از زبانش آب حیوان میچکید
والد او حاکم راہون شد — در رکابش جنت آنجا بنشنید
با زمینداران کافر رزم کرد — از شہادت جرعۂ صافی چشید
سید والا گہر صاحب ہنر — تا شر بالنظم و نثر او رسید
خطۂ پنجاب را از مقدمش — آبروی تازہ آمد پدید
در سخن واحد تخلص میمنود — لفظ ذوقی ہم تخلص برگزید
۱۱۳۴

چونکہ واحد رفت سال حلتش — کلک چوبین زد رقم ذوقی شہید ۱۱۳۴

مسجد سنہری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدولہ محمد شاہی در سنہ یکہزار و یکصد و سی و چہار ہجری در شاہجہان آباد تعمیر ساختہ بروج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنہری مسجد مشہور گردیدہ در جوار کوتوالی چبوترہ واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعہد بادشاہ ہفت کشور — سلیمان فر محمد شاہ داور
خدا یا نیست لیک از روی احسان — بنام روشن الدولہ ظفر خان
بہ ندر شاہ بیکہ آن قطب آفاق — شد این مسجد بزینت در جہان طاق
تا بخش ز ہجرت تا شمار آ — ہزار و یکصد و سی و چہار ست
۱۱۴۴ ۱۱۴۴

مسجد شرف الدولہ

این مسجد خشتی ست اما بروج ان از سنگ ساختہ اند متصل این عمارت مدرسہ الیست و این مدرسہ و مسجد را نواب شرف الدولہ در زمان محمد شاہ بادشاہ سنہ یکہزار و یکصد و سی و پنج ہجری تعمیر نمودہ بود در بازار دریبہ شاہجہان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شہ خورشید سریر — ظل حق ماہ زمین شاہ زمان
شرف الدولہ بنا فرمودہ — مسجد و مدرسہ عالیشان
سال تاریخ بنا گفت خرد
ناصر الدین کہ محمد شاہ ست — تیغ او کفر شکن در دوران
این دو بیت الشرف علم و عمل — ہمچو سعدین فلک کردہ قران
قبلۂ حج ارادت کیشان ۱۱۴۵ ۱۱۵۰

ستارہ دم دار

در سیر المتأخرین مرقوم ست کہ در نصف آخر محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری در زمان

محمد شاه بادشاه دهلی ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر مانده بعد از آن مخفی گشت و سه روز بعد ازین ماه پسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بیست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تپ و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری از آن عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قالب الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسم تعمیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام	که یافت نقد شفا صاحب ذوی الاکرام	جناب زبدهٔ عالم اعظم الدین خان	جانست قائم از و چون ز روح جان صالح
بلند طالع او اوج کوکب اقبال	خجسته خصلت و مورد سعادت تام	ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات	سوال کرد ز سال شفای دل خواص و عوام
	حکیم عقل تپ سرفه دور کرده بگفت	شفای اعظم باد القای عمر دوام	

یعنی اگر عدد عبارت تپ سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف است از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصله دارد در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادر شاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر شانی هستش این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز فیض سعد عرفان پناه	شاه بهیکه آن مرشد کامل که ادنی گاه	در زمان شاه اسکندر شان جمشید قدر	سور لطف گستر محمد شاه غازی بادشاه
روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم	کرد تعمیر طلائی مسجد بس آبرو	مسجدی کاندر فضا صحن وی دارد نشان	کرده از زر شعاع مهر جا در نگاه
حوض صاف او نشان از چشمهٔ کوثر دهد	هر که از آلایش عصیان وضو سازد شود پاک از گناه	سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب	مسجد چون عرش بیت الله نقش نور الله

شاه مردان

عمارتی است در دهلی در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

سنه ١١٣٧ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ هفتم مسلمانان برای زیارت میروند و از دحام کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است + قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ١١٦٢ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب پسر برای

تا کسا ایلعت علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبدالجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری باراده معاش از بلگرام بدکن شتافته و عالمگیر بادشاه اورا منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

1112 مرا از جناب خلافت عطا شد   نوید کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت   وقایع نگاری گجرات زیبا ۱۱۱۲

و میر غلام علی آزاد مینویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت بسداد باخت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیرنگیهای قدرت الهی در پرگنه جیوئی از اعمال بهکر ریزهای نبات القدر ژاله خورد از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع بعرض بارگاه خلافت داشت ++

فرد

فرخ سیران همیشه بابرکات   چرخ از آب او شده شیرین حرکات
در سند رین عهد عشرت مهدش   بارید سحاب ریزه قند نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان راتق و فاتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع بے اینکه حکم به تحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری اورا معزول ساخت چون بنده بشاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا سید حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی داد و بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحبشی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان   بیاراست گیتی چو باغ جنان
بجشن همایون جلوسش فلک   نثار شکر کرد از آسمان

در هنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

1126 قال امیر الامرا التهنئة   وهی قدوم الولد المستنیر ۱۱۲۶
ارخ فی ذلک عبدالجلیل   اسعده الله لعمر کبیر ۱۱۲۶

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین   زمانه شد بدوام بقاء او ضامن +

فرشته این گفته چو گفتنم این تاریخ ۱۱۲۶ هزار سال شود عمر این گل آمن +

در هندی

۱۱۲۶ پسر جنم سنیت کهون بس حسین بهت جیسه بچو ملک جل سدا یه سپر گل دیپ

در تاریخ ولادت سید وقار محمد سانده وے پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی بمحمد روشن پسرے داد سعادت میلاد سال تاریخ چو جستم زخرد گفت از جستیم ... دشمن باد

و ولادت میر عبد الجلیل سیزدهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک دست داده و انتقال او شب شنبه بست و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و سے و هفت هجرے در شاهجهان آباد واقع شده نعش او بموجب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علی آزاد + کریمه الذین احسنوا الحسنی و زیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوی گوید + الحسنی الجنة و الزیاده هو اللقاء + و ... تاریخ پیر کار فلک شهید و تاریخ لا تعدوا لا تحصے هرگز نشانده دایره نیست +

مولف نادره دوران ... [illegible]

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره نیست که از خانه هاے چهارده گانه سر خانه راکه خواهند مبدا قرار دهند و هر عدد یکه بنظر رسد شمار نمایند سواے واحد و چهارده و اضعاف او ادل و افزون و بهر خانه که شمار تمام شود عددش بگیرند پس عدد یکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد بار خانه منتهے را مبدا ار گرداینده تعداد نمایند مرة بعد اخرے و دورة بعد دورة تا انکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون مقدار عددش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه ما بعد منتهے را مبدا قرار دهند و بهمین نمط شمار منتهی شود تا انکه منتهے خانه ماقبل مبدا اصل گردد و پس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود مخفے نماند که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی مثنی مثلث مثل و فصاعدا باشد و اطلاق ضعف از روے لغت بر مثل فصاعدا آمده است بر خلاف مصطلح علماء حساب فی القاموس الضعف بالکسر المثل الی ما زاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله لانه زیاده

غیر مضبوط

مرزا عبد الغنی کشمیرے

تخلص او قبول است فاضلے ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان اباد بسر مے برد در سنه هزار و یکصد

ونه هجری پیمانه هستی او لبریز گردید مورخی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

۱۱۵۹
گنج معنی بود کرد افلاک در زیر زمین

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاید که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب اندر ولش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک	بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	بحق سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت هاتف	۱۱۳۹ خدایا ری بود بالله مبارک

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از فقرای شعرا بود مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست و یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست بر دغزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را حسب ارشاد فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع است بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانی مسجد این اشعار رقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	از رضای حق تعالی از طفیل مرسلی
صدر خاتونان کنیز فاطمه فخر جهان	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی ۱۱۴۱

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در ماهره از مضافات مستقر الخلافت اکبر آباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد در دهم عاشورا سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دلی رفت سوی محفل قدس	بربست ز صحرای جهان محمل قدس	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	۱۱۴۲ صاحب برکات واصل منزل قدس

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از ملازمان جیرسالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود در عهد بادشاه فرخ سیر بمنصب شش هزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته در معرکه که با راجه ابهی سنگه ماروارای

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ هشتم ربیع الثانی روز دوشنبه آخر بر ساعت سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی

تاریخ او گفته

تاریخ

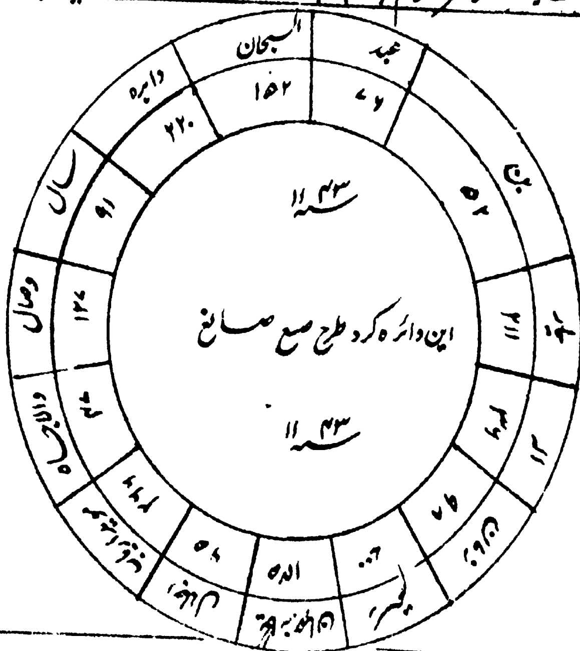
صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد	لرزد از هیبت او رستم و زال و بهرام
بارها پیش قدم راند چو جنود کفار	بارها از بر دز بر کرد صف ازدحام
تا به گجرات بهرا هی نواب جلیل	آن رفیع القدر و سید اولاد امام
سر بلندی و بسا رزم ملکی کز هیبش	ترک کردند نو وان سبب ستش اصنام
با سبهی سنگه لعین آمده جنگی به میان	کاین چنین رزم ندید و نشنیده است انام
شیخ خود را به سپاه بند لقلب مقهور	معرکه کرد که مریخ بر و کرد سلام
آخر الامر بدر باسی و غاغو مله به زده	حور و غلمان لب بشش نو رفشاند از اکرام
اسم مردانگی در رستم جوان مردی را	کرد تعلیم بهردان چو معلم لغلام
پاس دین داری و پاس نمک این سرو رشن	سخت ناقص شده بود نکه او کرد تمام
من لفکر سنه و تاریخ نصد سوز و الم	با دل خویش بدم در سد کلمه کلام
ناگهان هاتفی از دور کشید آه و بگفت	۱۱۴۳ آبرو داد الله یار بلشکر اسلام

و غلام حسین تضمین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از آن تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

۵

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت	۱۱۴۳ حرمتی داده الله یار لفوج اسلام



ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه هاے چهارده کانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار را از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مرة بعد اخرے نماید باین طریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج ومثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهے مبدا شمار بش میکرده باشند تا آنکه مبدا اول رسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو وچهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمار بش میکرده باشند تا که خانه سابق بر مبدا اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود بهمین طریق تا بجد شمار هر عدد دیگر که بخاطر آید شمار نماید وشمار یک وچهارده و پانزده و اضعاف چهارده وبست وهشت وازینها نباشند همه ستی شنت

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بحکله داری کوڑا وکڑا سرفرازے داشت در سنه یکهزار و یکصد وچهل وچهار از دست مردمان اراڑ وکیچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنچهور داس کایته که یکے از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس وآه اے چرخ کجباز ندیدم سوابت چه کین بود
قضا را با چنان افواج سنگین که اکثر سکنه این سرزمین بود
چنان شمشیر زد در وقت پیکار الهٰ دشمن را زبان آفرین بود
نه این فهمد نه او سر اسپ الٰہے که انها سر نوشت اولین بود
چه گویم از بزرگی و کمالش سما تا با ملائک همقرین بود
شهادت یافت در جنگ از دغاها چگویم شرح آن مجمل همین بود
یکی گوید نبایستی چنان کرد دگر گوید که تدبیر نه این بود ۱۱۴۴
پی تاریخ سال این مصیبت خرد گفتا قضای حق همین بود ۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آبادے

برادر زاده حقیقی و داماد وسجاده نشین شیخ افضل اله آبادے است بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب ورسال کثیره تصنیف نموده وبشب دوشنبه یازدهم جمادے الاول سنه اربع واربعین ومائة والف در جوار رحمت آسوده + لقد رضی + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوے قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتیکه در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوے شخصے مطابق سنه ست واربعین ومائة والف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین ومائة والف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با میرزا محمد حسین بیجو ملاقات اتفاق افتاد او تقریبی گفت تاریخ طوے شخصے مصرعه یافتم وهمان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبے با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه دارے اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودے مبارک علی نام مصرعه یافتم وهمان مصرعه بر زبان آورد وفرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر مرحله دور و سنت سیکے

در ملک سند و بعد در ملک گجرات سیوم در ملک دکن و بنابر آنکه نام مولود مبارک علی است تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و تهته و ملتان رسیده و آخرها بفوجداری غوری قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار تهته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من است تخلص مرا شما باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شده ایم بلکه دو تا شده ایم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هرکه خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرده بمهر و دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم آفرین ما + که احمد یار خان یکتاست یکتا + دیگری این مصرعه ثبت نمود مصرعه گوهر یکتاست احمد یار خان + مطلع غزل مذکور اینست ــه تا حظش طرح جهانگیری و کاوسی ریخت + شکر زنگ جور و سمی بسر روسی ریخت + وفاتش به بست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه آورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان | گرد از معموره گیتی سفر
ذات او آئینه خلق عظیم | ماتم او ساخت دلها را دو نیم
در فنون فضل یکتائی بان | چونکه یکتا رفت شد تاریخ او
زاده افکار او و دید نسیم | جای احمد یار خان بزم نعیم ۱۱۴۷

۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه ششم جلوس محمد شاه بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بحسن تعمیه خارجی است

تاریخ

۱۱۴۷ ۱۱۶۷

سر کاف زبان کمالش ببرا | پس انگاه بشما عبد الغنی ۲٠

۱۱۴۷ یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولوی غنی + است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای صداقت پیشه بود اصلش عرب است و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمده و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندی یافت و در عصر محمد شاه احترامی که داشت بعد او ادای مناسک حج معاودت نمود وفاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مایة و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۴۹

1149 بی‌نظیر زمانه شیخ حسین | گوهر سبقت ز نکته سنجان برد || بالیقین از برای رحلت او | سال تاریخ گفت شهرت مرد

میر محمد افضل الله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جوشی سفید دستی است که والا تخلص داشت در انتساب منداولات علی فاضل بلکه افضل و در اقتضای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر می‌برد و آخر دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مایة و الف درگذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

۱۱۵۰

1150 ثابت گو سخن را بسامان برد | در های ثمین برشته نظم سپرد || از بهر خرد سال وفاتش جستم | فرمود بروز رحلت احمد مرد

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در انجا کرده و بعد فوت پدر با سبحان قلیخان بادشاه توران روشناسی بهم رسانیده آمد و رفت پدر بار سر می‌نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بودند بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز شدند و بعد چندی بمنصب هزار یا الفدی و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه در جنگ برادرانش ترددهای رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ معزز شده و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شدند یک تاریخ او بیت

تاریخ

۱۱۵۰

ز سر وصل عبد الصمد خان نجی

1150 تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

بهاندا وکهه جورسے واقع شده در ایام برشکال بهنائے جهاندا قریب مد وکروه وعرض دریائے کشه جورسے بقدر
نصف آن خواهد بود وآن قلعه برکنار جهاندا واقع ودو حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ وخشت وگچ
درکمال استحکام درزانت بنا یافته وفاصله میان شهر کتک وقلعه قریب بدو کروه است وخندقے عریض براطراف
قلعه است که نهنگان داران سے مانند این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار وهشتصد
وسه هجرے مفتوح ساخته وازان وقت بعمل سرکار کمپنی است درین ایام آن قلعه را بانهدام داد از تاریخے که بیکے
از دروازه هاے آن قلعه مرقوم است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر رگهبر سنگه که حکومت آن قلعه
داشت ان دروازه را در سنه یکهزار ویکصد وپنجاه هجرے تعمیر ساخته وتاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده
تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت وشوکت که رگهبر نامی	خراج اقالیم گیرد دوامی	خوشا کنور موهن سنگه بهادر	زبانش بود معدن جود وکامی
چو شمشیر گرد گنه گار زارے	به پیشش چه سیم وچه زر وچه سامی	زحکمش قلعه دار افغان ایام	به تعمیر خوش باره بهائی تمامی
کند برج دروازه بالای قلعه	همین فکر میداشت هر صبح وشامی	قلعه آهنی بر خندق نهنگان	بنا در ملاک عدو اش دوامی
جهاندیده داروغه ساکن کرا	مورخ علی رضا اهتمامی	ز الف بر سید تاریخ گفتا	۱۱۵۰ که رهنما به دروازه قائم مدامی ۱۱۵۰

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدے وخمسین ومائة والف در بلگرام رحلت نموده وبرونق وصیت درباغ محمود
متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامے مدفون گردیده ومیر غلام علے آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس که آفتاب معنی	از حلقه آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	۱۱۵۱ علامه از جهان برون رفت ۱۱۵۱

ذکر نادر شاه بادشاه ایران وآمدن او وتسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درینمقام ترقیم یابد
در تواریخ مرقوم است که چون در ماه محرم سنه یکهزار ویکصد وسے وپنج هجرے محمود شاه پسر میرویس افغان
قندهارے که از افاغنه قندهار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوے ابن شاه سلیمان صفوے را محصور
کرد واو را بدست آورده مقید ساخت وبر عراق عجم مستولے گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست
اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد واولاد واحفاد سلاطین صفویه را از صغیر وکبیر بقتل رسانید سواے شاه حسین
که او را امان جان داده بود بقتل آورد ودرین ایام ملک محمود سیستانے والے ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے
محمود شاه ومحبوس شدن شاه حسین وبرهم خوردگے محالات ومعمورهاے خراسان وغیره در مشهد
آمده بر مسند فرمانروایے متمکن گردیده وبر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود تصرف خود
آورد وچون محمود شاه قندهارے این جهان را پدرود نمود اشرف خان که پسر عم او بود والی
ملک ومال شده شروع بیدادگری در رعیت پرورے نموده میرزا مهدے کوکب تخلص برای مسکه او این بیت گفت

بیت سکه

بأشرفی اشرفی سکه زد از جناب سعید	اشرف ز سکه اشرف بآفتاب سعید

بالجمله بعد چندی افواج رومی بر سر وی آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش خداوندگار روم برند اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده با رومیان طرح مصالحه انداخت شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان برآمده در اطراف مازندران لقب شاهی داشتند بنابر عرض داشت نادر قلی بیگ که مدتی بشیوه قزاقی در راه زنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود و دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی را استیصال ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسب اندیشه ناک شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسب نادر قلی بیگ را همراه گرفته در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال دست دیگر سلطنت ایران باز بخاندان صفویه مستقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او در افغان بزرگ نیز سکه زد

چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کرده بود

سجع

تا خان بزرگ در حیات است	طهماسپ دلیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روپی درهم و دینار را بآنطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته بمعنی اینکه خیر است در آنچه که واقع شده چنانچه یکی از ظرفای ایران

در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

بردیم از مال و از جان طمع	بتاریخ الخیر فیما وقع ۱۱۴۸

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بعزم تسخیر هند نموده متوجه آن سمت گردیده چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیاری از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نماید و بدادن نقد و جنس مبالغه

لغزنایدخلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن پادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آورده اید برآورده سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مصالحه نباید فرمود مختصر اینکه پادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیرالامرائی بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه پادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه ببهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدارالخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر وقت الصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیم سنه
یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد و سبلی که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاوید اسلے شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و صفجاه
و اعتماد الدوله را نزد خود طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کروڑ روپیه است نمی تواند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم
کرد نادرشاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر چهره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی ها زده موجب عتاب
گردانید بعد برآمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول اینمعنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست
در جیب زهر نخورد چون اینقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادر
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آواز انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بر غضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جامه
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض والی ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون متنفسیان شهر خود بخود اطفای نایره این
فتنه نشدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد | نه که را منزلت ماند نه مه را

مختصر اینکه یک دهم پهر از روز باقی بود که برطبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامه قتل و
غارت سید خان نثار خان داماد نواب قمرالدین خان و شاه نواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استادگی
نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلبداشته دستار در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد بعد از آن حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
۱۱۵۱ چنانچه مغلان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را + کل من علیها + دلی خراب شد +
یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد از آن نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابوالمنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حواله نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانه پادشاهی نیز آنچه که توانست بگرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسی که شاهجهان پادشاه بصرف
یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختهای مرصع که نادرشاه همراه خود برد حسابش خدا تعالی بهتر میداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی به دریای نور
بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه
رسیده بشاه شجاع بادشاه کابل از او هنگامیکه از بادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دوصد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک و نیم لکه روپیه
فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان	شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکه او مشهور شده

خادم شاه نجف زیبنده تاج نگین	پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت می شد این شعر کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا   بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان بادشاه را
بعقد نکاح نصیر الله میرزا پسر نادرشاه درآوردند و پیش از قتل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری
تولد شده بود موسوم به تیمور میرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانیده
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی
ایران نمودند باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و چندے همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از رفته رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه دارے اوده و خطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازے یافته و در محاربه نادر شاه حاضر بوده بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے یکشب پیش از قتل عام نادر شاهے در شاهجهان آباد از درد زخمے که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضے از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال کرنال و به بهانه ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش زیادت یکعدد چنین یافته اند سعادت نمک حرام بمرد ۱۱۵۲ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بمسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ اله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظومانش قریب هفت هزار بیت است در رساله شرایف عثمانی مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزار روپیه منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شد و بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خلف خانخانان مانده و چندے بنیابت صوبه اله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد از آن برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهاے با نام کرده و بسیارے راجه زادهاے را بسر راج رسانیده و اکثرے را بر انگشت پاے خود تیکه راج نهاده و بعد از آن چند سال بحکومت اسبت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر از آن است از طرف نواب مذکور در وقت صوبه دارے کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار نزد او رفتے با خلاق و کرم پیش آمدے چنانچه یکهزار و هفت عدد سپ نخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یکزنجیر فیل از سرکار خود بمد مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریش بلگرامے که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان اکرام	از کرم نگذاشته شخصے نعت کم ضمیمه
ترسکے و تازے بسے بخشیده خان نامدار	در عوض نواب اورا داد پیلے ارجمند
آسمان رفعت جمال صورت زمین و معنگر	تذخر طوس شنام آسمان عزم سمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب	کرد انعام قوے او را به پیلے ارجمند
سال تاریخش زد دے بخت بیدار قوے	از عجیب آمد بشارت پیل با تحبت بلند ۱۱۳۴

هنگامیکه در سنه احدے و خمسین و مائه و الف یازدهم شهر ذی القعده روز یکشنبه متصل کرنال با محمد شاه بادشاه و حسین خان ایران یعنے نادر شاه بادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسی میان صالح تخلص تاریخ شهادت چنین گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن برهان الملک خان آنکه او — نقش اعدا را به تیغ از لوح هستی کرده حک
ترک و تازاو اگر مریخ دیدی روز رزم + — آب گشتی زهره آتش از نهیبش بر اوج فلک
کف او با جبههٔ بگشاده سی بخشید زر + — حاتم ثانی اگر گویم نباشد هیچ شک
عالم تفسیر قرآن و حدیث مصطفی — ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک
بود عثمانی نژاد و مولد او بگرام + — در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
شد برزم شاه هند و خسرو ایران شهید — ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک
سال تاریخش نوشتم صوری و هم معنوی — سال هجرت یکهزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعهٔ آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحی زنبیرپوری

سلسلهٔ نسب او بسید نعمت الله ولی می پیوندد و وفاتش در عشرهٔ رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زنبیرپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

۱۱۵۴

سید نکته سنج حق آگاه — گرد آهنگ بزم سبوحی
سال تاریخ او شنو ز ندا — وقت تکرار جعفر روحی

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که یکهزار و هفتاد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار میشود که سال وفات اوست

ستارهٔ دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید الفطر ستارهٔ ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز می دیده میشد که بطرف شمال میرود و قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار و هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرانی

مشهور بمرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری ست در شاهجهان آباد قلندرانه میگذرانید لطیفه در عمادت السعادت مرقوم ست که در ایام محمد شاه بادشاه هندی مشهور براجه روشن رای کنبو دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود ان مرد عجیب حسابی و

طرفه خودے داشت بزعم باطل خود نبی بود و میگفت که میان من و حضرت داود واسطه دیگر انبیا نیست
و در هیچ ذات خود محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت باری عرض میکنم و جواب بدلخواه میشنوم
شاه گدای مذکور یکی از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گدای مرید روشن رای
+ روزی میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزای مذکور را ملامت کرد و گفت
که تو عجب بالمی ایمان فروشی هستی که مرید کافر شده و نام او در نگین کنده و اسم بر دین تو مرزا جواب
داد که هرچه میگوئی راست و معذورید زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریابی روز اول
مرید او شوی و هرگز عیب من نکنی گفت من هم آرزو دارم که روزی او را ببینم گفتگوهای دور از کار
او را بشنوم مرزا گدای گفت که فردا بیائید مهاراج را ببینید خلاصه اینکه فردای روز میر موصوف باتفاق
مرزا گدای با راجه ملاقات کرد در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز میخواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل آنکه معانی هست عیبی دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن رای + سر از حیرت
گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست با بجز این عقده در آن وقت حل نشد
بعد از آن در ایام ترک لباس بخدمت پیر بزرگی که رسیدم و معنی این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم
دی شب که خوابیدم در عالم رویا بزرگی با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و به کمال ادب بر وسلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتی که خواجه حافظ صحبت که آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن رای
همین راجه روشن رای است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل
سعیدان شوی روشن رای ازین حرف خیلی مسرور شده همان وقت هفت هزار اشرفی بمیر ولایت اتحاف
تواضع نمود فقط وفات شاه گدای در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

رند سابقے که ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنب اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شد تا ثلث شب می ماند و قریب بست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه خرے
می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزی نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه
هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوی غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یارخان انشان تخلص

مردے نیکوکار و هوشیار بود و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلی او اسد یار خان بود و از محمد شاه
منصب شش هزاری یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده و در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر ملازم بادشاہی شدند اما عمدة الملک بعد چندسال مزاج بادشاه را ازو منحرف ساخته رساله شمشیر داغ برطرف گردانید وفاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجری واقع شده لاش او را باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائیش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

تاریخ

۱۱۵۸

چون بعبده خوبی و نکو نامی	اسد الدوله بهادر مرد	یافت تاریخ رحلتش سیدار	خنک آنکس که گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا همدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندی رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات میرفت مسدود ساخته بمحاربه پیش آمد و بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت در ان معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان را بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و مدتی همراه نواب گذرانیده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین	رفت بسفر بست ازین خاکدان	سال وفاتش دل نالان من	یافته جان داده قزلباش خان

و حمید الحکیم حاکم لاهوری این مصرعه در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید ✤ اما بلعدد از سال وفات زیاده میشود ✤

نواب عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام

ولد امیرخان عالمگیر شاهی است اصل آبای او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یکصد و چهل و هفت چون نواب قمرالدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مهم مرهٹه رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیرخان که ظریف و خوش طبع بود برسبیل زبانین این تاریخ گفته ✤

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرهٹه خوردند سهو گوم		تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر و ...

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهٹه هزیمت خورده باز آمد امیرخان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانین هست گفته
۱۱۴۷ ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے ✤ روزی نواب برهان الملک سعادت خان و امیرخان بحضور بادشاه حاضر بودند نواب برهان الملک بر امیرخان طعن کرده گفت ✤ پسر نوح با بدان بنشست ✤ خاندان نبوتش گم شد ✤ یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول داری امیرخان در جواب گفت که راست است و سگ اصحاب کهف روزی چند ✤ پی نیکان گرفت مردم شد ✤ یعنی تو که گمنام بودی باین مرتبه رسیدی بعد از مراجعت نادرشاه بطرف ایران چندسال صوبه داری اله آباد بتعلق داشت و این خدمت و صوبه داری نه بخواهش او و نه بغرض محمد شاه بادشاه بود بلکه واسطه خاطر داشت نواب قمرالدین خان وزیر اعظم و نواب آصفجاه بود که باین تقریب او را از حضور بدور فرستاده بودند زیرا که امیرخان مرد تیز رگ

ومنصوبه باز بود و هر روز بادشاه را بانواع مختلف بزور لسانی و مزاجدانی از نواب قمرالدین خان و آصفجاه
بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه‌داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن
او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می‌برد اما از انجا
که امیرخان احدی را در پله عمدگی باخود برابر نمی‌پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر
سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی‌آورد چنانچه مزاج بادشاه هم ازو متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست
و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نهم یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم
داشت باشاره محمدشاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از ان بسبب
عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام وغیره قریب
چهارده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاش او شدند بعد چهار روز که مقدمه
تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ برسم تعمیه تحریر شد +

تاریخ

چو پیدا ز بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم
برآورده آه و ندا کرد هاتف	که تجهیز کردند روز چهارم

۱۱۵۹ چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ برآید دشخصی تاریخ شهادت او را غم عمده
یافته لاش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی
و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکارد از خانه چشم برمی‌آورد و عبث
کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در
حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده‌اش بگولی تفنگ
و طمانچه و بضرب شمشیر کار کارش باخر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و
سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند
و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور ظریفی
بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود **بیت** در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو +
هر چند مردم بمجرد خواندن خنده‌ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی
گردد به تعجیل حک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چیزهای پوچ در تاریخ وفات او گفتند +

۱۱۶۰ فی النار والسقر مع الجد والبدر

بعد از شهادت او برادرزاده‌اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلایر و دیگر امرا بر تخت نشسته خود را
ملقب به علی شاه ساخت +

ذکر احمدشاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول بتسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته با ایران فرستاد و در آنجا نیز مقید بود تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد احمد خان با وصف اراده فاسد افواج قزلباش سر بردن خود از آن حبس بصحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن بارادهٔ تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه با افواج عظیم نگاه داشته عازم دهلی گردید

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرای عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سه هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بست و دوم ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مؤلف تاریخ فوت او در عبارت «های نواب قمر الدین خان» یافته بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد ۱۱۶۱
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم «فتح خدا ساز» تاریخ یافته ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلفت نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن این راز تا در رود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع ہاے رفت از جهان محمد شاه ۔ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

شه فلک حشم روشن اختر انکه از و	چو آفتاب جهان جلی فروغ گرفت	چو شد بجاده فردوس زین سرای سپنج	بسرو در الفت یعنی که کو محمد رفت

چون محمد شاه برطبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه و چند روز بود مزار او که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر مادرش در پائین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل و هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانیده مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد ازان بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان حضور بعرض رسانیدند که بهادر لقبی است از برای افتخار امرا ازادا و امیر تیمور صاحبقران هیچیک خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمود و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب شش هزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بلب آورد	سپهر سلطنت افزود جلوه ۱۱۶۱

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیج خان است و اصل نام قلیج خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیج خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست و چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در رکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که فخر سلالته خان

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه
داری گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب بطرح اصطناع عالمگیر
بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک
ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر منصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای محمد شاه با سادات بارهه نرد دغا باخته بر بعض صوبه دکن
تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات انجا گشت و برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در
اوان دولت عالمگیر بادشاه بحسب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج
وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش
قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست
و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در انوقت بر علاقه صوبه
داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه
از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر
چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و واکرد غنچه بند قبا نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم هزار شکر که زو مسند وزارت یافت	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا قوام دین و دول آفتاب مجد و علا همان که یافت بسن ما ز از و صیسی هزار و یکصد و سی و چهار سن نشاط ۱۱۳۴	فزود حسن چمن از سحاب گوهربار بود حسن وزارت از نظام الملک علم نوشت برای وزارتش تاریخ دو گونه جوهر تاریخ ازو شود پیدا	خدا که شان وزارت ز عمدة الوزرا به نقش ثانی بهتر کشید نگار آرا ز زیب کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴

۱۱۳۴

در عربی

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا	حکی وزارة ساکب الربیع لنا ۱۱۳۴

در هندی

اسمیس و نگی کی نهدوسی موهن یوپن سنت	رهی سکبت سوا ماصل باسهی در سیا ۱۱۳۴

۱۱۳۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت
بتغییر نظام الملک به میر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله زبدة الملک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت
جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب
حضور فرمود او خلعت الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت
فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

۱۱۵۰ صد شکر که ذات دین پناهی آمد	در رونق دو ملک پادشاهی آمد	تاریخ رسید چون بگوشم هاتف	گفت آیت رحمت آلهی آمد ۱۱۵۰

بو نظام الملک محاربه نادر شاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر سوانح شهر پناه
برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا ساخته بود باتمام داده وفاتش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی بتاریخ چهارم
جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهانپور واقع شده عمرش هفتاد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن
لاش عزیز او خلق به خاکش که زمین و آسمان در لرزه آمد از اعظام جنازه اش را دوش بدوش بنیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده بر روضه
شاه و برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته ١١٦١
متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگرے وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

سه رکن مملکت هندوستان از جهان رفتند + فتاد حیف سه گوهر یگانه از کف دهر
برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر ١١٦١

ایضاً بتعمیه

گشتن تاریخ چون کشیدم آه + فوت شاه و وزیر آصف جاه ١١٦١

وقت وفاتش شش پسران از و مانده بودند یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دویمی میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دویمی او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهده امیر الامرائی فائز شده پیش بادشاه بدهلی ماند ما بعد کشته شدن نواب
ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبائی خود قابض گردد بنابر آن از بادشاه صوبه داری دکن حاصل ساخته
و بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی بمرگ مفاجات این سرای غرور را بدرود نمود این واقعه مقتدره وز
از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاشش او را بشاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرائی یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یکصد و یازده در هند آمده
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده بتعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب حکیم خانی و اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافتند و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمودند ایشان را به نعم و سنجیده
بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حسن تدابیر او در اطراف و اکناف
اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود برد و بعد حج در سنه
هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسید

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی الثل اگر کتب طب تماما مفقود شوند مسایل آن را از و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا ‖ از مقیض تو درمان طلبان کامروا
خلقی میگویند که میکنی کار مسیح ‖ من میگویم که میکنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام ترقیم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سنی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب استرضای احمد شاه بادشاه با روهیله با سعد و دانواله و بنگده که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک را خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادرانش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در حین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که به پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ دهم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده و چنین بنظم کشیده

تاریخ 1163

روان کرد خون پالان بجو بجو ‖ ادا کرد حق نمک مو بمو
ز نیزه وران سپید خورد ملک ‖ بیار و برو رای نول سرخ رو

۱۱۶۳

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

نور چشم باقر عبد الحمید م ‖ سال تاریخ تولد خود بگفتم
چون گل خورشید در عالم رسیدم ‖ چشم مهر باقر گفت با من

۱۱۱۱

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته تا پایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

در سنه هجری مابین پتیالی و شهاباد از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

وحیدر زمان سید خوش سخن | بفردوس مهر و رحیام نجیا
قلم گریه سر کرد تاریخ او | رقم کرد هی هی غلام نبی ۱۱۶۳

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادر زاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کارزار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والاگهر | زاده طبع اش همه در یتیم
شیر ولی عرصه مردانگی | در صف هیجا قدمش مستقیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت | در چمن خلد برین شد مقیم
فوز عظیم است ازین جانگذاران | رخت کشیدن بر ما حما نصیم
خامه ازان راه گذارش نمود | سال وفاتش همه فوز عظیم ۱۱۶۳

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گده بود و باپای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

خنجر دست عدو گوهر جانش سفت | حور ز گیسوی خود خاک رهش بازرفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم | هاتفی صاحب شمشیر بهادر گفت ۱۱۶۳

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی الهٰ آبادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر اندوخته بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین و مایه و الف فوت شد و پائین روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید شیخ اسد الله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل الهٰ آبادی است و برادر زاده شیخ محمد ناصر افضلی اجدادش از جونپور و جد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد نهم ذی القعده سنه ثلث و ستین و مایه و الف فوت کرد و در ان شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او و شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

افضلی شیخ کامل و غالب | آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت غمزده | آه رفتند هر دو زین عالم ۱۱۶۳

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زاده شیخ محمد افضل الهٰ آبادی است از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده نعمت سعید است و تاریخ انتقال زوال محمد سعید

مسجد جولی

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد یاورش دولت سرمدی + بر و هر که آنجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی + خرد را بجست فردوست پای ـ چو شد فکر تاریخ را مهتدی + بگفتا سروش از سر برترے + که بیت شرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع ست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازهٔ میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور داد گر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی قربت + باد دایم فیض عام این ملک سجده گاه + سعی نواب بها در جاوید الطف کرم + ساخت تعمیر چنین جاوید عالی دستگاه + چاه و حوض و صاف صحنش آب روز نرم + هر که از آبش طهارت کرد پاک از گناه + سال تاریخش چه خورم یافت از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور اله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دومی نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که باغی شده و بعد بر ممالک ارکات رفت و مظفر جنگ با عانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد و نصاری به پهولچری خزیدند و ناصر جنگ لشکری بر ایشان فرستاد و ایشانرا شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

چو ناصر جنگ نظام الدین دولت
زبیم زیر پا فرق فلک سا
به تنبیه عدو فوجی فرستاد

که دارد منصبی عالم پناهی
از آن ... بود مه تا بماهی
که ساز کشتی او را تباهی
بر آمد از زبانم سال تاریخ

زبان حال رایات بلندش
عدو کشتی و این دولت چو کوهی
رسید این فوج و آن صفدر از برد
مبارک باد فتح فوج شاهی

چنین گویند والا دستگاهی
تلاش همت با کوه بیست و اهی
شکستی بر عدو آمد کماهی

چندی بعد از این سانحه افاغنه و فرانسیسان با عزاج مظفر جنگ را عذر بیهوده نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائة الف شب خون زده شهید کنند شهادتش او قریب قلعه جنجی بلا فاصله بست کروه از پهولچری واقع شد لاش او را در اورنگ آباد آورده پائین مرقد شاه برهان الدین غریب تر د مرقد نواب اصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گر آه آفتاب رفت + و حافظ محمد سعد مکی این تاریخ یافته + انه تشهید و الله لعن قاتلاه + و میر غلام علی آزاد مینویسد که بعد شهادت نواب مرحوم افاغنه

ونصاری یعنی فرانسیس هدایت محی الدین خان را که مشهور مظفر جنگ بود بسرواری برداشتند وابتدای تسلط نصاری در ممالک اسلام اعدادت مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر انسار از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند وتابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردید چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر مرسم حسن خاتمه بخاطر میر غلام علی آزاد القا شده واین رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴ نواب که تا جهان تاب ملت | محشور با جناب حسین ابن فاطمه | تاریخ خواستم ز برای شهادتش | از شاه کربلا برزد حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد مکی

همدران روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت واین سانحه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد وشصت وچهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین کرپت یلی بفاصله یک فرسخ از موضع رایچوتی ویک فرسخ از دره کار کالوه که دره ایست مشهور در نواحی کریه موجود است تاریخ شهادتش آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴ مضی خیرنا اسعد الاتقیا | الا ایها السائل واحد | بعد الهم السر تاریخه | وضمنی بجنبه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود وچون نواب مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار شد وبعد محاربات صلح الفقار گرفت در ایام جنگ بست ونهم صفر سنه یکهزار ویکصد وشصت وپنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

۱۱۶۵

۱۱۶۵ در فن سخن بلند قدر محب | در معرکه آبروی شمشیر محب | تاریخ وفات او ز دل پرسیدم | فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بای والده احمد شاه بادشاه میداشت وبعد وفات محمد شاه بسفارشش نواب بای بخطاب نواب بهادر نامور گردید چون او میخواست که باتفاق والده بادشاه جمیع امور مالی وملکی را بلا شرکت غیری بدست اختیار از خود گیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست وهشتم شوال سنه یکهزار وشصت وپنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید ولاش او را ابد یا انداخت چون چند هزار بند دستایان رفیق او بودند واز کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند ومادر بادشاه نیز ازین سبب که نواب بهادر مدتی خدمت گذار او بود تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت وچون باین سبب فتنه وفساد بسیار در ملک سر برداشت تاریخ وفات او را ۱۱۶۵ فساد عظیم + یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله غلام چه خوب سجع از گفته هاے سعدی شیرازی براے نام خود تجویز ساخته سه دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست ** فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مردے ظریف بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرع ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را تجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناتنه سنگه متخلص به بیدار تاریخش تعمیه گفته

تاریخ

٨١٥ ٣٥٠

حیف آن امیر دانا رفت از جهان فانی	و اگر بهر ح او جو خوان در جنان را	تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ برآید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما ** ١١٦٦

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بدخواهان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتغیر او به نواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخرها در شهر رفته بنگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان همه مغل را که آباد و زندی نماعلی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت این همان نجیب خان است که هنگام تشریف بدر رفتن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله و بمیر بخشی و امیر الامرائی سرافراز گردیده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نمود و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راج اندر گوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کارستانه کرد و بهر طرف که میرفت از کشته ها پشته ها میساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر مورچه کالی پهاڑ بضرب گلوله بندوق کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار را گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود و چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاد و صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناتنه سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته **

تاریخ

١١٦٦

شکر الله که با شه صفدر جنگ	صلح کردند باز بر دو شاه	هاتفی غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله

١١٦٦

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمانرواے بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

و عماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را و چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها از و زاییده بود میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دویم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری درگذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

1188 سر بست چون مجاهدین رخت زندگی ‖ هر کس در سر شک بمژگان خویش سفت
هاتف برای سال وفاتش بصد بکا ‖ سال وفات سال وفات های های گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادر شاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادر شاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپڑگهات که سه منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت درد از بزرگی که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باڑی که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد از ان روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر ان سی لکه روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند.

تاریخ

1167 چو آن صفدر عرصه رستمی ‖ ز دار فنا گشت رحلت گزین
چنین سال تاریخ او شد رقم ‖ که بادا مقیم بهشت برین.

این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه

تاریخ

1167 بهر سال رحلتش چون کردم از هاتف سوال ‖ با طرب گفتا فوت صفدر جنگ گو

شاه پیر اشرف سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کریمی برمی آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات اوست.

تاریخ

1167 معنی از فیض شاه اشرف جان شد ‖ قدوس عرش را رحمت رسان شد
سراسر به نور قطب عالم ‖ ز ذات هند تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله متخلص به بیخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدس خرامید و در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته.

تاریخ

۱۱۶۷ روشن دلی سحر نفسی پاک گوهری | واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند | دل را طپید نالهٔ تاریخ او کشید | پیر یگانه میر نوازش علی نماند ۱۱۶۷

شاه شریف اورنگابادی

در بیست و ششم رجب سنه ثمان و ستین و مائه والف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته مرد یا وحد لوده شاه شریف ۱۱۶۸

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بمومن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در مشکوی خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

۱۱۶۹ در جهان هر چند گشتم کو بکو | همچنین حوضی ندیدم هیچ سو | خواستم سال بنا آمد ندا | عنفین عاشق هست جاری صبح و شام ۱۱۶۹ | میدهد ساقی کوثر آبرو | می برد هر تشنه مشک و سبو

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه مرقوم است

تاریخ

۱۱۶۷ بدرگاه خدیو دو جهانی | چو فرزند مصالح دین محمد | سوال سال تاریخش چو کردم | پناه عالم الهی و جهانی | که دیدار علی باشش بدانی | سروش غیب گفتا از مهربانی | مرتب گشت نوبت خانه دین | بدرگاه نبی این قصر آراست | چو طبل کفر را سرشکنی از و | بعهد شاه عالمگیر ثانی | خدا یا حاصل کند مقصود جانی | ز نوبت خانه نوبین سال خانی ۱۱۶۷

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادرزادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود و بیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد ازان بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد انجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پرنیه بود بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در صفرے باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد ازوی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پامال مرقد مادر خود در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ مهند الیش بامر زده یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

ماباے چند است همین تاریخ برای هر سه کسان سے تواند شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال بود و مدت عمر هشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب ولایت بران میکنند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد و چنین شد که او گفته بود روزے مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقاتله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداد در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد که رجوع من همیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او همداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه بدکرده اند که من بدخواهی انها کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش سے شود آتشی که در دریا بگیرد کیست که انرا فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فسا ندارد ⁘

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڈیسه شد بعد ازان باراده برآوردن ملک پورنیه از دست شوکت جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که مستر دریک برای گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈهاکه رفته بود باز آمد زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مستر دریک صاحب سرکار انگریزان حمایتش نموده نگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت بمرشدآباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن بود و اسباب حرب چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم بعض جهة مدافعه برخاستند چون مستر دریک صاحب عرصه را برخود تنگ دید خود را بسدودی از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت بر برد و باقی ماندگان لاعلاج بمقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت و گلوله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر سپاه سراج الدوله شدند و اموال زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است بتاراج رفت گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام شب آن بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزی بلاکهول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بیست و سه کس را زنده نیافتند دیگران همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ بیست و دویم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش عیسوی بود بوقوع آمده مسوده این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور تعمیه یافته که از ان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مؤلف

جبکہ نواب سراج الدولہ دشمن انگریز	لی لیا جبہین جا بیی کلکتہ کو سجاد شوالا	خانہ تنگ بلا کھولین یکبار کیا بند	یکصد و چہل و شش انگریز کو جو تھے انگول
بیچ ہوئی تھی رہا زندہ بجز بیست و سہ کس وائے	گویا زہر کسی نے تبہین منہ کے ادیا گھول	پایی دشمن کو تبلی اور سر آمد کپتان کا خشت	بہر تاریخ لکھا مین خانہ تنگ بلا کھول ۱۱۶۹

سید کریم الله متخلص بغریب

براور اعیانی میر نواز شش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت این رباعی از دست رباعی شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود + پرسید کسی چرا نکردی تو سجود + گفتا که منم متو جبال رخ دوست + جز ذات خدا گزیدنم مسجود + و این بیت از سید غلام مصطفی ست سر عبد الصمد سجده تو حق را نعوانی + تا سجده با آدم نکنی شیطانی + و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ متعمیه گفت

تاریخ

۱۱۶۹ شاعری عرش کوی جهونی شیرلی	مرد دید عین جوانی یا نصب	وقت جان رفتن ندا آمد ز غیب	بهر تاریخ وفاتش یا غریب

۱۲۲۳ ۵۴

سید قطب الدین عرف تجلی

درویش فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع و ستین و مائة و الف در گذشته و عارف الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ + رو بجنت کرد خفا قطب دین +

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده و در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار مامور گردیده مدتی در شاهجهان آباد اقامت داشت چون وقت او بآخر رسید بلکهنو آمد و در انجا بست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چندگاه بلکهنو بخاک سپرده شد بعد ازان برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر	ز سر گرد سخن را آبرو رفت	اگر جوید کسی سال وفاتش	بگو آن جان معنی آرزو رفت

۱۱۶۹

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگابادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خواف بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست ونهم رمضان سنه احدی و عشر و مائة و الف در لاهور واقع شده چون اقربای او اکثر در اورنگاباد بود در عنفوان شباب از لاهور باورنگاباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار مامور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی برآمد و چون نظام الدوله با پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا چندگاه بشرط رفاقت بجا آورد و بعد انصرام نظام الدوله ازان مسلک کناره کشیده و یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند و انزوا اختیار کرده بتحریر و تسویه ماثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ چهاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائة و الف بعطای خلعت

وکالت مطلق خود ومنصب هفت هزاری وهفت هزار سوار وخطاب صمصام الدوله برنواخت ودر سنه هزار ویکصد وشصت
وهشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی برای او ماهی ومراتب فرستاد وشخصی این مصرع تاریخ یافت ع ازشاه هند آمد ماهی
ومراتب ١١٦٨ بعد ازان صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند ١١٦٨
افتاد ونواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین درماه رجب سال هزار ویکصد وهفتاد
ویک عبد الرحمن مخاطب بحیدرجنگ که صاحب اختیار سرکار موسی پوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگآباد با متوسلان واقربای او مقید ساخت ونظام علی خان بهادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدرجنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدرجنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد وطرفه تشویشی در لشکر افتاد ودرین شور وغوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله مظفر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر وپسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوب شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند ویمین الدوله را در قبرستان
آبای او که پایین گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره (١١٧١) ١١٧١
ونیز میر مذکور گفته +

تاریخ

رفت صمصام الدوله زجهان	سیوم ماه شریف رمضان	سال این واقعه آن سید خود	گفت مالشته عبد الرحمان (١١٧١) ١١٧١

ایضاً در مستزاد

صمصام الدوله آن امیر والا + دانش آگاه	ناحق شده کشته بکمین گاه وزها + انا بکا	زاد بعرض سیر سایند تاریخ + با یاران شنوید	کردند شهید ناکسان سید را + انا لله (١١٧١) ١١٧١

ونواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگآباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ مستزاد

دیدیم زمین هولناک صحرا + خونابه نشان	رنجه بس خیره و تر بود خون شهدا + از خورد و کلان	گفتم که چه سبب است این مرا گفت تاریخ + گفتا هاتف	اولاد علی شهید کرد اینجا + عبد الرحمان (١١٧١) ١١٧١

ومیر رحمت الله نامی شخصی این تاریخ یافته +

تاریخ

صمصام الدوله که امیر کبیر بود	ناحق قتیل گشت بعهد کر و فریب	روز خمیس ثالث ماه صیام بود	تاریخ گفت مقتل شهادت شده نصیب (١١٧١)

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که آنرا حضرت سلون میگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار ویکصد وهفتاد ویک هجری
تعمیر یافته واین تاریخ بنای اوست

تاریخ

شد بنا در سلون روضه نور	که جهان را ازو نصیب حضور	داد هاتف بشارت از تاریخ	این بود آستانه اشرف (١١٧١) ١١٧١

میر محمد یوسف

ابن سید محمد اشرف الحسینی الواسطی البلگرامی دخترزاده میر عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نموده بهم

الفرع الثانیة من الاصل الثالث شل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته +

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از غم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ بفکر عمیق	
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق	
	سال تاریخ این کتاب خرد	گفت شمع مجالس تحقیق		۱۱۶۲

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلدهٔ لکهنو درگذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود یابین مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته +

تاریخ

الهی بر شکیب ما چها رفت	که کوهی بود در یکدم ز جا رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که در دو قاتل ما را دوا رفت	
بیا بلبل بقمری تعزیت کن	که سرو او بتاراج فنا رفت	عزیزی مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت	
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بدخشان را نماندان قدر و قیمت	ز دستش طرفه لعلی بی بها رفت	
اگر فردوس باشد خوش ندارم	کزین گلشن نسیم جانفزا رفت	کدورت آنقدر ها گرد افشاند	کز آن سیمای وقت من صفا رفت	
شنیدم این صدا از من وید الفقیر	که با آن دوستی نا آشنا رفت	شکوه سلطنت از دست من رفت	تو گوئی از سرم ظل هما رفت	
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یار ما یوسف کجا رفت		۱۱۷۲

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ جنید این الم بدلها سوخت	هاتفی در دو مند تاریخش +	گفت جان و دل احبا سوخت	۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بایی بود و بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه در آن شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس بر آورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروای در شاهجهان آباد نشانیده و میر اولاد محمد بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ

بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله خاطر خواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد	۱۱۶۷

ایضاً

شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بفیض آمد	گشت چون جلوه گر بروی سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد	۱۱۶۷

بیت سکه

بر زر و سکه صاحبقرانی
عزیزالدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمدشاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد آمد غنیمت بی شمار از دهلی و آگره برده و دختر محمدشاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته وقت رفتن احمدشاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیرالامرایی بر نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله مرحمت ساخت بعد روانگی او عمادالملک غازی الدینخان که از خوف احمدشاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود از آنجا نواب احمدخان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناته راو مرهته و هولکر در دهلی آمد بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض هیچ عمل ساخت و احمدخان بنگش را بجلدوی خدمت های او عهده امیرالامرایی بخطاب بخشی الملک احمدخان بهادر غالب جنگ رهانید بعد از آن عمادالملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که توانست بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر بانگسی بیتل را و مرهته از آن حصین حصین سالم برآمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله گذرانید بعد از آن از خوف عمادالملک بطرف مشرق رفت و چندی در اله آباد که نیابت آن صوبه در آن هنگام نواب صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادرزاده او بود متوقف بوده و بعد از آن محمد قلی را امیدوار وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده همراه خود گرفت درین سال رگهوناته راو مرهته و دتا سیندهیه با ایمای عمادالملک نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله را یافته اند + ببری را آشکارا آهو کرد + چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان هندوستان عرضداشت باحمدشاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده این فرقه بدین را استاصل گردانند چنانچه احمدشاه ابدالی از این مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عزم توجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوش زد خواص و عوام گردید عمادالملک بخیال بی ادبی ها که بنسبت عالمگیر ثانی از و بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمدشاه ابدالی بود از دهلی بدر ساخته بود بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بکشتند و جسد بی سر را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افکندند بعد شش پهر بعض کسان لاشش را برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

شاه عالی نسب عزیزالدین	کشته بود در جوار رحمت جای	گفت هاتف چو رفت در جنت	۱۱۷۳ داد عرش سمک مرحوای دای

۱۱۷۳

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود. چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرعه آخر تاریخ بر می آید

تاریخ

۱۱۷۳ ستمی بلخ و ستیمی کشمیر | قاتل جان شاه و ابن وزیر ۱۱۷۳

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک بهدی علی خان کشمیری را بحراست او گذاشته خود بعیانت رفاقت دتا سندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشاره او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته بالشکر خود که در انوقت هشتاد هزار سوار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه منبع و متربیت با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روز نسی بار دهلیه ها ستفق شده برای تنخواه خود با بر عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانه تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه پیش سورج مل جاٹ رفته در قلعه بهرت پور مخفی گردید بعد ازان در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله بر آب و باد روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا به انترببد رسید سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در میان انتربید واقع شده خودها را بشاه ابدالی رسانیده و شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه بالشکر دتا سندهیه مقابله شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد در جمع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا انکه با جمیع همراهیان علف تیغ بید ریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الاخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته

تاریخ

۱۱۷۳ گرد سلطان بهمن در رانی | قتل دتا بتیغ دشمن گاه | گفت تاریخ این ظفر آزاد | نصرت بادشاه عالیجاه ۱۱۷۳

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه بسداشیو بهاو برادرزاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردید و در عنایت احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ بیست هفتم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بتخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدرش که بنگاله بود مسند
فرمانروائی نشانید و خود متوجه معرکه احمد شاه ابدالی گردیده دران جنگ غالب باری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق با جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شکست کردن مرهته ها شل آب
زمین رون بود چون شاه ابدالی بعد قتل و تاراج این فتح بزرگ نمود میرزا قتیل تاریخش گفته

تاریخ

شاه بهادر الیس از یکتا بکشت	کرد در انجام و در آغاز فتح	سعی نا خامه تاریخش نواخت	شاه درانی نموده باز فتح

۱۱۷۴ ۱۱۷۴

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه حضرت
بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور میرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بشاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرائی بنجیب الدوله
بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفتدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیشتر ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بعین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از اله آباد همراه گرفته متسخر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و رسای انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشدآباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده و از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بیست سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال سنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میران پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یکسال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده بارادهٔ تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر خود برسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروائی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب شاه عالم بادشاه ملقب ساخت همانان خلعت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرائی بنجیب الدوله فرستاد و بنابر وقایع جلوس او را تاریخ شتا بست[illegible]

از تاریخ هشتم ربیع الاخر سال مذکور سے نویسندہ پسر اولاد مسلے ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۷۳ زهی شاه عالی گهر معدلت گستر | باتاج و تخت و نگین شد مسلم
برون آر سال جلوس همایون | ز سلطان هندوستان شاه عالم ۱۱۷۳

و در سیولا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و انرا در رشته نظم کشیده +

تاریخ

۱۱۷۳ ز فیض حق چو شد عالی گهر شه عالم | بجوی سال جلوسش ز فضل ربانی ۱۱۷۳

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله باتوابعان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه مذکور در بتیا بوقتیکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر و افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان بارؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بست و چهار لکهه روپیه سالانه مقرر شود و بادشاه از انجا کوچ کرده بطرف الله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الله آباد رسیدند بخوف جات و مرهته ده سال دیگر دران شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست +

تاریخ

۱۱۷۴ چو زینت نسا رفت از دار فانی | بفردوس جای سکونت گرفته
بجستیم تاریخ سال وفاتش | خرد گفت جای بجنت گرفته ۱۱۷۴

بر مرزا دیگر

۱۱۷۵ هزار و یکصد و با پنج و هفتاد | برفت او هم سوی فردوس دلشاد ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار بطرف بیرونی منقوش است بعینه چند از ان نوشته می‌شود +

تاریخ

۱۱۷۴ حیف بلقیس زمن صدق و صفا رخ شد | روح پاکان همه با طایفه حور العین
گر ز شوق مکین نقش سر لوح مزار | تا که داخل بسرا پرده بهشت شد
گشته از صدق و صفا خوش زن با تمکین | والدخلی جنتی از سوره والفجر بیار
هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت | زینت با فاطمه بنت رسول مدنی
منزلش خلد برین کرد خداوند جلیل | اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید
رفت از عالم فانی بریاض جنت | گشت هم صحبت او دست زد نیا و دنی
جرم معاد بتاریخ وفاتش جبریل + | بضیافت بر خدا زینت النسا الطیبه

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد والدخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید +

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را منیری راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

منیری راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مقر امام زمان بکن تو عرض بیار بسایه حسنین	هزار و یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار بحق احمد مختار شافع کونین	ز هجرت نبی آن سرور صفا و کبار ۱۱۷۵

کشته شدن سورج مل جات و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته ها نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو سرفراز فرموده و جوانبخت شاهزاده را بجای پدر او ولی عهد ساخته بانصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جات که مالک ڈیگ و کمهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اگره را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جات است و بدن سنگه پسر چورامن جات بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و ازین پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهارده کروه از اکبرآباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جای پدر را گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه رفاقت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاهای بسند و بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهاو در جنگ شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را تسخیر نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و پسران او که از نواب صفدر جنگ دستار بدل برادرانه کرده بودند بخوبی سکنات شاهی که در قلعه اکبرآباد بودند پرداختند و سورج مل سوای اسم جات را صوبه دار الخلافت اکبرآباد داد و هم زیاده تر بتخریب آن شهر پرداخت و سورج مل نمالیچه نادره معه زوج کیواڑ سنگ رشیم که شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود و قریب نه صد و هشتاد ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد برده داشته در قلعه ڈیگ بهرت پور گذشت القصه چون سورج مل جات کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چندی اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده چنانکه تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگه آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده ببدنگ معاودت نمود و این مصالحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت و شروع هفتاد و نه هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که ذکرش پیشتر مرقوم گردیده فرانسیس و افاغنه سید محمد خان را که مشهور بصلابت جنگ بود بر مسند ریاست دکن نشانیدند بعد چندی [illegible]

برهنا... زاد و رنگ آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و بالاجی مواضعی که اکثر بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان باتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته برآوردند خصوص شب چهارم محرم شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسوف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین عقده برطرف کردن صلابت جنگ نظام الملک را از نوکری خود ... کشته شدن صمصام الدوله از دست لشکر در سنه یکهزار و یکصد و ... در یک ... مفصلاً در ذیل احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال بتاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان مقید گردید یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بست ... ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید و بتاریخ بیست و هشتم ماه شوال سنه ... بعد ... ساخت رای ... کا ... تاریخ آن یافت +

تاریخ

آن دو ماه ... فتح ملک ...		در دو ... بیست و یک ماه شوال ...

۱۱۷۷ از سوانح آخر تاریخ استعمار آن ... بعد از آن ... در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک ... را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان او بکار ... را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد که تخلص ... برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافت +

تاریخ

۱۱۷۷

آصفجاه دوم سلیمان غلام		آن دو که ... حصون ... تمام		تاریخ شد ... شعله ...		آتش ... سپاه اسلام

درین ایام ... سواد ... بجای او ... بود ...

شکست یافتن انگریزان در بکسر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام انگریز

۱۱۷۸ چون در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و ... هجری ... انگریز ... عالم ... بنابران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر هزیمت بر هزیمت یافته چون تاب مقاومت نیاورد در شروع سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله آباد آمد و از شاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که درآن بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده ملک او را باز ... گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یک ماه اراده جنگ ... کردند چون سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید ایام برشگال بر سر رسید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو ... انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوج قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت نیاورده هزیمت خوردند بتاریخ بیست و ششم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

میدان جنگ روبرتافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با پنجهزار سوار و پیاده در جنگ شریک
نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیلا باین برفاقت در دیهند باز طرح جنگ و جدل
اندازد شخصی درباب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته + کل مغل لون + القصه افواج
انگریزی بفتح و فیروزی تا به الداباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله
منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با رؤسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالهاباد تشریف آورد و شجاع الدوله
چون ببریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از رؤسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند
لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت
و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی اینها راو مرهته
که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد
اوده رفته بود از استماع اینخبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نمود نایره قتال از
هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهته ها هزیمت یافته
و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی
که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت
کمپنی انگریز بلندی گرائید و ابتدای عملداری کمپنی انگریز از همین زمان تصور باید نمود چنانچه تاریخ اغاز دولت انگریز در مصرعه واند

۱۱۷۸ در هند امیر شد فرنگی

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن سرگذشت
سرداران سپاه در درخواست فوج کمک خود بحضور احمد شاه ابدالی نوشت که موافق استدعای نجیب الدوله
محاصره راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا بسرهند رسیده بود و اینهم رسید چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده
در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد و باصلاح او پیغام صلح و مصالحه با رؤسای انگریز درمیان آورد و با جنرل
کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند درمیان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا
کوچ نموده تا باله اباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که همدران ایام از
ولایت مخاطب بلارد کلیو شده امده بود برای بندوبست صوبه بنگاله از کلکته تشریف باله اباد آورد و منشی اعتصام الدین
که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب باله اباد رسید با
نواب شجاع الدوله قرار داد درمیان آمد که صوبه الهاباد و مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوره جهان اباد نیز همان قدر
ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرج بادشاه [illegible] زمان او کرده شود باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و سرکار
غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرج سپاه لشکر
کمپنی از نواب گرفته بود و قطعه صلحنامه دستخط و مهر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده [illegible] قلعه چنار
بدست گرفته باز بدست نواب داد و نواب [illegible] بازبدست گرفته بدست لارد کلیو معاوضه کرد [illegible]
نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شد و لارد کلیو

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید گردد ا... ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دار د لعد این همه نوشت خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهه هجری ترقیم یافته بود لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهآباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز در سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشدآباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهه هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
صیف الدوله بر مسند ریاست نشسته در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه درگذشت بعد از وی برادر خورد او مبارک الدوله مسند نظامت را رونق بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ موفق
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و مایه و الف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادر شاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردیده و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر سر بالش میگذشت که اینقدر دیر چرا است و برای قبر لوحی از سنگ تراشید
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد و بر سر لوح اسم تبارک الله بعد ازان محسن قد نسیک المسیئ بعد ازان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته بیت روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت سه زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیمایسی سرگشتی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۶
نی گشت هیهات ردی زمن ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیرپناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ آن یافت + لان الصلوٰة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

قبله دین بناه بپیرینا ه || ساخت مسجد بفضل ربانی || المثال تاریخ او ملک ز فلک || گفت این هست کعبهٔ ثانی ۱۱۸۰

ایضاً

محمد بنا ه اشرف الکریم || نموده بنا مسجد مستقیم || ندا کرد هاتف که تاریخ او || بگو خانهٔ حمد رب کریم ۱۱۸۰

مسجد الله اباد

در شهر الله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در ان شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور بر داد گستر حامی دین کرام صاحب عدل و سخاوت بادشاه ذو الکرام مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر زیر حکمش هفت کشور باد نصرت مدام چون حسام الدین علیخان خانزاد با وفا ساخته تعمیر این مسجد باین عز و احترام
سال تاریخش سروش داد از عرش برین کعبهٔ دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام ۱۱۸۱

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع ان خجسته الدین که بود ذی شرف از فضل علم و عقل و ادب شنافت چون به بهشت برین از این عالم زبان قضا فتاد جان باد رب
چو دو داشت با همه کس رو درای انور او بدون مهر خوشش روز عالمی شده شب ز قوم انیم عظمی بحال افکاران چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از حج جنان نوشت بالهام سال نجم و حسب نموده طوف بهشت برین دو دم تاریخ ز روی خرم و یقین آمد ازدم منتخب ۱۱۸۲

تاریخ مسجد اله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر اله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار نمان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی بتعمیر ساخته و تاریخ بنای ان شاه محمد اجمل اله آبادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول رهبر از بهر نماز این مکان است || تعمیر بدور شاه عالم . ان شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است || اجمل ز تو گر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبهٔ دین تاریخ بنای این مکان است ۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد و فاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگیده

کشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدر جنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ بر سم تعمیه در فوت اوست

تاریخ ۱۱۸۵

کنند گریه خلایق بناله و افغان	ملایک آه کشند از وفات احمد خان ۱۱۹۱

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه دور کرده شود تاریخ برآید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود / میرسید از هر طرف در گوش بیخواهان او	در قوانین امور سلطنت گیری سر / از زبان خنجرش هر دم هزاران نیشتر	از نهیب قیصران بی ستون عهد او / چون زمان شد بجانب دار البقا تاریخ بود	[illegible] / سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش ۱۱۸۶

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروای میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین الٰه آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد او غرهٔ محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان ایشان مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در الٰه آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بمکه هشت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تلمیذ او بتعمیه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

ذات پاک علام قطب الدین	رخت بربست زین جهان افسوس / با دل زار سوخته گفتم	دل سوزان من سوال نمود / قطب دین رفت زین جهان افسوس	سال این غم ز نوحه خوان افسوس

١١٨٨

جوان مسیح

شخصی بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنبهیر که با راجه نول سنگه و مرهته ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رو داده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ منقوشه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جوحکیم متوطن کابل در ۱۱۸۳ در جنگ کنبهیر بشهادت رسید

تاریخ

١١٧٧

هزار حیف که گردون دون بگرد و غل	بضرب توپ سازنده بیر کشته خلل	نشسته زبان حسرتا شگفت ملک	جوان مسیح قریب مسیح یافت محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الله اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه ڈیگ وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادر اعیانش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو بانند فقیر کیمیاگری کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهو راو پیشوا پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه از و گرفتند و ملک او با دارزانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند با مداد مرهته ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه هایل گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشش او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته ها رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان مشوش شده شهر را گذاشته بسکرتال رفت و مرهته ها چار اخالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دوآب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در الٰه آباد تشریف داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی بامید استمداد از صاحبان انگریز در الٰه اباد اقامت داشتند چون دید که کسی بمدد او نمیرسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الٰه اباد و کوڑه را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از الٰه آباد کوچ نموده متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور بجهت غلبه بیماری عذرخواه شده و دو روز بعد آنکه رود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بادشاه بعد از قیام بیست روز ازانجا کوچ نموده بعد طے
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بست
و باستمداد مرهٹه ها تا شش ماه جنگ و جدل در پیش داشت تا انکه ضابطه خان هزیمت برهزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهٹه شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بانصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهر هند از سر نو یعنی که زفضل حق بفتح و نصرت	شادی نشاط و آب و تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او زبان الف جستم	گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک زینت ده تاج و تخت شاه عالم ١١٨٦ گفتا که زشرق آفتابی آمد	از یمن دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

1186

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذو الفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها برآورده بود مرهٹه
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که از و بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
با جابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و بادشاه نیز برسر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهٹه ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
1186 کشته شد + فوت رستم + تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت
مرزا مذکور مرهٹه ها بادشاه را بران آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهٹه ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهٰ اباد و کره که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهٹه ها نمود اما دست مرهٹه ها بران ملک نرسید و دران وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهٹه یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پٹیل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگھوناتھ راو مشهور براگھوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادھوراو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی رگھوناتھ راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج راه مایان در کار خواهد بود چهل لکهه از روهیله ها باید داد و اگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض حال ما نشوید نوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود اینها زر گرفته بملک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بدخل محض نموده حسام الدوله را که مستأصل بادشاه محبوس ساخت بعد ازان به تسخیر ملکها که جاتها به تصرف خودها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زریکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست هری پندت نامی مرهته که از طرف بیساجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زی خان و فرید پور در میدان لابی کتره تلاقی فریقین دست داد درانوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه ابریل سنه یکهزار هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلتن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از بسکه شور جبلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان برچ همونوقت سرش از تن جدا ساخته بنواب آورد صدای کوس خورمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و شکست بر سپاه روهیله افتاد عزیزی تاریخ این فتح بر سم تعمیه چنین گفته

تاریخ

۱۱۸۸ ۸ ۱۱۸۰

	چو در لفظ طرفه تاریخ دیدم	پی باقی سر حافظ بریدند	

یعنی اگر عدد لفظ ظفر را عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او را عزیزی در زبان پشتو
۱۱۸۸ که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ خا تا ادلی رشا + و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است

تاریخ

۱۱۸۸ حافظ رحمت که شیر بود در میدان جنگ ‖ بر سرش تیغ قضا آمد نشاند در خون
چون بجنگ ابدالیان سر کردن جمع انصار سپاه ‖ بهر تاریخش جدا کردم دو باشن را کنون
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین ‖ دور چون کردم زباشن سال فوتش شد عیان

نواب شجاع الدوله

این نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود و ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است برآمد افتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرع اول تاریخ برمی آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است مولف در مصرعه دیگر این افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴ چو آن شهزاده شد نمایان ‖ بدولت خانهٔ نواب منصور ‖ فلک برگفت تاریخ تولد ‖ برآمد افتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن باستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بندوبست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت دردِ خیارکی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هرچند مرهم بر مرهم نهادند روبه التیام ننهاد در یکماه و سیزده روز در فیض آباد در بیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیش از این مدفن والدهٔ ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ رحلتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع ضغم منصور بر پایان حال ‖ رفت سوی ملک حق با زین سرا بر گرفت ‖ شد شجاعت بی سر و پا و سخاوت عزم ‖ تاج خود را بر زمین از گریه و زاری فگند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸ چون شجاع الدوله آن شاه جهان ‖ عالمی از مرگ او مغموم گشت ‖ رفته از ذیقعده بست و چهار روز ‖ رفت زین عالم فانی گذشت
بود سال فوت آن والانژاد ‖ یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت

و از این مصرعه بعد از دور کردن یکعدد تاریخ برمی آید ع رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

درایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اٹاوه را از دست بری بندت مرهٹه برآورده بمنیه جنگ حافظ رحمت خان درالمکوه متوقف
بود نواب نجف خان قلعه البلباد را که بتصرف راجه نول سنگه جاٹ بود محاصره نموده و داد تهور داده مفتوح ساخت و
این واقعه در اواخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت روی نموده و عزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبراباد و جنگ نواب ۱۱۸۷
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد از ان در سنه هزار و یکصد و نود
هجری میرزا نجف خان قلعه ڈیک را محاصره نموده هیچگیند درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیک شده بر مسند حکومت
نشست و چندی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شاید که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور سنباط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان و ناوک بود + ۱۱۹۰
یعنی بشکل گوله بصورت نقطه میشود و بشکل بان بصورت هندسه نه و بشکل سنان و ناوک بصورت ذوالعدد میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت سنه ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جاٹ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجدالدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون در نیولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است
که هر قدر ملک که بدست آورده از ان ملکها بقدر تنخواه کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نماید غرض مجدالدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همان سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجدالدوله را حسب الحکم بادشاه زاده که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر نهر جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد و لنا نجمله یک مسجد خورد سمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا جوکیدارای ذاک در انجامی باشند و قریب آن تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر نهر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور نظم مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا دی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نر تبش اکند مگس رسانی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فردوس
رفت ر حش لعرش علیین
هر دم از زلف خود بشرح العین
فکر را یر که بود در پی این
خوش سنبل نبعت نصیب

خرد بجستگی نهاد سبزه
بر سر قرآن در شده خال
ساخت آه رحیم ره غمزه او
ناگهان هاتف کشیده الف
خواجه آقا بزرگ ساز قرین

بخت بر خاک رو لولو نسرین
فاتحه خوان همیشه روح امین
دادش بانغانه خدا تزئین
گفت از فرط غم بصوت حزین ۱۱۸۹

بحلق اویخته شدن نند کمار مهاجنی مالدار

سندکار بر همنی بود متوطن شهر کلکته که بمزبدی زر و دولت کسی با و نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کران حضور
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی اورا بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکهه
از مردمان شهر کلکته بر گرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال آنکه اورا نخواهند او بخت هر گاه که اورا بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود ها شستند که ما پاک از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوختهای او در حساب آمد
و مهرهای بنام اعزه مردم که ساخته و برداخته نندکمار بود از صندوقچههای خانه او برآمد وضعتهای فاسده اش مشهور
و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حوالهٔ پسرش راجه گورداس شد مولف این تاریخ که تتمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۲۲۰ · ۳۰۹			
مقام کرد چو بالای دار نندکمار	که بود مفتری جعلساز آن غدار	سوال کردم و گفتم ز دل که سال حسابش	ز دار عذر برون کرد کافری فرمود

١١٨٩

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف و ری است که عدد آن دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عدد
منها کرده آید تاریخ برآید و بر همین دستور شخصی معمایی باسم کرپا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما
ان کافری که پاک شد از ما چو دامنش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف و ری
پاک شد کرپا شد و حروف پاچون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادرزاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد ازان اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هر چه خواست میکرد و کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد و گاه گاهی فیما بین همدیگر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرایی او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرای مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازش کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشانید چون این مشوره با تصمیم یافت خواجه سرای مذکور از سر نو تجدید و نزد و بزم بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته ببهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد ازان فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده اداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن
دشمنت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همان وقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بسر برده و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس از آن در بنارس رفته تا دم وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش این بیت بتعمیه

تاریخ

مرتضی خان شهید اکبر شد | از جفای سپهر گردان شوم | سر قاتل گرفته هاتف گفت | بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد پناه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و دو هجری درگذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

1193 جانشین فی الرسل پیر پناه آب | بهم ملحق چو حرفات محمد | سر دشتی بی سرا اندیشه فرمود | مقدس سال او ذات محمد

شمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هند وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید شمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف انکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جنقاق و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان با ختیار خود داشت بدر جسته بطرف اکره رفت و ملازم مهاراجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و بیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد نود و دو هجری بود از ترغیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جن جن کتوره واقع اکبراباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است

تاریخ

۱۷۷۸ء فوت شمرو چون ازان سرگروه نیکو سرشت | سینه آفاق داد از غمش حسرت برشت | سال تاریخش از غیب مسیحا بفلک | باد صبح گفت از کو گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسندعای راناهی گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کالا آمده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهو جی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانا هی گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الحکم کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست | میجر پاپهم نمود و فتح حصن گوالیار | در رفاقت صاحبان کمن و دیگر بروس | سعی و محنت هر یکی کرده اند در کارزار

منبع جود و سخا اسکات صبغا چون ظهیر	گفت تاریخ بگو در فتح این تسخیر حصار	حسب ارشاد شش تاریخ صدورش فکر کرد	هاتف از غیب بگفت ای سند بالله
در هزار و یکصد و سی بیفتاد سال عیسوی	شد حصین فتح عظیم از دست نعمانی نثار	گر تو پرسی سال هجری باز من گویم برابر	در هزار و یکصد و تسعین بلاشک چاپکی

میرزا جان جانان متخلص بمظهر

والد میرزا جان متخلص جانی علوی النسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نمایاه ظاهری در بلده اکبرآباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش میرزا جان بود ازینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید که نام او و تخلص او گویا غایت ترجمان اسرار قیومی مولانا روم است که پانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان وا نمود بیت جان اول مظهر درگاه شد ❊ جان جان خود مظهر الله شد ❊ لیکن نام او بهر آئینه میرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب شیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کنان در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بالیه نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد محمود زمان تخلص اینجا نیامده

تاریخ

۱۱۹۴	جانجانان که جان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از هاتف	گفت خضرش بسید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

	چو میرزا جان جانان مظهر حق	ز زخم اهل بدعت شد جگر شق	محرم بود گزدار المشقت	شهادت برد او را سوی جنت
۱۱۹۵	یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	که فایق سال تاریخش تو آن گفت	باندک فکر گفتم بی تامل	که سال رحلتش شد مظهر کل

تاریخ دیگر

۱۱۹۵	هست حدیثی از پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیدا مات شهیدا	سال وفات میرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

سال فوتش یکی برآمد و گفت	پای جانان بگیر و گو مظهر ۱۱۹۵

یعنی پای جانان حرف نون باشد و عدد آن پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و نود و پنج شد اگر یکی از آن دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات میرزا نجف خان

مولدش اصفهان است او را خواهری بود از یک بطن چونکه میرزا از متوسلان پادشاه ایران بوده بدست نادرشاه افتاده مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله میرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادرشاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر میرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان آباد آمد و میرزا نجف خان سیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله اباد استقامت پذیرفت وچون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار ویکصد وهفتاد ودو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال اباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد مرزا مذکور با چندی رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت وچندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسعی منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی
یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله اباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار وپیاده
اوقات خود بسر می نمود وچندی تحصیل کوڑه جهان اباد هم تعلق باو بود در سنه هزار ویکصد وهشتاد وپنج هجری
همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان اباد درفت وچون درانجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذوالفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد وبعد ازان بعهده امیر الامرای رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار ویکصد ونود وشش هجری که مطابق
بست ودوم ماه ابریل سنه یکهزار وهفتصد وهشتاد ودو عیسوی بود در سنه چهل ونه سالگی در شاهجهان اباد
فوت کرد ومتصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات
١١٩٦ او گفته ع این قدمگاه شاه مردان نجف اباد کرد + واین چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است + این تربت نجف + ١١٩٦ واین تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

چون منیر نجف خان رفت از جهان	هاتف گفت او شد داخل جنت ١١٩٦

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود ودر فن توپ ریزی استاد تربت او در اکبر اباد اندرون گورستان فرنگیان متصل جرچ کهنه
تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار ویکصد ونود
وهشت هجری مطابق سنه یکهزار وهفتصد وهشتاد وچهار عیسوی واقع شده واین تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج
می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

شه نظر خان آنکه نامش شهره آفاق بود	صنعتش در توپ ریزی غیرت لقمان بود
چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد	رفت از بهر سجودش جانب چرخ کبود ١٧٨٤
هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ داد	گفت پابوس جناب حضرت عیسی نمود

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر قبرش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون مرزا نجف خان در سنه هزار ویکصد ونود وشش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب
خان که پسر خوانده مرزا نجف خان بود بخشید واو را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
واز سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی مرزا شفیع که او نیز پسر خوانده مرزای موصوف بود وبعد
وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت ومنصب امیر الامرای بر دولت

بادشاه گرفت لیکن بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع در دنگ بیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خان نمیر نه افراسیاب و نه همراهیش نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نو ز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل نمود در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دارشاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمده و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهورا و پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر برآورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندارشاه مذکور برای دیدار پدر خود تا بشاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود درانجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد.

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

۱۱ ۹۹

بگذشت فخر الدین چو از مهمان سرای کهنه
بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی
سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم
تاریخ گفت هاتف خورشید در جهانی 1199

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مائت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهورا و پیشوا و نایبی خود تا یب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبر اباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف بر پا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهتها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بمزاحمت غیری بکار ملک پردازد چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید **سکه**

حامی دین نبی بیدار شاه   سکه زد در هند از فضل اله

بعد ازان آن نمک حرام جفا کیش آنچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور تیغ روهیلها را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهتها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده بشتافت بعد از روانگی او مرهتها بشاهجهان اباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در ینولا العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است **بیت**

حامی دین محمد سایه فضل اله   سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهتها بادشاه را بر تخت نشانیده تعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما   داد برباد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم   برد در شام زوال آه سیه کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد   تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد   کیست جز ذات مبرا که کند یاری ما
بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض   دفع از فضل الهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم   هست مصروف که بخشند گنهگاری ما
کرده شش سال نظارت که مرا داد بباد   زود تر یافته پاداش ستمگاری ما
عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا   مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

بادشاه گرفت بعد از یکسال و چندماه مرزا شفیع در ڈیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خان شیر ز افراسیاب و نه همدانیش نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نوز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرای سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب اصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر برآورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود درانجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد .

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ این است

تاریخ

بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای خاک	بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب چون شنیدم	تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی

۱۱ ۹۹

١١٩٩

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ١١٩٩

بابت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داهنید خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف برپا گشت غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دوصد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهٹها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بنیر احمت غیرے بکار ملک پر داز د چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیتکاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت بر باد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن پیچتاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید

سکه

حامی دین نبی بیدار شاه   سکه زد در هند از فضل اله

بعد ازان ان نمک حرام جفاکیش انچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار ان ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور هیچ روهیله را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر بر آوردند بعد ازان نیز ان نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته وانچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهٹها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گڈه شتافت بعد از روانگی او مرهٹها بشاهجهان اباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در ینولا العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است

بیت

حامی دین محمد سایه فضل اله   سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهٹها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما / داد برباد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم / برد در شام زوال آه سیه کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد / تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد / کیست جز ذات مبرا که کند یاری ما
بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض / دفع از فضل الهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم / هست مصروف که بخشند گنهگاری ما
کرده سی سال نظارت که مرا داد بباد / زود تر یافته بادافره ستمگاری ما
عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا / مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم افعی بچه را پروردم ... عاقبت گشت مجوز بگرفتار سے ما
حق طفلان که سالهای سال فرا هم کردیم ... کرده تاراج و نمودند سبکبار سے ما
قوم مغلیه و افغان همه بازی دادند ... بسکه گشتند مجوز بگرفتار سے ما
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود ... بانی جور و ستم شد بدل افگار سے ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست ... چه قدر کرد وکالت بی آزار سے ما
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین ... هر سه بستند کمر بهر گرفتار سے ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من ... زود باشد که بیاید بمددگار سے ما
ماد هوجی سندهیه فرزند جگر بند منست ... هست مصروف تلافی ستمگار سے ما
اصف الدوله و انگریز که دستور من اند ... چه عجب گر بنمایند مددگار سے ما
راجه و راو و زمیندار امیر و چه فقیر ... حیف باشد که نسازند بغم خوار سے ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند ... نیست خبر محل مبارک ته پرستار سے ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم ... باز فردا دهد ایزد بسر دار سے ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه :

تاریخ

۱۱۵۲ ناتفی گفت باسر ناله کور کردند شاه عالم را

مختصر اینکه مرهٹه ها تعاقب غلام قادر خان نموده او را در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هر دو چشمش برآورده وگوش و بینی و دست و پاے او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثناے راه بمرد واین تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادر خان وکور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

۱۰۰۲ کور چون کرد شاه را قادر ... این ندا از سما رسید یکبار ... سر و پای غلام قادر را ... ببر و بر فگن سر بازار

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیرا که از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی التفاتی امرا صوبه داران اطراف دست خود ها کشیده ملک ها شدند و مرهٹه ها دهلی واگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بهٹور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین مرقوم خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در بهٹور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده و مولوی فایق تاریخ ان امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۳

تاریخ

ان سید زمانه که نام شریف او | شد زین عابدین در سیه بکاینات / قایل دو دکانه کرد بمحراب او ادا | تعمیر کرد برلب دریا چو در ہلور / تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلاة | گردون شکوه مسجد عالی بی نجات ۱۲۰۳

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دوصد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم مے یابد

تاریخ

وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه | هنر چنگ خدیو جهان کلاه کبار / بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش | زبیش گشت چو توفیق حق بنا کرد / رواق عرش جناب ائمه اطهار | امامباره گردون بسال هشت آثار ۱۲۰۵

ایضا

آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان | کاشفے سر خفی هم واقف راز جلی / عاقبت از دیده هر یک چنین تاریخ گفت | کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا / قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی | شد برای سال تاریخش مراقب سهرے ۱۲۰۵

ایضا

آصف روزگار جم حشمت | آفتاب سپهر عز و علا / هاتف غیب گفت تاریخش | چون بتوفیق ایزد متعال / بزم گاه شهید راه خدا | ساخت قصر امام باڑه بنا ۱۲۰۵

ایضا

وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا | امام باڑه کز دی نجات مقصود است | همه ملایک گفتند سال تاریخش | مقام آل پیمبر مقام محمود ست ۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دوصد و هفت تعمیر پذیر رفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

امیر وقت زین العابدین خان | رفیق گشت چون توفیق یزدان / کرافایق همانم بر زبان رفت | بجعفر گنج یکی مسجد بنا کرد / بنا بنیش یکهزار و دو صد و هفت | بی تاریخ تعمیرش ندا کرد ۱۲۰۷

از مصرعه آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر مے آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان و الد مرحوم مغفور ایشان است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با یران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور معدمات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکهه روپیه برکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و نود و هفت هجری بوقوع آمده زوجهٔ عفیفهٔ او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکهه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن بعمل آرد الماس عرضی ما خوانده یاد کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم ما را چه کار است برپسران خود جبر التقسیم سازد چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند و ریاستی در بهور و فتحپور بهم رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

1192 چون وفات میر زین العابدین | خلق را افزود صد رنج و قلق
1207 سال تاریخش نوشتن خواستم | از سواد خامهٔ غم بر ورق

ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس | گز غمش گردید چاک سینهٔ شفق
گفت فایق با دو حرف حزن دل | گشت زین العابدین واصل حق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت برآید

1208 تاریخ مسجد

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافته شد

تاریخ

1208 گرد مسجد بنا چو حیدر شاه | رکن دین اختر مسلمانی
هاتف غیب سال تاریخش | گفت بیت المقدس ثانی ۱۲۰۸

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سندهیه و دولت راو سندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطهٔ درگاه شاه علاء الدین که در اکبراباد در موضع تائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

1208 ذکا خان عالم قانون حکمت | که دادی عقل کل بر دست او بار
شب آدینه و بیستم ز شوال | بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس
خرد گفت از سر افسوس تاریخ | شد از دنیا مسیح وقت افسوس

مسجد فتحپور

زوجهٔ میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علیخان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهٰ اباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار | مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور | از برای گفتن تاریخ گشتم مضطرب

۱۲۱۲ گفت هنگام سحر هاتف که دولت خیز | سپهر والا بنا که رید اسجد و فتر ۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

این نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد از آن لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از انجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم	شام استشمام حسرت می نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک در شهوار بود	آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب	شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد	انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم ۱۲۱۲
نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت	تا بهار روح و ریحان و جنات النعیم

ایضاً

کرد رحلت چو آصف الدوله	مبتلا شد جهان بماتم و شین
هاتفی گفت سال تاریخش	شد مزارش بزیر پای حسین ۱۲۱۲

ایضاً

بخلد برین آصف الدوله رفت	مکان یافت در سایهٔ بوتراب
فلک سال تاریخ او گفت	بزیر زمین حیف شد آفتاب ۱۲۱۲

ایضاً

ای آفتاب زود بزیر زمین شدی	در ملک غیب والی تاج و نگین شدی
ای نوجوانیان لعذاب فنا مبتلا	فکر جهان نکردی بخلد برین شدی ۱۲۱۲

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند	نظم و نسق و هیبت و احتشام

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ برآید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست

ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد + و این تاریخ شاه محمد اجمل اله آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افهم	گرامی گوهری از ولد آدم	ایا عن جد امیر ابن الامیری	ابا عن جد وزیر ابن الوزیری
سلیمان حشمت آصف شکوهی	فریدون صولت و در حلم کوهی	جناب آصف الدوله که در جود	نظیر او بعالم کم ترک بود
کسی از فتنه جستی گر پناهی	بدوری کشورش آرام گاهی	هزاران مردم از اقصای عالم	هزاران با فقند از وی درا هم
نیاز آتش بحضرت کربلا رفت	نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت	بمشهد نیز آورد آن یگانه	که باشند یادگارش در زمانه
غلام همت او حاتم طای	بود از بندگانش معن بن زای	سراپا مظهر جود و سخاوت	ز نوشروان فزون تر در عدالت

	چو خورشید دین تابنده میشد	جهان از بخشش او زنده میشد	اگرچه خانخانان کان همم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	بتنگ آمد زبس این دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	ربیع الاول بست و نهم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
	مرا ستغفار این غم چون رساندند	شنید همچو ماتم چون رساندند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
	درانحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من سر ناتوان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم در آن شب	دمادم بود از آهم لبالب
	ازانجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم هم بران دو آه جانکاه	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم ۱۲۱۲
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم با سر آه	دگر تاریخ گفتا جان پر آفت	سلیمانی نمانده اصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام	گفت هاتف عمده ماتم عمده ماتم آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله و کرب	بست هشتم ربیع الاول بود	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب
		بر عزیزان چو بود بخشنده	سال فوتش بجو ز لفظ غریب	

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹھ سی چھ ہن سنبت کا برنان ۱۸۵۴	بارہ سی بارہ سنہ ہجری جانت سکل جہان ۱۲۱۲	کوار ماس پر بواس کے جمعرات مدهیان	اٹھائیسیں ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند ازانجمله چندے بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندے ازایشان پیدا می شد شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در ایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشورے آب و هوا مشهور است چنانچه شخصے در صفت ان شهر بیتے چند گفته در ضمن آن این بیت آورده بیت آب شور و زمین سراسر شور شور فرمانروای کلکته + بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراش پسرے بود بنابران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے در باب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه ٹکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را که ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز او را بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خان را که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماه جنوری سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوی که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودو صد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزاری کردند

وبعضے شعرا تاریخ ها در باب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

الماس علیخان ۱ ا
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۰ ت
حسن رضاخان ۸ ح
بهو بیگم مادر آصف الدوله ب
ٹکیت رای ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ا
۱۲۱۲

از سر نام هفت کور نمک
باز تحسین که باد لعنت بر ایشان
انخرد دشمن جسیم ولحیم
راجه هم داخل لئیمان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وهم ز جن وملک
جهل بسیار ودانش اندک
کرد با بی نمک ز خاطر حک
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنگه نادان
دادن دختر ودغا کردن
خود سیه رو شدند زیر فلک

سرگروه همه حرام نمک
که شیاطین به پیش او طفلک
دست بردار شد ازان کودک
شرف خود شناخت آن موذک

ایضا

آول بر زبان پشیمان
بیگم خورد وبزرگ هر دو
پیدا شده این یزید ثانی

دویم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنی مرزا حسن رضاخان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بود خناس
تحسین که برو هزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
لعنت همه بر نمک حرامان

۱۲۱۲ لعنت بروی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
۱۲۱۲ از مکر وفریب وکید شیطان

ایضا در هندی

بی بی بیگم حسن رضاخان اور الماس زمانہ
بیچا کیا وزیر علی کو جو وہ ہے مردانہ

ٹکیت و تحسین اور تفضل اشرف سسر دلوانہ
۱۲۱۲ سری حرف ان ساتوں ہی تاریخ شہانہ

ایضا

سات حرفوں نے کیا خانہ خراب
تین تی اور دو الف یک حی و ب

تین تی یعنی تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وٹکیت رائے راجه دو الف یعنی الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علی ویک حے یعنی حسن رضاخان نایب ویک بے یعنی بهو بیگم مادر آصف الدوله ✣ ✣

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

در اوایل بونا پارته مردے بی نام ونشان بود چون سپاه ورعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

باغی شده آن بگیناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بر دار کشیدند و ملکه را نیز بعد از چند ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود لسبر داری قبول نمودند اول او را به تسخیر ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوج عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه ان ولایت را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما از انجا که با بادشاه انگلستان نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوج عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فاحش داد بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای مردانه از دست او برآمده بود سرداران ان ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و جباری و قهاری بادشاهی منتقل او بر نگاشته اراده ان داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش بمراد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی [illegible]

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للہ عصر اسے نفحے فلک السعادت فیہ دار

وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الہا نار

یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار

الشہم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار

من فاق قدرا وارتقی اوج العلی وسما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده حبیل به الدمار

ملک تولی ربتا خضعت لها القوم الکبار

مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

ندب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمت وقضے المراد باشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوتہ البحار

۵

وتملک الاسکندریہ سرعتہ دون اعتبار
بحرم شہریہ حسن اقتتاح وانتشار
وملا الاراضے عسکر احول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات وستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلے الجیوش الغزار

۷

واثار نار الحرب سے فے یوم تشب بہ الصفار
ولوی الغنان نعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لیقال بحقہ للہ درک من نہار
وتبددت تلک الجماہیر العدیدت سے فے القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرۃ جمرات نار

۹

والبطش منہم وسے الفنے طلب الہزمیت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل سے فے تلک الدیار
وعتزلو ناباریتہ والغنزولت بانکسار

۱۰

والشتت امرادہا وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصر کان سے فے صفر وامر الہ سار
وبیوم سبت فیہ قدارخت ثم الانتفار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگ پٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان دراوایل مردے سپاہے پیشہ بود در

ملازمت یکی از راجه‌های ولایت میسور که برکناره دریای شور است نوکر بود و در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری معتقد ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوشش ساخته بود سکه

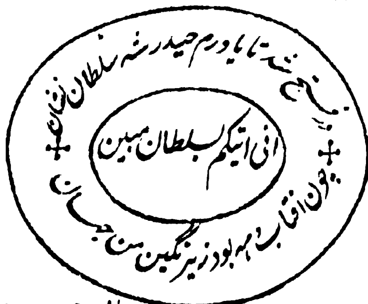
بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگ پٹن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می
۱۱۹۵ گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر + [۱۱۹۵] تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه‌اش این بود

سکه

سکه زد در جهان تا سانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره به طرف جد اوست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا دیا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او برآید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشت کشته شد و از آن وقت سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و دولت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت او

تاریخ

۱۲۱۳ شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	سال تاریخ او شهید بگفت	حامی دین شه زمانه برفت

حکیم نفاخان

برادر حکیم ذکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبرآباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران توم

تاریخ

۱۲۱۵ ١٢ ١۵

چون بغیر دوش رفت از جهان	بو علی ثانی نفاخان محترم	کلک شکین سال و ماه و روز رفتن	شهر شوال و دوشنبه زد رقم

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکے در هیئت حکماء فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندے پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندیے حاصل ساخته و بعد ازان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشدآباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل اله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود +

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و دوازدهم	شده چون فضل قادر قدوس	خان عالی مقام والا جاه	اشرف و انفس ذوات و نفوس
آن تفضل حسین خان یعنی	زده بر کشور امارت کوس	نائب آصف زمان گردید	رفت نامش ز هند تا به روس
آنچه آن هند و بست کرد ملک	که بملکش نماند یک سالوس	به چندی بملک شرق نرفت	خورده دولت سرای او زد بوس
گشت از شرق چون بجانب غرب	ماهی شد طالع جهان معکوس	آفتاب شرف غروب نمود	تیره تر گشت این جهان عبوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم	مه شوال و ساعتی منحوس	بود تاریخ ماه پانزدهم	طالع روزگار شد منکوس
که بنا کاد آن عدیم المثل	سوی ملک آخرت زد کوس	یک جهان رفت بهر استقبال	عالمی را امید شد مایوس
مثل او گردش زمانه ندید	صاحب ننگ و صاحب ناموس	سر انشا گردیش فرو بردے	یکه تاز استاد بطلیموس
در متانت دگر فتانت و فهم	از فلاطون و دیسقوریدوس	بر زبان بود یاد او هر دم	چه صراح و صحاح و چه قاموس
رای مشائیان و اشراقین	پیش رایش چو رای نامحسوس	داشت او در خزانه علم جهان	که نه دیده بخواب کیکاوس
بس علے زمانه خود بود	علم او پیش علم او چو دروس	صاحب دین و صاحب اسلام	بی شک و ریب چون محقق طوس
یار چل ساله من غمگین	های افسوس صد هزار افسوس	غنچه های امید دل نشگفت	خاطرم بود در هوس محبوس
چه بگویم چه سیر و هیهات	بس خسته دل مسوس	نه شبم شب نه روز من روز است	تیغ غم گشته ام محروس
خان من چون لحد مقام نمود	روز روشن سرا چو آن ابنوس	نیک بر رانمیکذار حسیف	آه از گردش سپهر سموس
آنکه بر قاقم و سمور نشست	دارد از خاک گور ربی ملبوس	اگر بپرسند سال تاریخش	۱۲۱۵ با همه حسرت و غم بگو افسوس ١٠٠٠٨

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکولیس ولزلے صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوے موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجرے مدرسه عالے در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافتند + + +

تاریخ

اشجع و اعدل بحق لارڈ بهادر که	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه ام اسم نامش چنان	زانکه بود اسم او جامع القاب‌ها
او سست معلی جناب رافع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهرهٔ وافی برد	نکته از عقل او نقل کند جا لیا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطهٔ یونان نمود شهر کلکته را	او بس آیین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد هر همه راهنما	گفت سروشی بمن خوشتر ازین مدرسه	نیست درین کهنه دیر نو شده این بنا
1800 مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	عام مسیحی شمار صوری و هم معنوی	هشتصد و یکهزار شد به سالش بجا

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ بر آید ۞

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس ولزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بونا پارست بادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روهیله‌هار که بجمع یک و نیم کرور روپیه میرسید تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و مال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ بر آورده ۞

تاریخ

1216

خود بخود این ورد و رنگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا علم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در انجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد
1217 که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از انجمله این مصرعه از مرزا قتیل است

این گنبد جدید بنای سعادت است ۞

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود اول آنکه حیدرآباد را دارالامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود رحلت نمود و بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مولف در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ از مولف تتمیمه

این نواب نظام الملک آصف جاه — آن امیر که نظام علی بودش نام
سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم — یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت
۱۲۱۸ با سر گریه چنین گفت که افسوس نظام — که برون شد ز جهان بجنان کرد مقام

ایضاً

پای الم را بگیر و باز سر سوز را — سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده و بعد از ان در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهوراو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهوراو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی مامور شده و حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد +

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ جان ز دنیا — رحلت نمود و بنهاد صد داغ از جدائی
گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ — تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی
در عیش چو بد هولندی پیدایش آن ولایت [illegible] — در هند نامور شد از فضل کبریائی
۱۸۰۳ چون روز و سال و مه را از سال عیسوی [illegible] — ملهم بگفت تاریخ بست و یکم جولائی

جنرل جارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده و در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده چون بتاریخ غرهٔ ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

و نواب مذکور از سر نو عهد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب مع سرداران فرانسیس که همراه او بودند از نوکری
برطرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید و چنانکه دو باین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه
مذکور بحکومت ضلع کول و حصه علیگده و میان دو آب دهشت شریف بولایت خود برد پیرون صاحب خطاب
جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب ایکاو بهاو مرهته را که از
چند اوقات قلعه اکبرآباد که آگره را بدست آورده بحکومت خود باز داشتند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا ایکاو بهاو را برون کرد	ز حصن استوار اکبرآباد	بجای هر دو کس بنشست پیرو	بمعظم داد تاریخش ترا یاد

اگر اعداد حروف ایکاو بهاو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ برآید +

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد و غیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگده را محاصره
نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بست و نهم اگست سنه مذکور در کول شکست خورد
و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده
از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد ازان جنرل لیک صاحب قلعه
اکبرآباد را که دران وقت سپران کرنیل هیسنک صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن
قلعه را نیز بتاریخ هفتدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی
و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد +

تاریخ

۱۲۱۸ حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت	دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال	که چیست سال مسیحی و هم سنه هجرت	بگفت هشتصد و یکهزار و سه آن سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود برآید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً بتعمیه تخرجه

۱۲۱۸ چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابو طالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه
عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود ازان سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت ازان
سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع
سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بست هجری مسافر ملک عدم گردیده مولف حسب
خواهش پسر او مرزا یوسف باقر این دو تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ بتعمیه

۱۲۲۰ رخت سفر چو بست طالب ازین جهان	بیهوش شد حواس تمامی ساکنان	هاتف ز غیب با دل و گاز ناگهان	از بهر سال فوت دو صد بار آه گفت

ایضاً

1220 برفت چون ز جهان میرزا ابو طالب | دو دیده در غم و الش بهر بنشستند | بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش | که بوستان و فانش هزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صرف نامی بود چهل و هشت سال قمری و پنجاه بود از انجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بهار و اله آباد گذرانیده و هفده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات نعشش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر ثانی بر تخت جلوس نموده قبرش در دهلی متصل محجر شاه عالم بهادر شاه واقع است و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند +

اشعار با تاریخ

شد سپهر اوج تاجوری خضر بعض خار | دردا که از غبار کسوف اجل نهان | یعنی که شاه عالم عالم پناه گرد | زین عالم انتقال به نزهتگه جنان

1221 سید نوشت خامه معجز طراز من | بیتی که سال انست ز هر مصرع عیان | لوحی آفتاب روی زمین و شستن آسمان | شد آفتاب زیر زمین آه و آسمان

تاریخ وفات تعمیه از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

1221 حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه | رفت ازین دنیا و گردید جنت مقام | سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر | دل ز روی ناله گفتا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که روی ناله باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید + و این تاریخ از مولف است

تاریخ

1221 چو شاه عالم رفت از جهان بدار بقا | بلند شد بفلک آه و زار در غم او | زبان رحلت او خواستم چو از هاتف | ندای آه دریغا شنیدم از هر سو

ایضاً

1221 شاه عالم بادشه چون شد بسوی خلد برین | عالمی شد در غم او زار غمگین و حزین | سال تاریخ وصالش چون ز هاتف خواستم | خامه من در رقم شد جا گاه خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

ولادت او بتاریخ شب چهارشنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری از بطن مبارک محل بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در دهلی بر تخت نشست و مولوی امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ تعمیه

ببر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه | بفرق دولت و اقبال او ز عز تاج نهاد | سرش ز غیب ندا داد یمن به یکماه | جبین عشرت پر و پر گفت سال جلوس

بیت سکه

بسیم و زر زده خوش سکه جهانبانی | چراغ دوده تیمور اکبر ثانی

مجلس خانه

این عمارت در دہلے درجوار درگاه شاه مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه ہجرے تعمیر ساخته ہر سال در ماه محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیه میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانه مے گویند و این تاریخ درباب بنای این عمارت در اینجا نصب کرده اند

تاریخ

۱۲۲۳ بدرگاه شاهنشهی دوسرای	علی شاه مردان ولی خدای	بحکم شه اکبر نامور	چو عشرت علیخان بیار آجای
	زسیدم سائل سال آن	همین زد رقم داد ناظر بنای	

در پیش این عمارت دروازه نقارخانه ساخته اند که آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت تعمیر نموده تاریخش در مقام خود یافته خواهد شد +

میان مٹھو

پیرزاده بود ساکن لکھنو و خادم تربت میناشاه شاید که در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار یا که در سال یکهزار و دو صد و سی ہجرے فوت کرده و مورسخے در وفاتش این تاریخ مرغوب که بطور تعمیه است گفته +

تاریخ

۱۲۲۴ قفس جسم را میان مٹھو	بسرید و پرید از درگاه	رفت نوک و دم و دو بازو پیش	از حق الله و پاک ذات اله

ایضاً بزبان اردو

۱۲۳۰ میان مٹھو جو ذاکر حق تھے	رات دن نام حق رٹا کرتے	گریه موت سے جو آ دابا	کچھ نه بولے سوای ٹی ٹی کے

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہے بود و در زمان محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار ہجری فوت کرده

تاریخ

۱۲۲۴ عالی نسبی امام دین بود	عیسے دم و ذات و حکیمے	تاریخ وصال او خرد گفت	مرحوم برحمت کریمے

در ذکر وفات نواب یمین الدوله سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدوله ابن نواب شجاع الدوله بود و بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعے مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و دوازده ہجرے که مطابق بست و یکم ماه جنورے سال یکهزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوے بود در بلدهٔ لکھنو بر مسند
۱۲۲[illegible] امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفتده سال بتاریخ دوم ماه رجب سنه ہزار و دو صد و بست و نه ہجرے موافق یازدہم ماه جولائے سنه ہزار و ہشتصد و چهارده عیسوے درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجاے او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آه شد گنج سعادت در زمین + تاریخ دیگر دستور
۱۲۲۹ جهان بجنت آمد + ایضاً هاتف بگفت آه شده لکھنو خراب +

قطعهٔ تاریخ تعمیه

کهف الوزرا ملاذ دوران | از عرصهٔ دهر ناگهان شد | از تودهٔ خاک روح پاکش | با فوج ملک بر آسمان شد
زیبنده مسند وزارت | آرایش ساحت جنان شد | شد کالبدش بخاک پنهان | خاک بسر جهانیان شد
| فریاد برآرد گوی تاریخ ۱۲۲۹ | فخر وزرا ازین جهان شد ۱۲۲۹ |

۱۲۲۹

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نهه هجری رحلت نموده مولوی فتح سلی جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته *

تاریخ به تعمیه تخرجه

۱۲۲۹ چو حکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات | چونکه در باغ جنان با حور عین همدوش گشت | سر فرو بردم پی تاریخ در گوشم رسید | علم و فضل و درس و زهد دین همه روپوش گشت ۱۲۲۹

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی سر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید *

ایضاً به تعمیه

۱۲۲۹ نجم ثاقب برج علم و دین قاضی قضات | رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع | هاتف غیبی بگوشم بی بدل تاریخ گفت | روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع ۱۲۲۹

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات | هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب | از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم
بر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن | در نود پس دوازده افزای بر وی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند و زن بده | یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
نه نه در او لغش بر خوان که تاریخش بود | اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم ۱۲۲۹

۱۲۲۹

پل نوبسته

رای چنی لعل در سنه یکهزار و یکصد و ... هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای موسخ تاریخ آن به تعمیه یافته *

تاریخ

۱۲۳۰ چشمهٔ فیض و سخا رای زمان چنی لعل | ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول | سال تاریخ بنایش ز سر دین یاب | پل نوبسته براه قدم پاک رسول ۱۲۲۷

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست *

تاریخ

۱۲۳۱ در غم مولوی فهیم الدین | هاتف غیب گفت وای دریغ ۱۲۳۱

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنابر فیض صحبت ارباب اسلام

ابتدا نون مت محمدی در آمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از اشعار رسش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری استسقا رحلت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش بر آورده

۱۲۳۲ تاریخ بتعمیه

۱۲۱۲

خود آن کافر بگفتا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد

و صاحب رای سوزخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳

۱۲۳۳ داشت مرزا قتیل استسقا — آه بسیار آب خورد و بمرد — هاتفی گفت سال تاریخش — شد کتاب عجیب ریا برد

الضاً بتعمیه

۱۲۳۴

۱۲۳۳ ہزار حیف که مرزا قتیل رحلت کرد — نمود کون و مکان از برای او ماتم — شد ندبی سر و پا در وفات او یکسر — زبان و عقل و قضا دگر بلاغت ہم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد و در انجا تا یک سال گذرانید بعد از ان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت آنجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد از ان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه ہزار و هشتصد و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکی از پسران ٹیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند +

تاریخ

۱۲۳۲

۱۲۳۶ وزیر هند وزیر علی آصف جاه — چو سوی خلد برین رفت زین سرای غرور — بگوش من آمد ناگه بشور شیون و شین — نوای وای دریغا ز جن و انس و طیور

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثری از ممالک هندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

سولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از آن سال هجری استخراج شده باید به نظم آورده +

تاریخ تعمیه

۱۲۲۸ ۳ خارج ثالث فلکند تاج ارسطو ۱۲

در وفات شاهزاده مرزا جهانگیر

او پسر بزرگ محمد اکبر شاه ثانی بادشاه دهلی بود در سنه یکهزار و هشتصد و نه عیسوی بر ستین صاحب که رزیدنت شاهجهان آباد بود طپانچه سر داده از آن سبب انگریزان او را به اله آباد فرستاده بودند تا چند سال در آن شهر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در آنجا در سال یک هزار و دو صد و بست و شش هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و بست و یک عیسوی در گذشت لاشه او را چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد از آن بشاهجهان آباد برده دفن کردند علما و فضلا تاریخها در وفات او گفته اند چندی از آن جمله این است +

تاریخ

چون جهانگیر ابن اکبر بادشاه	در جهان بادشه بادا دگشت	از قدوم آن دُر بحر کرم	رونق شهر اله آباد گشت
آن چنان بنهاد خوان فیض را	هر یک از فلک معاش آزاد گشت	چون زمین یکسال عرش شد فزودن	طبع او از زندگی ناشاد گشت
خیمه زد در منزل جنت سرا	این چه از دور فلک بیداد گشت	عالمی شد غمش چندان اسیر	نام شادی از جهان برباد گشت
ابر آمد در عزا گریه کنان	بر فلک هم ماتمی ایجاد گشت	از پی تاریخ فوت او دلم	هر طرف با ناله و فریاد گشت
	شد عیان این مصرعه از ترکیب آه	حیف بی رونق اله آباد گشت ۱۲۳۰	

۱۲۲۶

ایضاً

جهانگیر شهزاده چون از جهان	بشهزادگی دل ببرداشته	بسطح فنا اشهب عزم راند	بگلگشت جنت عنان تافته
چه شور قیامت فغان در غمش	بروی زبان آه برخاسته	به هاتف بگفتم که کلک سعید	چه تاریخ فوتش رقم ساخته
	بدنبگو نه گفتا که می بای سعید	بملک بقا سلطنت یافته ۱۲۴۰	

۱۲۲۶

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد + کان فخر زمانی	افسوس که نازم سوی فردوس سرا شد + در رمین جوانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر + بر لوح محفوظ	بنوشت جهانگیر جهاندار بقا شد + از منزل فانی

۱۲۲۶

ایضاً

چون از جهان رفت جهانگیر میرزا	نور نگاه اکبر و سالار دو سرا	شد خانه عزا نعش دار سلطنت	محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا
	تاریخ فوت او بظهور آمده چنین	از کان شاه رفت زبی لعل بها ۱۲۳۰	

۱۲۲۰

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل حجره محمد شاه بادشاه واقع هست حجره او و حجره محمد شاه هر دو بریک قسم اند سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافته +

شاه محمد اجمل اله آبادی

از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین ابن شاه محمد فاخر زائر تخلص ابن شیخ خوب الله

بندگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت
و این تاریخ در فوت او از مولوی فرد است +

تاریخ

از جهان چون محمد اجمل شاه ‖ رفت سوی جنان چو تیر از قوس
سال تاریخ رحلتش از فرد ‖ گفت هاتف برفت در فردوس 1236

(۱۲ ۳۶)

و مرزا ثابت سعلی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته +

تاریخ تعمیه

خیمه زد چون محمد اجمل شاه ‖ سوی ملک بقا ز منزل نار
از زمین تا سماء فغان برخاست ‖ در غم آن کریم نیک سرشت
فکر کردم که کاتب قدرت ‖ ثابت از سال رحلتش چه نوشت
باغبان ارم ز روی ادب ‖ گفت آمد برای سیر بهشت 1236

(۱۲۳۶)

ب که حرف الف باشد اگر مد دار آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مؤلف است

تاریخ تعمیه

چون ز هاتف خواستم تاریخ سال فوت او ‖ شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی بر کشید 1236

(۱۲۴۲ ـ ۶)

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه
یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند +

تاریخ

چون که صادق علی بنامی رفیع ‖ ساخت بر آستانهٔ حیدر
سال تاریخ آن بنا صادق ‖ گفت نقارخانهٔ حیدر

کپتن پیدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد
و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبر آباد اندرون احاطه گورستان
فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی
مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است +

تاریخ

ز دنیا رفت چون کپتن پیدرو ‖ رئیس نیک نام و اهل خوش خو
سنش هشتاد و شش شهد و ولادت ‖ وفاتش موضعی خلد برین جو 1822

(۱۸۲۲)

از پنجاه و پنج سال بهند در عمل جات وارد گشته چندی رفیق سمرو صاحب دمه ستی ملازم نواب نجف خان مرحوم
و قریب هفتده سال کمیدانی رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سیندهیه بهادر بجنابی
پیرون صاحب بعهده اجمیر معزز مانده و صوبه مذکور سپرد بالارا و انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرد لارد
صاحب بهادر جهانگیر موضع از سیندهیه دستهامبا سپه شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه مار یوئیس مطابق شانزدهم
ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادر دن بدی امادس سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ❊

مارکوئیس هستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارد مایرا بهند آمده بعد از ان بخطاب مارکوئیس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنو را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ❊

ابیات

چیزی که بود مشهور در مجلس کلکس	از هند گرفت مارکوئیس هستنگس	یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چیزی که زد هما ملق دار در همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارد هستنگس	گردید بخلق او جهان شد	نه سال و سه ماه ماند در هند	زین ملک روانه بعد از آن شد
در غره جنوری بلندن	کلکته گذاشته روان شد	او شد بجهاز و خلق بگریست	گویم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر نکرده از هند	دریا بر کاب وی روان شد	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد ۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دومی او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد از ان از سرکار انگریز چهار لکهه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلاً برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ❊

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری فوت گردیده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ❊

تاریخ تعمیه

حجت الله ناطق و گویا	شاه عبد العزیز فخر زمن	روز یکشنبه و بهفتم شوال	در میان بهشت ساخت وطن
مهر نصف النهار در عرفان	مثل بدر منیر در همه فن	با سر لطف و علم تاریخش	رضی الله عنه گفت حسن ۱۲۳۹

ایضاً از مولوی شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز فخر جهان	عالم علم و آیت قرآن	صبح یکشنبه هفتم شوال	از بدن گشت روح او پران
سنه هجری که جستم از رافت	گفت ای نکته سنج دقا دعیان	سال فوتش ز بهر عدد پیداست	از هدی تا الوف زین عنوان
خواهی از بهر عدد که تاریخش	اولاً چار چند کن پس از ان	یک هنوز او ضرب کن در ده	پس بکن طرح بست ملت ایجان
در صد و بست و چار باستی را	ضرب فرما تو ای فهیم زمان	پس بنقصان یکعدد در یاب	فوت آن فخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکی از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سیندهیه و مرهته ها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی به خطاب نواب نصیر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفات او بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوی که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری بود در بلده میرتهه واقع شده و در ان شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ٭

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم	اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم	روز آدینه سلطان مه غور در برج شرم	بست و هفت ماه ذیقعده ازین بشنو رقم
بر هزار و دو صد افزون بود هجری چهل سال	بست و پنج ماه جولائی ورود زیر الم	گشت حیف از گردش گردون به زنگی جرم	از طلوع اوج هستی مائل ملک عدم
	چون قلم از بهر سال عیسوی در فکر شد	[۱۸۲۵] از فلک ابتدای و دارو روشن اختر	

۱۸۲۵

فتح قلعه بهرتپور از لارد کمبرمیر

چون لارد کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری نقب زده پاره از قلعه بهرتپور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی ستهی سنگه سررشته دار کچهری نظامت ضلع مرادآباد تاریخها دران باب گفته ٭

تاریخ عیسوی تعمیه

شد ظفریاب لارد کمبرمیر	شهره اش در همه جهان افتاد	جنوری ماه و هیجدهم تاریخ	آمد ازان روز این حصار گشاد
شد گرفتار و قید درجن سال	تیغ تیزش داد خانمان برباد	چون پی سال عیسوی در فکر	شد ستهی سنگه در مراد آباد
	سر دشمن شکسته هاتف گفت	نصرت بهرتپور مبارک باد [۱۸۲۶]	

۱۸۲۶

ایضاً

حصن تا گران بدرجن سال	بود لاحق غرور فتح شده	سر دشمن کشیده گفت سروش	قلعه بهرتپور فتح شده [۱۲۴۱]

۱۸۲۶

ایضاً

بهرتپور فتح کرد جنرل لارد	شد بدرجن نصیب بربادی	ملهم غیب بهر تاریخش	گفت فتح عظیم با شادی [۱۲۴۱]

ایضاً

بهرتپور فتح شد از لارد معلی القاب	قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید	شاد از عرش برین داد بشارت هاتف	ظفر و فتح نمایان شده تاریخ سعید [۱۲۴۱]

۱۸۲۶

ایضاً بسال هجری تعمیه

چو شد بهرتپور فتح تاریخ آن	ملک گفت در سال هجری غریب	۱۳۰۲
سر دشمن جود و نخوت شکست	ز نصر من الله و فتح قریب	

و این دو تاریخها از مؤلف این اوراق است +

تاریخ از مؤلف

حصار کهن بهرتپور فتح شد	بهجرت هزار و دو صد چهل و یک

ایضاً از مؤلف

لارڈ کمبرمیر چون بکشاد قلعهٔ بهرتپور	جنوری شهر مبارک بود و روز هیجدهم
پوس ماه هندی و تاریخ بست و چار بود	چارشنبه از جماد آخرین روز نهم
شش هزار و یک صد و هشتاد و بود و ست سال	مجملاً هجری و فصلی عیسوی سنبت بهم
زان میان افزون ز فصلی بود هجری هشت سال	لیک ششصد چهل و یک هجری ز سنبت بود کم
باز سنبت بُد فزون بر عیسوی پنجاه و شش	این چنین تاریخ نو ایجاد هاتف زد رقم
گر تو هر یک را جدا گانه برون آری شتاب	می توانم گفت مشتاق سیاقی ای صنم

نواب غازی الدین خان سلطان اوده

پسر نواب سعادت علیخان است بعد وفات پدر خود در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری که مطابق یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی و مصادق یکهزار و دو صد و بست و یک فصلی و موافق یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک سنبت بکرماجیت بود در لکهنؤ بر مسند ریاست نشسته شاعری متخلص برابطه درین باب تاریخی مشتمل بر نه بیت بصنعت توشیح گفته که از اجتماع عدد حروف اول مصرعهای اول سنه هجری و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعهای اول سنه فصلی و از یکجا ساختن اعداد حروف اول مصرعهای ثانی سنه عیسوی و از اجتماع عدد حروف آخر مصرعهای ثانی سنه بکرماجیت بر می آید +

تاریخ

زهی غازی الدین عالی جناب	وزیر الممالک سعادت مآب	بعالم درآمد چو اقبال او	سر مقبلان گشت پامال او
خداوند ملک و خداوند جاه	رعیت نواز و عدالت پناه	فریدون جنابی به نیروی بخت	تهمتن رکابی ببازوی سخت
نریمان دستان فولاد دست	بهم دستیش دست گیتی شکست	ملکشاه ثانی بجود و سخا	جهان مروت سحاب عطا
شکوهش ز لبس سر رفعت فراشت	شکوه فلک نام رفعت گذاشت	تدبیری کز دست تقدیر خویش	شود جهان را تبه بیر خویش
نگهدار داور الملک خود و خویش	رساند بجولی بهر مقصد خویش	بتاریخ هندی چو خمسین و سبع	کم آمد عدد گفت فی الفور طبع
	که رابطه مکن فکر دور و دراز	سر ناز بر گیر و پای نیاز	

و بعد پنج سال بتاریخ هیجدهم ماه ذی الحجه روز شنبه سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری که مطابق نهم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و نوزده عیسوی بود برضا مندی مارکویس هستنگس صاحب گورنر جنرل تاج و تخت مرتب ساخته بر سریر شاهی جلوس نمود و ملقب به ابوالمظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر گردید صاحب ای

مورخ در تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ جلوس

۱۲۳۴ بر تخت چو پادشاه غازی بنشست | صد شکر خدا داد زبان مردم | تاریخ جلوس او مبارک باشد | ماه ذی الحجه شنبه با هیزدهم ۱۲۳۴

وسکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت داشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن | غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

وطرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابله یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزودند که در عهد سلطنت انگریز این پایه بلند صعود نموده و وفاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه +

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ رحلت چو نمود گرچه زدنیا شه زمین | نوشیروان عمر و بنیکی چو نام یافت | تاریخ انتقال شد از پایه نیاز | رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت ۱۲۳۶

وشیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش درسلک نظم آورده +

تاریخ

۱۲۴۳
از وفات جناب شاه زمن | گوییا عالمی هلاک شده
دیده ها شد بماتمش نمناک | سینه ها آه دردناک شده
دهر گردید بهر او دوزخ | به بهشت آن جناب پاک شده
رفت دامان صبر از دستم | جیب صبر و شکیب چاک شده
گشت تاریخ مصرعه استاد | ای بسا ارزد که خاک شده ۱۲۴۳

وشخصی بزبان اردو این تاریخ گفته +

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شیر غازی جو اس دہر سے | گیا باغ جنت کو سارا ہرا | جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی | تو کہہ دنیا دوس سے کہ آغا مرا ۱۲۴۳

واین رباعی از مؤلف است +

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن | بار غم بر دل کمی میدارند ناید در قلم | چون جهانی را بزیر بار غم هاتف بگفت | گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده +

تاریخ

۱۲۵۶ چو نجم چرخ هدی حضرت غلام علی | شده ظهور فگن در جهان جهان بشگفت | سراج لا د شریعتش چو سپهر دل | مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت ۱۱۵۶

در سنه یکہزار و دوصد و چہل ہجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جہان فانی رحلت نمودہ و در پہلوے مرشد خود مدفون گردیدہ و عبارت نور اللہ مضجعہ تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدولہ ملقب بضیغم جنگ مشہور بہ آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اودہ بودہ و خانہ ہزاران کسان خراب ساختہ چون عالمی از جور و تعدی او بجان آمدہ بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را در سنه یکہزار و دوصد و چہل و دو ہجری معزول ساختہ محبوس نمود صاحب رائے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفتہ ع آج اس گہر کا سنیچرا اوترا ۱۲۴۲ و چون آغا میر بعد محبوسے چند ماہ از قید رہائی یافتہ بکانپور رفت میر فرد در انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدولہ یعنی ضیغم جنگ ٭ حشم سے جس کی تھی مسند و تاج حشمت سے ٭ حسد سے چرخ کے جا جو مثل یوسف تھا ٭ فریب و مکر زمانہ مین پڑ گیا ناگہ ولی تھا فضل الٰہی جو اوسکی شامل حال ٭ چلی نہ غیر کی اوس کی عداوت رو بہ ٭ چہوٹا جو قفس سے وہ عزیز بصر جلال ٭ کی دل مین فرد کی تاریخ نکلنے کی جگہ ۱۲۴۲ سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص ٭ مجاق بند سے نکلا وہ ماہ کنعان کہ

تاریخ نائب شدن فضل علی خان

گویند کہ فضل علی خان پیش از یافتن عہدہ نیابت در سلسلہ فیلبانان سلطان اودہ منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدولہ در سنه ہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری از سفارش عمہ خود کہ فیض النساء نام داشت بعہدہ بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معاملہ باین نوع گفتہ

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب ٭ ز فیض تجلہ نشینان ہودج عصمت ٭ مورخش بسر فیل فکر رفت و بگفت ٭ گرفتہ از سر آنکس برہ بہ فیض دولت ۱۲۴۳

سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر بادشاہ

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم ربیع الاول سنه یکہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری کہ مطابق بستم ماہ اکتوبر سنه یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوی بود در دار السلطنت لکہنو جلوس نمود و حکیم مہدی علی خان کہ نائب او گردیدہ این بیت براے سکہ او گفتہ

سکہ

سکہ زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اللہ نائب مہدی نصیر الدین حیدر بادشاہ

و بعد ازین شخصے دیگر این بیت براے سکہ او بنظم آوردہ مگر مضروب نگردیدہ

دیگر سکہ

سکہ زد بر سیم و زر تابندہ مثل مہر و ماہ ٭ ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاہ

بیت سکہ

بہ سیم و زر سکہ شاہی زدہ ز لطف اللہ ٭ سپہر مرتبہ شاہ جہان سلیمان جاہ

و تاریخ جلوس او قاضے محمد سعید الدین خان متوطن قصبہ کاکورے بتعمیہ گفتہ و تاریخ عیسوے برادر زادہ

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت — از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت — وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش دست جود انعامات آن نوشیروان — نام حاتم طے شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید — در سنه عیسے بسلک تعمیه چون دُر بسفت
رخ برآورده ز برقعه نو عروس بکر فکر — زیب تاج و تخت تاریخ جلوس(1829) او بگفت

یعنی رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت برآورده شود تاریخ عیسوی برآید . . صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال ہجری ازان استخراج مے شود +

تاریخ

1243 تخت پر ہی جلوہ فرما بادشاہ گنج بخش | ہیں زمین میں شاد آدم اور فلک پر مہر و ماہ | شور عشرت سے عیاں اس مصرعہ تاریخ ہے | اب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر بادشاہ (1243)

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه ہجری بمذہب حضرت عیسے درآمده از دست پادری بوی صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطه محبت بہم رسید مولف حسب خواہش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته +

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

ولد ابوطالب خان لندنی — آنکه ندیدم مثلش هیچ کس
رہبر او گشت چنان روح قدس — مذہب عیسی بپذیرفت و بس
1826 از پی سالش کلیسیای فلک — گشت چو جنبان دل او چون جرس
یوسف باقر بود اسم و نام — یاد خدا در دل او هر نفس
پادری بولیش چو داد اصطباغ — گشت دلش پاک ز حرص و هوس
با سر ایمان زده هاتف رقم — باد برو بخشش روح القدس (1826)

ایضاً

یوسف باقر چو بروح القدس گروید — مذہب عیسے گرفت و ترک دین خویش گفت
1847 چون شنید این مژده جانم با هزاران خرمی — گو بتاریخ سال عیسوی را خواست سفت
پادری گو بنام آب و ابن روح قدس — داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
ناگهان روح الامین از آسمان نازل شده — بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت (1847)

نواب سکندر جاه حیدر آبادی

ابن نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدرآباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار ہجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

1244 ولا نواب آصف جاه مغفور — ازین دار فنا شد ہای افسوس
ندا آمد پی تاریخ از غیب — دکن تاریک شد ای وای افسوس (1244)

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الملک

بیہر فرخندہ علی خان بہادر بتاریخ بست چہارم ماہ مئی لسنہ مذکور بخطاب نواب آصفجاہ مظفر الممالک میر فرخندہ علیخان فتح جنگ برسیہ امارت نشست +

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بودہ چندے بعہدہ صدر الصدور سے شاہجہان آباد سرفراز سے داشت وفاتش در سنہ دو صد و چہل و چہار بوقوع آمدہ و مرزا نوشہ غالب این تاریخ بتعمیہ تخرجہ درباب وفات او گفتہ +

تاریخ

ای دریغا قدوه ارباب فضل چون ارادت از پی کسب شرف	کرد سوی جنت المأوا مقام جست سال فوت آن عالی مقام گفتم اندر سایه لطف سنے	کار آگاهی هر کار او فتاد چهرهٔ هستی خراشیدم نخست باد آرامشگه فضل امام	گشت دار الملک معنی بی نظام تا بنای تخرجه گردد تمام

۱۲۴۴ اگر امداد و حروف سایه لطف سنے را با امداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چهرهٔ هستی را که پنج باشد از ان بنها کنند تاریخ بر آید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجرے در لکهنو فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند +

تاریخ

مطلع توحید و دیوان ہدے قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین عبد رحمن واصل ذات قدم نفظ الا الله جهراً ذاکراً	فانیاً فی الله ضعیفاً سالها کعبهٔ ارباب تدقیق و تقے قطرهٔ عین بحر شد لامنتهے باقیاً بالله فانی عن سوے شد و دود ما دی کل محو ذات	خبر لقائیش نے تمنائی دگر شبلی عصر و جنید روزگار سادس ذی القعده جمعه رفت و گم جسم و روحش تحت ارض و فوق عرش سال وصل آن رهنما مقتدے	بلکه مشتاق تمنائیش لقا سے زین نائب خیر الورے زین سرای پر فنای بی بقا بی زوال و نقص و بے رنج و عنا

۱۲۴۵

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان بود رابط ز بهر تاریخش	صورت فقر و معنی همه او سر فکرت نهاده بر زانو	چون به ذی قعده جمعه اول را گفت هاتف بغیر قلب ریا	رفت سوی بهشت آن حق جو مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

تاج تقوی و سر تجرید و ترک مقطعے تاریخ قطب الواصلین	آن دل ایمان و زهد بے ریا ساکنان مقصد صدق سلے	مظهر حق بی شکی بی حرف از در دل حافظ خوش القا ساختند	مظهر اسرار علم کبریا الله الله بے چه و چون چرا

۱۲۴۵

ایضاً تعمیه

عبرتش خود ز غیر تافته رو	عین کل گشت هر طرف هر سو	گفت حافظ عیان هر سر مو	نعرهٔ لا اله الا هو +

۱۲۴۵

از مولوے نور الله ساکن بریلے کلان +

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آئین	دشمن جان اهل علم الیقین	آفتاب سپهر وحدت را	گوهر نسخهٔ طریقت را +

گرد مخفی ته نقاب زمین	ساخت پنهان چشم ظاهربین	شده پوشیده صورت تجرید	رفت از دهر معنی توحید
شرح این ماجرا همی گویم	چهره از آب دیده می‌شویم	شد بملک ابد عرفان	عبد رحمان صاحب الفرقان
شده شگفته ساز باغ نعیم	گشت واصل بذات ملک قدیم	با دم واپسین خفی و جلی	بود در دست افوض امری
چون ارادت سرشت نور الله	از افوض گرفت تا الله	بکرامات شیخ دین پرور	یافت از سال ارتحال خبر
	گوهر مغفرت نثارش باد +	شاهد قرب همکنارش باد	

افوض امری الی الله ۱۲۴۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق است ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجرے که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوے بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهے نیست اما از انجا که بعضے اوقات جهت طبع آزمائے تاریخے چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هاے که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مرا در احت جان	که شد معطر از و بوم باغ جان و روان	گلی چه گفتم نی نی خجسته فرزندی	که ساخت خانه دل را چو شمع نور افشان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز مه اپریل	گذشته شانزده ناگاه آمد بجهان	نهاده شد بلقب نام جان ولیم بیل	از انکه بزد دل رحجابت او خوش زبان
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم	بدست دسته گل باغبان او دستان	ز نرگس و گل نسرین بگیر گل سوری	ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
	دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد	ایضاً بگفت سال عربی بیان مسیحی	
پی سال میلاد در باغ فکر	چو رفتم شنیدم من از باغبان	گل سوری و یاسمن نسترن	بگیر و بدان سال هجری از ان
	چو خواهی که دانی سن عیسوی	بیفزای صد برگ ریحان بر آن	

۱۸۳۲ / ۱۲۴۷

۱۲۴۷

ایضاً

۱۲۴۷

بجو سال میلادی خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال

ایضاً

۱۲۴۷

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش ز برخوردار دل

12 47

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتے بعهده نیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از ان معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در انجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجرے

مطابق ہفتم ماہ مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و دو عیسوی فوت شد و دران بلدہ مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص +

تاریخ

۴۷ والا نواب ضیغم جنگ امروز | گذشت از دار فانی ناگہان آہ | نوشتم سال تاریخ وفاتش | دوشنبہ بست و نہم ذی الحجہ ابواہ ۱۲۴۷

ایضاً از میر فرزند بزبان اردو

۴۷ جب معتمد الدولہ پناہ عالم | دنیا سے گذر گیا وہ رشک حاتم | تاریخ کی فکر مین ارم کی دربر | رضوان نے کہا بیاوزیر اعظم ۱۲۴۷

شاہ پیر کریم عطا

پیرزادہ حضرت سلون است و پسر شاہ پیر محمد پناہ سلونی در سنہ ہزار و دو صد چہل و ہشت ہجری فوت شدہ تاریخ وفات او ازین قطعہ دریافت گردد +

تاریخ

۴۸ چون خور چرخ چشت از برج اسد | غرب ملک بقا پسندیدہ | گفت پیر فلک بلرزہ تمام | قطب العالم زجای جنبیدہ ۱۲۴۸

ایضاً بتعمیہ بزبان اردو

۴۸ ڈوبا جو وہ نیر درخشان کریم | تاریک ہوا جہان بچشم احباب | چلائی یکا یک یہ اہل افلاک | جنبید زجای خم لیشت قطب الاقطاب ۱۲۶۱

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اودہ بود چون در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہدہ نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

۱۲۴۸ افتاد حکیم از مراتب | تاریخ بطرز نو رقم کن | از جاہ حکیم ہشت برگیر | سہ مرتبہ نصف نصف کم کن

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری غرہ ماہ ذی القعدہ رحلت نمودہ شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ درباب وفات او گفتہ +

تاریخ

۱۲۴۹ سید عالی نسب ناصر علی | عزم سیر گلشن جنت نمود | گفت ہاتف سال تاریخ وفات | حیف روز اول ذیقعدہ بود

مرزا کاظم علی خان

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر فرمودہ و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشتہ +

تاریخ

آن سالک منزل حقیقت | در ماتم آن گل سحر خیز | فرمود ازین جہان سفر حیف | گوید ہر بلبل سحر حیف | تاریخ وفات گفت ناسخ | از داغ ہجود بیر پا بود | مرزا کاظم علی محقق | بود آہ ابوذر دگر حیف | پیشانی غیرت قمر حیف | رو کرد بعالم دگر حیف ۱۲۴۹

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین	پیر و شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلی عزم	بست بر ناقهٔ اجل محمل
فرع بنمود سوی اصل رجوع	قطره در بحر رفت از ساحل	هست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینهٔ دل ۱۲۴۹

1249 واین تاریخ بر روضه اش منقوش ساخته اند

روضهٔ عالیهٔ میرزا کاظم علیست	آدمی هست که شاید چو نظام خادم	بریا صنعت چو ابوذر بسخاوت سلمان	همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
خود فرقان سیر و درع احادیث سیر	زانکه او بود با علیم شریعت حاکم	بود در صنعت موجود چو موجد صانع	متفکر شده بر متا مل دائم
سرور حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز بعد مقام صحیح و سالم	خشک نان پارسا نگاه تنها میکرد	همچو ماه رمضان بود همیشه صائم
نفرت از جملهٔ لذات جهان فرمود	آنچه لازم بنود خود دیگر فته لازم	گفت روح القدس فکر سنین فوتش	یا الٰهی بجنان باد موسی کاظم

1249

مولانا شاه ابو سعید

نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابو سعید پسر صفی الله ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابو سعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش اورا بدهلی آورده در پهلوی مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یک هزار و یک صد و نود و شش هجری هست و سنه وفات یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بروز عید و عبارت * بنور الله مضجعهٔ * تاریخ رحلت است واین قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد *

تاریخ

1250

امام و مرشد ما شاه بو سعید سعید	بعید فطر چو شد وصل صاحب جدا	دل شکسته و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتاده ز پا ۱۲۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوهاری بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مستر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته اورا بزخم گولی طپانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنا بران بحکم انگریز اول کریم خان را آرزن بگلو کرده بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بعد تحقیقات جرم نواب مذکور را نیز بیرون شهر دهلی بردار کشیدند پوشیده مباد که بر گاه در سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام موضع پسواری از کنیوی پیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیه و افواج سرکار دولت مدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد درانجنگ راجه بختاور سنگه و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولت مدار نموده مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکار چیٹھی نیکنامی و رضامندی

خود نوشته بایشان داده بود ازان سبب تنزل عزت و توقیر نجابا و رسنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار ریواری بجاگیر نجابا و رسنگه و چند محال فیروزپور وغیره بنام احمد بخش خان علحده مرحمت شدند و پرگنه لوهارو راجه نجابا و رسنگه از طرف خود برو عنایت نمود سنجابه پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین پسر کلانش مقرر شده بود بتقصیر خون مستر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارو که عنایت کرده راجه نجابا و رسنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند
تاریخ وفاتش ازین عبارت بر می آید + حیف ز شمس الدین خان + ۱۲۵۱

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفای شیخ ضیاء الدین بتاریخ هفتم محرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاهجهان آباد مدفون گردید و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده +

تاریخ

از سر یاس گفت اهل جهان	شاه آفاق رفت از دنیا ۱۲۴۱

۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز موجود است مدتی زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسیای که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکی از دختر خوانده های بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد و تاریخ وفات سمرو بیگم مسوده این اوراق چنین یافته +

تاریخ ۱۲۵۱

سمرو بیگم عفیفهٔ نیک سرشت	جنت بگزید و کرد آنجا منزل	آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه	تاریخ وفات اوست داغی بر دل ۱۲۵۱

ذکر در جلوس کوین وکتوریه ملکهٔ انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قایم که هرگاه بادشاه آنجا بلا وارث فوت کند عنان مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکی با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه میسازند اگر بادشاه دختری گذاشته باشد آن دختر را بر تخت می نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال اخرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکتوریه پنجم است و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین انّ دختر جیمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال و

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزادهای ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبتش بسوم درجه از طرف مادر به بادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر خود بادشاه ساختند از دودمان او چهار بادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروائی ولایت مذکور رسیدند نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی ببادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بیست و هفت عیسوی فوت کرد و بعد از و پسرش جارج دوم بادشاه شد و مدت سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی را پدرود نمود و بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه بادشاهی کرده بعمر شصت و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر دومی اش ولیم دی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از بادشاهان انگلستان اول اوست که در هندوستان سکه چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی او دختری بنام وکتوریه هیزده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرمود او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مؤلف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند به نظم آورده یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را نیز گیرند سال عیسوی بر آید ✤ ✤

تاریخ

۱۲۵۲	ملکه ملقبیس تا بارخ خورشید ماه چونکه فتح است مدام نام او وکتوریا سال تاریخ جلوسش تفقد جست دل	شد چو بر اورنگ شاهی سرافراز و فر و جاه بخت و دولت گردش شد و انجم سپاه فضل گفت باد زیر سایه فضل اله	هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق باشدش فرمان پذیر ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دار الملک آن گیتی پناه بحر و بر شد تختگاه تاج و تختش مهر و ماه سال عیسی و نه هجری گردد آن بی اشتباه

ایضاً بتعمیه که از این سال عیسوی بر آید

۱۸۳۷	چون نشیند سر شیراز ملکه جهان	سر درگشت خلق و امیر و گدا و زیر	تاج شهی چو بر سر خود کرد آن زمان	تاریخ آشکاره شد از زینت سریر

ایضاً بتعمیه

۱۸۳۷	ملکه کشورپناه بخت جوان چون ز سپهر خرد بسر سیدم	گشت رونق فزای مسند زر هست سال جلوس او چه قدر	باد گلزار هند و انگلستان با سر ذوق گفت سال آن	زیر حکمش همیشه تازه و تر تاج شاهی نهاد ملکه بسر

ایضاً بتعمیه

با سروپای عقیدت گفت تاریخ جلوس | ملکه بلقیس ثانی مالک بر و بحر ۱۲۵۳

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست | وکتوریه انگلند رینه
شاهان جهان ز هند تا روم | پیشش همه خادم کمینه
زآسیب سپهر باد محفوظ | معمور ز دولتش خزینه
تاریخ بگو ز شوکت دل

بر تخت نشست زانکه او بود | شهزاده و را دختر دیرینه
گردد چه عجب مطیع حکمش | آن تمبل و ملک مدینه
مردود ز خلق باد آنانکه | دارند از و عناد و کینه
وکتوریه انگلند رینه

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید | برآمد این تاریخ این بهیج نصیح
هزار و دوصد و پنجاه و سه هجری ۱۲۵۳ | هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح ۱۸۳۷

ذکر وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی او بود ملقب بمعین الدین محمد علی شاه گردیده برتخت نشست.

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

این نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادرزاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسر منا جان بی استرضای حکام انگریزیه با مادر خود رفته برتخت نشست اما بعد از ساعتی چند بدلالت صاحبان مقید گشته بقلعه چنار گذاشته فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ برتخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که از آن تاریخ جلوس نیز برمی آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان | محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است.

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیه

بادشاه زمان معین الدین
غازی دین نصیر دولت و ملک
چون بمنصوری و سعادت و فتح

آن محمد علی شه اعظم
معدل عدل و داد و بحر کرم
بر سریر اوده نشست چو جم
سال اجلاس با حروف ستم

شرف خاندان برهانی
آنکه در فضل آصف ثانی است
با تفنن ناگهان زد لیم بیلی
خلد الله ملکه گفتم ۱۲۵۳

مالک تخت و تاج و جاه و حشم
در شجاعت فزون تر از رستم
هست تاریخ این دم خرم

ایضاً

شاهی که هست شاه محمد بلندش نام	منقاد حکم او شده شاهان روم و شام	چون در او ده شصت تخت شهنشهی	جستند سال هجرت میمون خواص و عام
گفتم حروف سال یکی رحمت خداست	خواهی چو دو دو مطلب از بخشش دوام	شاه دو ماهی خیر و سنه عیسوی مستعمل	١٢٤٣ بادا سر برو تاج مبارک ترا مدام

١٢٥٣

ایضاً بتعمیه

شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است	نامش محمد علی ابوالمظفر است	فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم	در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
بر تخت سلطنت بنشست آن شه زمن	نه چرخ چتر او شده و تاج انور است	پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس	١٢٥٣ یا بی به دل شکسته بگو ابوالمظفر است

١٢٥٣

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا درگذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته +

تاریخ

١٢٥٣

چون برفت از جهان شه اکبر	تعمیه آسمان زرود جگر	بای شاد دلی شکسته احمد گفت	سال تاریخ او غم اکبر ١٢٥٣

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش تربت پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است +

ابوالمظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یک صد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابوالمظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بست هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکه روپیه ماهوار برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکه اش اینست +

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله	سراج دین ابوظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده +

تاریخ جلوس

از نشه دولت بهادر شاهی	شد پر ز می طرب ایاغ دهلی	نشست بتخت دولت و عز افزون	شد نزهت نغز و تازه دماغ دهلی
تاریخ جلوس آن شه والا قدر		سنه ١٢٥٣ آمد بلب خرد چراغ دهلی	

١٢٥٣

و بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از زکیة النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبدالله پنجم مرزا اسد بهو و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش و مرزا بختاور شاه و مرزا ابوالنصر مشهور بمرزا بلاقی و مرزا محمد و مرزا خضر سلطان +

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر است و این چند کلمه تاریخ بران مرقوم است

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	ز دار فنا سوی ملک لقا	بسال دو صد الف و پنجاه و سه	بذی قعده بست و نهم زین سرا
	در آن دم ز هاتف ندا این رسید	بگو کرد بر شاه رحمت خدا ۱۲۵۳	

۱۲۵۳

لوح منور مرشدزاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تعالی بود از قوم کهتری ولیاقتی خدادادی داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه با آن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش آبای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و والحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه همه شهرها و دیهات تکیا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و دران سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و لکهمی چند شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کندلک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرده زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام به فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او هفت سال زندگی کرد بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

پدر گشت و بعد بست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گرد هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده‌نشینی
نمود بعد او گرد هرراے نبیره‌اش گویند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجاے جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرد هرکشن پسرش در خورد سالے بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرد هرگوبند بجاے او نشست و گرد رام راو که برادر هرکشن بود همواره بمعادات
او میکوشید تیغ بهادر یازده سال سجاده‌نشینی نموده در قید امراے عالمگیر افتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجرے مطابق سنه ۱۴ عالمگیرے حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده‌نشین نهم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندے جماعهٔ کثیر بمریدے و پیرے خود بهم رسانیده
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند و وقائع‌نگاران بادشاهے بعالمگیر برنگاشتند که دو فقیر
یکے هندو و یکے مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار ایشان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
مواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سرو بند و نگذارند که باز این طرف عود تواند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر دربارهٔ تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرد رام راو که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجرے فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
منصورے واقع است بتکلف تمام ساخته اند و چون در این مقام یک دهره ساخته گرد رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرد رام راو مقام
سماد خود را مشابه بکعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری هست که گرد رام راو در آن مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرد رام راو بران مے خوابید بر دروازه این روضه شرقی
سی و شش گز طول استاده کرده اند و پارچهٔ سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را می پرستند
روز عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگے است که بران تاریخ وفات او نوشته ۱۰۹۵
اند و مصرعهٔ تاریخ اینست ؎ گفت که هیهات (۱۰۹۵) گرد رام راو ؎ بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت
به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجاے پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده به همراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پاے خود را دراز و شروع بتاخت و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور
بتادیب او پرداختند آن مدبر خود گریخته بجانب دکن رسید و دو پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اہل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرہند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را الباس نیلگون بطور افاغنه روہیله پوشانیده
و موهاے سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه او باحترام مے آوردند هرکه از احوال او مے پرسید میگفتند
که پیرزاده او چه است چون بجاے معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیئات را بحال داشته تغیرے
دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد از ان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوشے نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد بعد ازو فرقه سکهه که پیروے مسلک او نمود موے ریش و
بروت و سر از ابتداے تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده باسلاح و یراق میگردیدند و هرچند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه البته فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گرو گوبند
است بعد گرو گوبند بنده بجاے او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینه هاے دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادے اهل اسلام هرجا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هرکرا مے یافت ابقا نمیکرد و هرچند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهاے حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادرشاه باستماع شورش او نموده افواج بتنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان باسے
هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان
و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بنده اسے مذکور کمتر متقابل افواج بادشاهیے
میگشت اکثر بطور چپاولے و قطع الطریقے در اطراف و جوانب دویده یکجا نمے آسود هرجا که قابوے می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصورے نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود
که بهادرشاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاهزادگان باهمدیگر رو داد بکسے بحال سکهان نپرداخت از جهت
اقتدار بنده نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بنده با سلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بنده برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بنده را نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر گشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد
و درین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بنده برآمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودے در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهے از اتباع بنده امثل فدائیان حسن صباح در غفلت یکناگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بنده با سند صوبه دارے لاهور براے پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغر خان و دیگر فوج تعلیه و رساله والاشاهیے و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان خیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود بتعاقب جرار
بر سر بنده رفت چون فوج دلاسے همراه داشت بتاختهاے متواتر بنده اسے تمرد را مختل ساخت و بنده با چندین

جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای سخت
پے در پے خورده در قصبهٔ گورداس پور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و شتر هر چه در مذهب ایشان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند سرگاه بیطاقتی از حد گذشت و بسیارے از آن فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعاے آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان نشانے در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بے یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبدالصمد خان همه را دستگیر نموده
سرگروههاے لشکر خود سپرده بر لب همان دریا که مابین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤساء فرقهٔ مذکوره را
بر پشت شترهاے بے پالان و خرهاے عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و با این هیأت
قاصد لاهور گردیده آن جماعه را پیش پیش سوارے خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور مسلوب
از لاهور کوچانیده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدارالخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتمادالدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداے مذکور را تخته
کلاه و روسیاه نموده بسوارے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر درآرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و دربارهٔ دیگران فرمود که هر روز صد نفر از آن
گروه و بروے چبوترهٔ کوتواله در رستهٔ بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوے او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
نیز بنورهاے آهنے تاب داده پارهاے گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بے تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامهٔ نادرشاه چون شوکت بادشاه دهلی کمتر شد باز آهسته آهسته سر برآوردند تا آنکه در زمان
احمدشاه ابدالے از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامهٔ قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجرے احمدشاه ابدالے فوت گردید کسے دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتدارے
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خودها قسمت نمودند و مدتے بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سردارے مهاسنگه نام بر همه مستولے گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتے تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسیان در خدمت او نوکر بودند از آن جمله موسیو شوالیر
جنرل کورت صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کار آزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروائی
نموده بتاریخ بست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجرے بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاش

از کمر خفت شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاه جهان آباد و اکبرآباد و الهٔ آباد و دیگر جاها در ماتمش بعدد عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعد وفاتش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مؤلف است

تاریخ بتعمیه

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود	که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد	گرفته پای ادب آن شهر تا رسین بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم	۱۲۵۵ شمر ز راجه رنجیت سنگه گرد رقم

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بست سال فرمانروائی نمود بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در آنجا فرمانروائی میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر دست و مستولی گشته او را از آنجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریز مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظمی را مؤلف چنین گفته +

تاریخ از مؤلف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان	خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی	لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
ز آتش و باروت بگشودند باب غزنه را	فتح غزنی در دمی کردند آن مردان جوان
هشتصد سنه عیسوی بد بر هزار و سی و نه	پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بدان
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم	۱۲۵۵ چون سر شه را شکستم فتح غزنی شد عیان

یعنی سر شه که حروف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مؤلف تاریخی دیگر برسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده +

تاریخ از مؤلف

بالای غزنه بهر نمایش خوشخط کشید	او بارو و نقش همه بر نقطه نهاد	انگریز رفت نقطه سوم را زدند	آن حصن استوار بیک حمله برگشاد

یعنی که سال فتح چو پرسید تمنا ازو ‌— از لفظ غزنه نقطه دوم بیاد داد ۱۲۵۵

ایضاً

واقف ز فتح غزنه دلا از زبان شیخ ‌— از لفظ غزنه نقطه دویم جو برکنی ۱۲۵۵

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود و تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از انجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را با بر مسند آبائی او نشانیدند تاریخ فتح کابل را سوداین اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از ان استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

۱۲۵۵ چو شد بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی ‌— فراز تخت زرین شد بعید ز روتا مستند ‌— از ترقیم دهن هست سال عیسوی جستم ‌— شجاع الملک کابل را گرفت و مسند از

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود در ان دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور لارد اکلند صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید با همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفتدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود +

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان زد سکه شاهی بتائید اله ‌— ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدرآباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او آمده بود یکقلم حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده بتصرف سرکار کمپنی آمد القصه بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان طاری شده جان بحق تسلیم نمود چون بعد ادای صدائی هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن اینست ✣

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک	وه گفت و سفر سوی ارم کرد	افگند قلم سر از الم سال	وه میر نصیر خان رقم کرد ۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت بانواع روائح و عطریات درج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند ✣

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگ والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود داشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه بعد از یکسال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از کشمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند صدمه سخت بر دروازه رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و بیرانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک و مال گردیده بود مستولی گشته و ساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود راجه پرتاب کشته شد بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از چند روز سردار اجیت سنگه و دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال خبر یافته اندرون قلعه فتح سردار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام را نیز بعد از چندی بجهان دیگر ستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مورهای ملکی می پرداخت بعد از یکسال و سه ماه پنج سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگر سر از گردن می نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بدعهدی کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده و در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکر ... بر ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روی آب ستلج آمده راه عبور انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد و انگریز لوای ظفر و فیروزمندی را افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از بارود انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جموواله و سرداران دیگر پیش لارڈ صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساخته معذرت خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارڈ صاحب ترحم فرموده و تقصیرات ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ خرد و کلان بدست انگریزان افتاد و همه روانه بکلکته شدند از آن جمله بعضی توپ ها باین نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی ازان توپها مرقوم بود اینست +

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سری اکال پورکهه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرکار مهاراجه صاحب ... هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۵ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت

فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر در بخته شد +

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه فتح جنگ شد در زمانش طیار	همه ملک را زیر کرده چو جنگ که بد هیژده صد و هشتاد و چار بموجب صلاح لاله جسنگه یار	کهرک سنگه شهزاده عالمکان جمعدار این توپ شد رای سنگه غلام نبی گفت تاریخ دار	که دانا گنوان بود ما دران که در جانفشانی است اول در جنگ
	سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر تاریخ پنجم ماگهه		

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ ... دهای ... مان	از دم خود شرار برق افشان سنگ فتح قلعه سخت چو جنگ	بیک آواز خود کند ناگاه زین سبب نام گشت نصرت جنگ	بخت دشمن چو دود خویش سیاه
	سمت ۱۸۸۶		

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه	وز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه	شد توپ طیار ظفر جنگ شاه ...	منصوب توپخانه جرنیل ... سنگه
	ضرب سورج مکهی سمت ۱۸۹۶		

کتبه بر توپ فتح نصرت

هست این توپ مصر بلی رام | تا تفنگ کرد وفتح نصرت نام
ضرب آتش فشان و برق شرار | صبح اعدا ز دود او چون شام

سه ۱۱

کتبه بر توپ کوه شکن

اژدها ز ره بجان و تن سینه داغ کین دارم | حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم
ای راست روی توپ تو با مدار | در راستی بود پر دلی خود یگانه
اژدر دمی ز شیر نژادی و جنگجو | ماری و مهره وار که در جیب خزانه

سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۶۲ هجری النبوی اسم کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار
دو من باروت نصف از گوله بوزن +

در فتح لاهور و پنجاب

این تاریخها در باب فتح لاهور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل

تاریخ در صفت تعطیل که بسیار نادر و بی بدل است

۱۲۶۲

داورم رد کرده در ملک عاد | حمله کرد دولم سرور کرد
در سر و را آورد ول مصرع سال | داورم لاهور را محصور کرد ۲ ۶۲

تاریخ

چو شد از ماه صفر سیزده ۱۳ | گشت در جنگ ظفریاب انگریز
دشمنان را لب ستلج کر | سر حباب یم خوناب انگریز
پل اعدا بهوا پیرا شد | ز آتش توپ چو سیماب انگریز
سال این فتح از این رو گفتم | گشت فتح در پنجاب انگریز ۱۲۶۲

دیده افواج عدو خاک فشان | ریخت برگرد چو سیلاب انگریز
کاروان شهری را گوئی | بگذرانید ز سر آب انگریز
بر رخ فوج خودش که چه گشاد | پی یورش شده بی تاب انگریز ۲ ۶۲

تاریخ عطای گورنر جنرل بهادر ملک لاهور بوالیش +

ایضاً

۱۲۶۳

چو گورنر بوالی لاهور | باز بس واد ملک بیت بگفت
همتی کرد تا شود تاریخ | رد پنجاب کرد و لعد گرفت ۱۲ ۶۲

ایضاً بسال عیسوی

۱۸۴۶

چو پلان یورش لاهور گورنر جنرل | ملک پنجاب به حکم جهانگیر آورد
کار اقبال نگر شد چو شمار اعدا | ناله ز دو والی لاهور بحسرت می بود
بود تاریخ ظفر انچه بتقریر آورد | آه لاهور بیک حمله به تسخیر آورد

ایضاً

۱۲۶۲   ۸۲۲

تاریخ فتح جناب گورنر | له زد و دشمنان تبارک یا ر
بگو شده فتح لاهور ربا دا | مبارک مبارک مبارک مبارک

تاریخ تعمیه از سید اعظم علی منشی مدرسه اکبرآباد

[illegible] فتح شد لاهور | که شامل بهند بد ز آغاز
چون [illegible] کشت او سیو دم | صید فتنه شد در انجا باز
[illegible] شنیده بگوش | هست آنجا ز راه دور و دراز
بود در دخل انجه رنجیت | تا حیاتش بماند بی انباز
لارد صاحب که هست تدبیرش | هم بتقدیر ایزدی دمساز
ماند آنجا دو ماه جنگ و جدل | نشنیده کس از زمان دراز

پهلوانان لشکر اعدا	همچو عصفور پیش چنگل باز	منهزم گشته پایمال شدند	در ته پای فیل گور...
بسکه از کشته پشته ها گردید	آسمان گشت با زمین همراز	فتح انگریز شد نصیب ز غیب	دشمنان را شکست شد انبار
این بنای کشود ایران است	که ز لاهور گشته است آغاز	مهر تاریخ سال چون اعظم	سر فکرت برد بجیب
	کف برآورده گفت ملهم غیب ۱۲۶۲	ملک پنجاب شد الستم باز ۱۲۶۲	

تاریخ از مؤلف که از آن سال هجرے استخراج مے یابد ۱۲۶۲

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح	سر حاسد برید گفت تسخیر ۱۲۶۲	۱۲۶۲

ایضاً از مؤلف

چون کرد لارد ... تسخیر ملک لاهور	تاریخ گفت هاتف پنجاب شد تسخر ۱۲۶۲	۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و عذر پیش گرفتند و بتر غیب الیاس دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسفی بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازے داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که برو محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوے بکشت و سکهان دیگر نیز باعث شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنا برآن افواج سرکار انگریزیه بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنورے سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوے وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه ار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار رعاے مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مولف این تاریخها بطور تتمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد مهزم و بیلے زر و بے پر شد	مغفورے و با قبال بانگریز سپرد شد ۱۸۴۹		
تاریخ ز ملهم لقب ہپے این فتح چو پرسیدم	او با دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹		
چون بار دگر خواستم از بهر خرد تاریخ	با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۹		

تاریخ بسال هجرے

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان	و اندر قید شد ملراج نادان	ز بهر گوهر تاریخ هجرے ۱۲۶۵	دل من شد بحر فکر غلطان
	شکستم فرق و پا دیوان ملراج	بدل گفتم مبارک فتح ملتان	

تمام شد ۱۲۶۵

[...]اح التواریخ ریختهٔ کلک گوهر سلک شاعر بیعدیل و سهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سما مین طاعت است و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان است و تمجید اصحاب اخیار رسن ایقان آری بسته زبان چه گوید با شکسته چه پوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسندی نماید و بر شکسته بسته کج نشستن طبع قبول نپذیرد تا آن اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات گشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست شکستن طرح نهم و در انجمن بست و گشاد گام دهم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال زله ربای خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن مار دیدهٔ گلستان معانی دست پیچیدهٔ معرکهٔ قلم اسنی هیچمدان ثر ولید بیان تسلیم متوطن شهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بد و معنی خواند و در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند تمصیفران افزید فرستاده و کاسه لیسان اصلا داد که بر در دولت و اقبال ابیار انبسال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر بیای درج نامداری تهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا بیمثال جوان صاحب توان در جنگ با رستم دستان دوشادوش و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ غایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه و بی تصنع ارزاق شمیم خلقش جان پرور نفوس آفاق نخل بارور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت مظهر فیض و کرم مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دو سری اشفاق قدر افزای اهل هنر منزلت پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اوده اخبار که قیصر سانی کارش و دستگیری شعارش هر حرف آبدارش درج اللآلی سخن گستران و هر نکتهٔ قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران از آوازه افگندن کسی مستغنی تعریفش از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شمایلش زود از وی دشنا بید و کام دل در یابند که باد آورد چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی ایمان خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ و ارادهٔ سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام **مفتاح التواریخ** نام که مشعر حالات شاهان روزگار و مخبر کمالات صلحا و ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری و قارست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند بلکه گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر سحر بنان گهر ریست و هر خطاط بوضع خویش در انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم است و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان خوش قلم منشی محسن علی ساقی که از بادهٔ شعر شاعر مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر سید فدا علی عیش که بشیرازبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نسرهٔ نثار و شعرش شعری شکار بقدر [...] دیگر اشغال مطبع تصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کاربردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جوهر بر طبق عرض آوردند و از ترتیب نمیدانم که توصیف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهر [...] مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کارخانه همت

برگماشتند که نقطه هم برای نکته گیر فرو نگذاشتند همچنین صرف سعی مصلح سنگ ساز به لفظ از جلوه مستانه شوخ بر
کامگران کاریگران مطبع کار دست بسته نموده اند و یکدست از دست برده ای ل ارز ناظرین رلوده بر چهر
در صفحه بران ادا است تو گوئی که در بزم مستان شیشهٔ مینا سرکردگی کار بر قالب زدن از سب تساب بودان بر
لهٰذا مایهٔ رشاد و الاتبار است که سر حلقه و سر امد و سر حین این جماعت سرکرده روزگار است مرد خلیق و حسپان
و خوش خوست و با سرگم کردگان سرکشی کردن شیوهٔ او در همسران چو سرشیه بالائی دارد و نظر بر باساد مراتب
المختصر برای خود کتاب معشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشه البختوری که این محبوب نو
آرد و شبانروز مثل جان عزیز باخود دارد بخیال طوالت سخن را خیرباد گفتنست و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ٭ بطرز خوب مفتاح التواریخ ٭ بگو تسلیم سال او مسیحی ٭ بلا محبوب مفتاح التواریخ

۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدایرا که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور**
که صیت همت عالیشان اکناف عالم فراگرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم
ماه نومبر ۱۸۶۷ء منطبع گردید

